



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

چهارم سووم

راه و پیراهه

شده مدعی
پهانی

نصرت الله ابندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راه و بیراهه

نویسنده:

نصرت الله آیتی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	راه و بیراهه
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۶	سخنی با خوانندگان
۱۸	مقدمه
۲۲	گفتار اول: علم؛ نشانه امام
۲۲	اشاره
۲۳	الف) مطلق دانش
۲۴	ب) توانایی پاسخ گویی به پرسش ها
۲۵	ج) خطا نبودن پاسخ
۲۵	د) برتری دانش امام از همه انسان ها
۲۶	شیعیان و علم امام
۳۴	مدعیان و علم امامت
۴۲	محدوده دانش امام
۴۲	اشاره
۴۳	۱. علم به همه زبان ها
۴۹	۲. علم به حرام و حلال الهی
۵۳	۳. آگاهی از آنچه فردا رخ می دهد
۵۴	۴. آگاهی از غیب
۵۷	۵. دانش به کتاب خدا
۵۷	اشاره
۵۹	الف) آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد

- ب) اخبار آسمان و زمین ۶۰
- ج) همه آنچه بندگان به آن نیاز دارند ۶۸
- د) هر آنچه انسان ها در آن اختلاف می کنند ۶۸
- ه) توانایی مستند کردن تمام آنچه می گویند به قرآن ۶۹
- و) دانش به کیفیت و شأن نزول آیات ۷۰
- گفتار دوم: وصیت؛ نشانه امام ۷۸
- اشاره ۷۸
- وصیت، راه شناخت امام ۷۹
- حضور گواهان هنگام وصیت ۸۲
- وصیت و تقیه ۹۳
- وصیت و اختلاف درباره امامت ۹۵
- وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نشانه امامت ۹۷
- گفتار سوم: سلاح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ نشانه امام ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- سلاح؛ نشانه امامت ۱۱۱
- تشبیه سلاح به تابوت بنی اسرائیل ۱۱۳
- تلازم سلاح و دانش ۱۱۵
- استناد به سلاح برای اثبات امامت ۱۲۰
- آگاهی شیعه به این که سلاح، نشانه امامت است ۱۲۵
- اهتمام پیشوایان معصوم علیه السلام به سپردن سلاح به امام پس از خود ۱۳۰
- تلاش دشمنان برای گرفتن سلاح ۱۳۶
- امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ۱۳۸
- ماهیت سلاح ۱۴۴
- دامنه مصداقی سلاح ۱۵۲
- کیفیت نگه داری از سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و اعجاز آن ۱۵۵
- چگونگی شناسایی سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۵۹

۱۶۷ کتاب نامه

۱۷۰ درباره مرکز

سرشناسه: آیتی، نصرت الله

عنوان و نام پدیدآور: راه و بیراهه: نقد مدعی یمانی / نویسنده نصرت الله آیتی؛ ویراستار رامین باباگل زاده.

مشخصات نشر: قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۶۹-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۵۸] - ۱۶۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: بصری، احمد، ۱۹۷۰ - م.

موضوع: مهدویت -- مدعیان

موضوع: شیعه -- فرقه ها

موضوع: امامت

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۲۹۲/BP۲۲۴/۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۰۳۳۶۴

راه و بیراهه

نقد مدعی یمانئ

نویسنده: نصرت الله آیتی

ص: ۳

راه و بیراهه (نقد مدعی یمانی)

مؤلف: نصرت الله آیتی (ayati110@yahoo.com)

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ویراستار: رامین باباگل زاده

طراح جلد و صفحه آرا: مسعود سلیمانی

نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۶۹-۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲) / بن بست شهید علیان / پ: ۲۶ /
همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶) / ۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش) / ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت) /
فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۱۵۶۵۵_۳۵۵

www.mahdi۳۱۳.com -

www.mahdaviat.ir -

info@mahdaviat.ir -

Entesharatbonyad@chmail.ir -

ص: ۴

فهرست مطالب

سخنی با خوانندگان ۷

مقدمه ۹

گفتار اول: علم؛ نشانه امام

الف) مطلق دانش ۱۴

ب) توانایی پاسخ گویی به پرسش ها ۱۵

ج) خطا نبودن پاسخ ۱۶

د) برتری دانش امام از همه انسان ها ۱۶

شیعیان و علم امام ۱۷

مدعیان و علم امامت ۲۵

محدوده دانش امام ۳۳

۱. علم به همه زبان ها ۳۴

۲. علم به حرام و حلال الهی ۴۰

۳. آگاهی از آنچه فردا رخ می دهد ۴۴

۴. آگاهی از غیب ۴۵

۵. دانش به کتاب خدا ۴۸

الف) آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد ۵۰

ب) اخبار آسمان و زمین ۵۲

ج) همه آنچه بندگان به آن نیاز دارند ۵۹

د) هر آنچه انسان ها در آن اختلاف می کنند ۵۹

هـ) توانایی مستند کردن تمام آنچه می گویند به قرآن ۶۰

و) دانش به کیفیت و شأن نزول آیات ۶۱

گفتار دوم: وصیت؛ نشانه امام

وصیت، راه شناخت امام ۷۰

حضور گواهان هنگام وصیت ۷۳

وصیت و تقیه ۸۴

وصیت و اختلاف درباره امامت ۸۶

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نشانه امامت ۸۸

گفتار سوم: سلاح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ نشانه امام

سلاح؛ نشانه امامت ۱۰۲

تشبیه سلاح به تابوت بنی اسرائیل ۱۰۴

تلازم سلاح و دانش ۱۰۶

استناد به سلاح برای اثبات امامت ۱۱۱

آگاهی شیعه به این که سلاح، نشانه امامت است ۱۱۷

اهتمام پیشوایان معصوم علیه السلام به سپردن سلاح به امام پس از خود ۱۲۱

تلاش دشمنان برای گرفتن سلاح ۱۲۷

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ۱۲۹

ماهیت سلاح ۱۳۶

دامنه مصداقی سلاح ۱۴۳

کیفیت نگه داری از سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و اعجاز آن ۱۴۶

چگونگی شناسایی سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۵۰

کتاب نامه ۱۵۸

ص: ۶

پاسداری از کیان مذهب، دفاع از مرزهای عقیدتی آن، سرپرستی از جامعه شیعه و محافظت از باورهای ناب و راستین مؤمنان، رسالت ذاتی حوزه های علمی شیعه است. این رسالت به هنگام اوج گرفتن هجمه ها و گسترش دامنه دشمنی ها، سنگین تر شده و اهمیتی دوچندان می یابد. در عصر آخرالزمان که دوران به اوج رسیدن فعالیت جبهه شیطان است، ضرورت رصد حيله های اردوگاه شیطان و پاسبانی از حریم مذهب، بیش از پیش نمایان می شود. مروری بر سیل مذاهب و فرقه های خودساخته ای که از دیرباز تا کنون از گوشه و کنار سر برآورده اند و در مسیر ایمان خلاق، دام گسترانده اند و با لطائف الحیل جمععی را به خود مشغول کرده اند و امروزه به لحاظ کمی، افزایش یافته اند و به لحاظ کیفی، پیچیده تر و ظریف تر شده اند، ضرورت اهتمام به پاس داری از بنیان های عقیدتی را آشکارتر می کند.

در میان باورهای بنیادین اسلامی، اندیشه «مهدویت» جایگاهی سترگ و اهمیتی بی بدیل دارد؛ از همین رو، شیادان بسیاری در طول تاریخ، سودای به تن کردن این ردای فاخر را در سر پرورانده اند و گاه که زمینه ها را برای ادعای مهدویت مساعد نیافته اند، با دعوی نیابت یا وصایت یا بابیت و یا ارتباط با امام غایب، مکنونات پلید قلبی خود را پی گرفته اند و مع الاسف گاه چنان ماهرانه نیت های شوم خود را در پس پرده سخنان آراسته، پنهان کرده اند که برخی ساده دلان نادان را با خود همراه کرده و از گرده آنان نردبانی برای رسیدن به آمال خود ساخته اند! و این داستانی است که تا جهل و نادانی وجود دارد، استمرار خواهد داشت و این زخم را جز با مرهم روشن گری، نمی توان مداوا کرد.

یکی از جریان های انحرافی معاصر که در سال های اخیر در کشور عراق شکل گرفت و دامنه آن به صورت محدود، به برخی از مناطق کشورمان نیز کشیده شد، جریان منسوب به «احمد بن اسماعیل بصری»، معروف به «احمد الحسن» است. پیروان این فرقه انحرافی بر این عقیده اند که احمد الحسن، تمام نشانه های امام؛ هم چون دانش، وصیت و همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را دارد؛ بنابراین، او امام معصوم و حجت خداست! این ادعا زمینه ای شد تا نویسنده درباره راه های شناخت امام و نشانه هایی که به کمک آن می توان امام معصوم را شناخت، کنکاش کند؛ البته گرچه انگیزه شکل گیری نوشتار پیش رو، نقد ادعای مدعی یادشده بود، اما در این پژوهش از راه های شناخت امام به صورت کلی بحث شده است و خوانندگان گرامی خواهند توانست به کمک آن، ادعای احمد حسن و امثال او را نقد کنند. در نوشتار پیش رو، در سه گفتار، از سه معیار شناخت امام که عبارتند از: دانش، وصیت و سلاح گفت و گو شده است. بررسی سایر معیارهای شناخت امام را به مجالی دیگر وامی گذاریم.

تذکر این نکته بجاست که آنچه در ادامه می آید، حاصل جلسات متعددی است که در بنیاد حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف در روزهای دوشنبه، به همت قائم مقام بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمدصابر جعفری برقرار می شد و اساتید محترم حجج اسلام: دکتر جعفری، شهبازیان، نائینی، فؤادیان و اباذری با شرکت در آن و ارائه تذکرات سودمند خود، موجبات غنای آن را فراهم آوردند. سعیم مشکور!

حوزه علمیه قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

«امامت» در نظر باورمندان به آن، مقامی رفیع و جایگاهی بس ممتاز و بی بدیل است و همین رفعت و امتیاز، در همیشه تاریخ طمع و زرّان را برانگیخته و نظر هوس بازان را به خود جلب کرده است، تا شاید با دعویِ برخوردارگی از آن، به نام و نانی برسند و در میان خلائق نادان، برای خود شأن و جایگاهی دست و پا کنند! به همین دلیل از سوی، پیوسته امامان معصوم علیه السلام می کوشیدند در این باره روشن گری کنند و با ارائه معیارهایی که در امام لازم است و نشانه هایی که به کمک آن می توان امام حق را از مدعیان دروغین باز شناسی کرد، پیروان خود را درباره این مهم راهنمایی کنند و از سوی دیگر، شیعیان نیز در این باره احساس نیاز می کردند و پیوسته با طرح این پرسش که: نشانه های امام چیست و چگونه می توان مدعیان دروغین را شناسایی کرد؟ از پیشوایان معصوم علیهم السلام در این باره، طلب راهنمایی و هدایت می کردند. لذا در جوامع روایی شیعه، در این باره روایات فراوانی وجود دارد که گاه پیشوایان معصوم، خود در این باره لب به سخن گشوده و به تبیین

معیارها پرداخته اند و گاه در مقام پاسخ به پرسش های اصحاب، راه های شناسایی امام را تشریح فرموده اند.

از دسته نخست می توان به این روایات اشاره کرد: «عن أبي جعفر عليه السلام قال: للامام عشر علامات...» (۱)؛ «عن الصادق عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: و الامام المستحق للإمامه له علامات...» (۲)؛ «أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للامام علامات...» (۳) و از دسته دوم می توان به این موارد اشاره کرد: «عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما علامه الامام الذي بعد الامام؟...» (۴)؛ «أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إذا مضى عالمكم أهل البيت فبأى شيء يعرفون من يجيء بعده؟...» (۵)؛ «عن الحارث بن المغيرة النضري قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: بما يعرف صاحب هذا الامر؟...» (۶)؛ «عبدالاعلی قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: المتوثب على هذا الامر، المدعى له، ما الحجج عليه؟...» (۷)؛ «عن أبي بصير قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك بم يعرف الامام؟...» (۸)؛ «عن هشام بن سالم و حفص بن البختري، عن

ص: ۱۰

۱- الكافي، ج ۱، ص ۳۸۸.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴ _ ۱۶۵.

۳- الخصال، ص ۵۲۷.

۴- الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴.

۵- الخصال، ص ۲۰۰.

۶- الخصال، ص ۲۰۰.

۷- الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴.

۸- الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴.

أبي عبدالله عليه السلام قال: قيل له، بأى شيء يعرف الامام؟..» (١)؛ «عن ابن أبي نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: إذا مات الامام بم يعرف الذى بعده؟..» (٢)؛ «عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر..» (٣) و... .

از کثرت روایات وارده در این باره، خصوصاً فراوانی روایاتی که گزارش گر پرسش های مکرر اصحاب پیشوایان معصوم علیه السلام از امامان معصوم درباره راه های شناخت امام است، می توان به فراوانی تعداد مدعیانی که تلاش می کردند خود را به عنوان امام، به سادگی دلان بقبولانند، پی برد. به همین دلیل بوده است که شیعیان در این باره، به شدت احساس نیاز به آگاهی می کردند و می کوشیدند با پرسش از امامان معصوم علیهم السلام، برای دغدغه های خود راه حلی بیابند. و به دلیل اهمیت این مسئله، شیخ کلینی، محدث پرآوازه شیعه، در کتاب شریف کافی بابی را با عنوان «الامور التي توجب حجة الامام عليه السلام» به این مسئله اختصاص داده و روایات مربوط را در آن گردآوری کرده است.

ص: ۱۱

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

گفتار اول: علم؛ نشانه امام

اشاره

ص: ۱۳

یکی از نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام را شناسایی کرد و در روایات متعددی به آن تصریح شده، «علم امام» است. پیشوایان معصوم علیه السلام از این نشانه، با تعابیر مختلفی یاد کرده‌اند که برخی از آن‌ها بدین قرارند:

الف) مطلق دانش

در پاره‌ای از روایات، از دانش به صورت مطلق به عنوان نشانه امام یاد شده است؛ برای نمونه در این باره می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عن الحارث بن المغیره النضری قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: بما یعرف صاحب هذا الامر؟ قال: بالسکینه و الوقار و العلم و الوصیه... (۱)؛ حارث بن مغیره نصری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر به چه شناخته می‌شود؟ فرمود: به آرامش دل، وقار، دانش و وصیت... .

۲. عن الحسن بن الجهم قال: حضرت مجلس المؤمن یوما و عنده علی بن موسی الرضا علیه السلام و قد اجتمع الفقهاء و أهل الکلام من الفرق المختلفه فسأله بعضهم فقال له: یا بن رسول الله بأی شیء تصح الإمامه لمدعیها؟ قال: بالنص و الدلائل. قال له: فدلاله الامام فیما هی؟ قال: فی العلم و استجابته الدعوه... (۲)؛ حسن بن جهم روایت کرده که: روزی به مجلس مأمون وارد شدم و حضرت رضا علیه السلام در آن جا بود و علمای علم کلام و فقها از هر فرقه و طایفه‌ای در آن مجلس بودند. یکی از آنان از حضرت پرسید: ای

ص: ۱۴

۱- الخصال، ص ۲۰۰.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۶.

پسر پیامبر خدا! به چه دلیل، امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟ امام فرمود: به نصّ و دلیل. سائل پرسید: دلالت امام در چیست؟ فرمود: «در علم و مستجاب شدن دعای او...».

ب) توانایی پاسخ گویی به پرسش ها

تعبیر پاره ای از روایات این است که نشانه امام، توانمندی او در پاسخ گویی به پرسش هاست. این روایات از این دسته اند:

۱. عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إذا مضى عالمكم أهل البيت فبأى شيء يعرفون من يجيء بعده؟ قال: ... ولا يسئل عن شيء مما بين صدفيها إلا أجاب فيه (۱)؛ ابي الجارود گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چون دانشمند خاندان شما از دنیا برود، جانشین وی را به چه نشانه ای می شناسند؟ فرمود: ... و از چیزی بین شرق و غرب عالم از او سؤال نکنند، مگر این که پاسخ دهد.

۲. عن أبي الجارود قال: سألت أبا جعفر الباقر عليه السلام بم يعرف الامام؟ قال: بخصال: ... وإن يسأل فيجيب وإن يسكت عنه فيبتدئ... (۲)؛ ابوالجارود گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: امام با چه نشانه ای شناخته می گردد؟ فرمود: با چند خصلت... هر چیز از او پرسیده شود، فوراً پاسخ می دهد و اگر در محضرش سکوت کنند، او آغاز سخن نماید... .

۳. عن أبي بصير قلت لأبي الحسن عليه السلام قال: دخلت عليه فقلت: جعلت فداك بم يعرف الامام؟ فقال: بخصال: ... يسأل فيجيب وإن يسكت عنه ابتداء... (۳)؛ ابوبصیر گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم:

ص: ۱۵

۱- الخصال، ص ۲۰۰.

۲- معانی الاخبار، ص ۱۰۱.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

فدایت شوم! امام به چه دلیل شناخته می شود؟ فرمود: به چند خصلت: ... و از هر چه پیرسند، فوراً پاسخ گوید و اگر در محضرش سکوت کنند، او شروع کند...

در دو روایت اخیر، که از قضا دومین آن ها از کتاب شریف کافی است، تعبیر امام علیه السلام این است که: «یسأل فیجیب». از این که بر سر کلمه «یجیب» حرف «فا» که بر فوریت دلالت دارد، اضافه شده، چنین برداشت می شود که آن دانشی نشانه امام است که نیاز به تأمل و تفکر نداشته باشد و امام کسی است که وقتی در برابر پرسشی قرار گرفت، بدون این که نیاز به فکر کردن داشته باشد، بلافاصله پاسخ را ارائه دهد؛ بنابراین، دانشی که عنصر بی نیازی از تأمل و تفکر در آن نباشد، نشانه امامت نیست.

ج) خطا نبودن پاسخ

تعبیر برخی دیگر از روایات این است که نشانه امام آن است که در پاسخ به خطا نرود:

عن الصادق علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: و الامام المستحق للإمامه له علامات فمنها أن... لا یزل فی الفتیا و لا- یخطئ فی الجواب...^(۱)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان فرمودند: امامی که شایسته امامت است، نشانه هایی دارد؛ از جمله این که... در فتوا لغزش نمی کند و در پاسخ به خطا نمی رود....

د) برتری دانش امام از همه انسان ها

و در برخی روایات نشانه امام، افزون تر بودن دانش او از همه انسان ها دانسته شده است:

عن أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: للامام علامات: یکون أعلم الناس...^(۲)؛ امام نشانه هایی دارد؛ او دانشمند ترین مردم

ص: ۱۶

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴-۱۶۵.

از میان روایات یادشده، برخی ناظر به کمیت دانش امامند (لایسئل عن شیء مما بین صدفيها إلا أجاب فيه)، برخی ناظر به صحتش (لایزل فی الفتیا و لایخطئ فی الجواب) و برخی ناظر به کیفیت آن از جهت بی نیازی از تأمل و تفکر (یسأل فیجیب). حاصل روایات یادشده این است که یکی از نشانه های امام، دانش اوست و امام از این نظر سرآمد همگان است و از پاسخ هیچ پرسشی فرو نمی ماند و ذره ای خطا در دانش او نیست.

شیعیان و علم امام

این مطلب که علم بی کران، از نشانه های امام است و به کمک آن می توان امام حقیقی را از مدعی امامت شناسایی کرد، گویا برای شیعیان در طول تاریخ مسلم بوده است؛ به همین دلیل، بر اساس گزارش هایی که در این باره وجود دارد، یکی از راه هایی که شیعیان برای شناسایی امام آن را می پیمودند، طرح پرسش در برابر مدعی امامت بوده است؛ برای نمونه می توان به این موارد اشاره کرد:

۱. عن هشام بن سالم قال: کنا بالمدينة بعد وفات أبي عبدالله عليه السلام أنا و صاحب الطاق و الناس مجتمعون علی عبدالله بن جعفر انه صاحب الامر بعد أبيه، فدخلنا علیه أنا و صاحب الطاق و الناس عنده و ذلك أنهم روي عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: إن الامر في الكبير ما لم تكن به عاهه، فدخلنا علیه نسأله عما كنا نسأل عنه أباه، فسألناه عن الزكاه في كم تجب؟ فقال: في مائتين خمسه، فقلنا: ففي مائه؟ فقال: درهمان و نصف فقلنا: والله ما تقول المرجئه هذا، قال: فرفع يده إلى السماء فقال: والله ما أدري ما تقول المرجئه، قال: فخرجنا من عنده ضاللاً لاندري إلى أين نتوجه أنا و أبو جعفر الأ-حول، فقعدنا في بعض أزقه المدينة باكين حيارى لاندري إلى أين نتوجه و لا من نقصد؟ و نقول: إلى

المرجئه؟ إلى القدرية؟ إلى الزيدية؟ إلى المعتزلة؟ إلى الخوارج؟ فنحن كذلك إذ رأيت رجلا شيخا لا أعرفه، يومى إلى بيده فخفت أن يكون عينا من عيون أبي جعفر المنصور و ذلك أنه كان له بالمدينة جواسيس ينظرون إلى من اتفقت شيعه جعفر عليه السلام عليه، فيضربون عنقه، فخفت أن يكون منهم فقلت للأحول: تنح فإنى خائف على نفسى و عليك و إنما يريدنى لا يريدك، فتنح عنى لاتهلك و تعين على نفسك، فتنحى غير بعيد و تبعت الشيخ و ذلك أنى ظننت أنى لا أقدر على التخلص منه فما زلت أتبعه و قد عزمت على الموت حتى ورد بى على باب أبى الحسن عليه السلام ثم خلانى و مضى، فإذا خادم بالباب فقال لى: أدخل رحمك الله، فدخلت فإذا أبو الحسن موسى عليه السلام فقال لى ابتداء منه: لا إلى المرجئه و لا إلى القدرية و لا إلى الزيدية و لا- إلى المعتزله و لا- إلى الخوارج إلى إلى فقلت جعلت فداك مضى أبوك؟ قال: نعم، قلت: مضى موتا؟ قال: نعم، قلت: فمن لنا من بعده؟ فقال: إن شاء الله أن يهديك هداك، قلت جعلت فداك إن عبدالله يزعم أنه من بعد أبيه، قال: يريد عبدالله أن لا يعبد الله، قال: قلت: جعلت فداك فمن لنا من بعده؟ قال: إن شاء الله أن يهديك هداك، قال: قلت: جعلت فداك فأنت هو؟ قال لا، ما أقول ذلك، قال: قلت فى نفسى لم أصب طريق المسأله، ثم قلت له: جعلت فداك عليك إمام؟ قال: لا- فداخلنى شىء لا- يعلم إلا- الله عز و جل إعظاما له و هيبه أكثر مما كان يحل بى من أبيه إذا دخلت عليه، ثم قلت له: جعلت فداك أسألك عما كنت أسأل أباك؟ فقال: سل تخبر و لاتذع، فإن أذعت فهو الذبح، فسألته فإذا هو بحر لا ينزف... (1)؛ هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق عليه السلام من و صاحب الطاق در مدینه

ص: ١٨

بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر (عبد الله افطح) را گرفته و او را صاحب الامر بعد از پدرش می دانستند. من با صاحب الطاق نزدش رفتیم و مردم گردش بودند. توجه مردم به او از این جهت بود که از امام صادق علیه السلام روایت می کردند که آن حضرت فرموده است: امر امامت به پسر بزرگ تر می رسد، به شرط این که عیبی در او نباشد. ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم، از او بپرسیم؛ لذا پرسیدیم: زکات در چند درهم واجب می شود؟ گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد. گفتیم: در صد درهم چطور؟ گفت: دو درهم و نیم. گفتیم: عامه هم چنین چیزی نمی گویند! او دستش را سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم عامه چه می گویند! هشام گوید: ما از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم. نمی دانستیم به کجا رو آوریم! من بودم و ابوجعفر احول؛ گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم. نمی دانستیم کجا برویم و به که رو آوریم و با خود می گفتیم: به سوی مرجئه رویم؟ به سوی قدریه؟ به سوی زیدیه؟ به سوی معتزله؟ به سوی خوارج؟! در همین حال بودیم. پیر مردی را که نمی شناختیم، دیدیم. با دست اشاره کرد: به سوی من بیایید! ترسیدم که او از جاسوس های ابوجعفر منصور باشد، زیرا او در مدینه جاسوس هایی داشت که بینند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام به امامت چه کسی اتفاق می کنند تا گردن او را بزنند؛ لذا ترسیدم که این پیرمرد از آن ها باشد. به احول گفتم: از من دور بایست، زیرا من بر خودم و بر تو ترس دارم و این پیرمرد مرا می خواهد، نه تو را. از من دور بایست تا به هلاکت نیفتی و به دست خود، به زیان خویش کمک نکنی. پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیرمرد راه افتادم، زیرا معتقد بودم از او نتوانم خلاص شد. پیوسته دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم، تا

مرا به در خانه ابو الحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت. ناگاه خادمی دم در آمد و گفت: بفرما، خدایت رحمت کند! من وارد شدم. ابو الحسن موسی علیه السلام را دیدم، بی آن که من چیزی بگویم، فرمود: «نه به سوی مرجئه، نه به سوی قدریه، نه به سوی زیدیه و نه به سوی معتزله، به سوی من، به سوی من». عرض کردم: قربانت! پدرت درگذشت؟ فرمود: «آری». عرض کردم: وفات کرد؟ فرمود: «آری (وفات کرد)». عرض کردم: پس از او، امام ما کیست؟ فرمود: «اگر خدا خواهد تو را هدایت کند، هدایت می کند». عرض کردم: قربانت! عبد الله عقیده دارد که او امام بعد از پدرش می باشد. فرمود: «عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود». عرض کردم: قربانت! امام ما بعد از او کیست؟ فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را هدایت کند، می کند». عرض کردم: قربانت! او شما را می بیند؟ فرمود: «نه، من این سخن نمی گویم». با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم. سپس عرض کردم: قربانت! شما امامی دارید؟ فرمود: «نه». (فهمیدم که خود او، امام است). آن گاه از بزرگ داشت و هیبت آن حضرت، عظمتی در دلم افتاد که جز خداوند ندانم، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس عرض کردم: قربانت! از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟ فرمود: «پرس تا باخبر شوی، ولی فاش مکن؛ اگر فاش کنی، نتیجه اش سر بردن است!» سپس از آن حضرت سؤال کردم و فهمیدم دریای بی کرانی است... .

۲. اجتمعت العصابه بنیسابور فی أيام أبی عبدالله علیه السلام فتذاکروا ما هم فیه من الانتظار للفرج و قالوا: نحن نحمل فی کل سنه إلی مولانا ما یجب علینا و قد کثرت الکاذبه و من یدعی هذا الامر، فینبغی لنا أن نختار رجلا ثقة نبعثه إلی الامام، لیتعرف لنا الامر. فاخترنا

رجلا- يعرف بأبى جعفر محمد بن إبراهيم النيسابورى و دفعوا إليه ما وجب عليهم فى السنه من مال و ثياب... و جاءت الشيعة بالجزء الذى فيه المسائل و كان سبعين ورقه و كل مسأله تحتها بياض و قد أخذوا كل ورقتين فحزموها بحزائم ثلاثه و ختموا على كل حزام بخاتم و قالوا: تحمل هذا الجزء معك و تمضى إلى الامام، فتدفع الجزء إليه تبيته عنده ليله و عد عليه و خذه منه، فإن وجدت الخاتم بحاله لم يكسر و لم يتشعب فاكسر منها ختمه و إنظر الجواب، فإن أجاب و لم يكسر الخواتيم فهو الامام، فادفعه إليه و إلا- فرد أموالنا علينا... ثم خرجت و سألت أهل المدينه: إلى من أوصى جعفر بن محمد؟ فقالوا: إلى ابنه الأفتح عبدالله فقلت: هل يفتى؟ قالوا: نعم. فقصدته و جئت إلى باب داره، فوجدت عليها من الغلمان ما لم يوجد على باب دار امير البلد، فأنكرت،... فدخلت ... ثم قال: فى أى شىء جئت؟ قلت: فى مسائل أسأل عنها و أريد الحج. فقال لى: إسأل عما تريد فقلت: كم فى المائتين من الزكاه؟ قال: خمسه دراهم. قلت: كم فى المائه؟ قال: درهمان و نصف. فقلت: حسن يا مولاي، أعيدك بالله، ما تقول فى رجل قال لامرأته: أنت طالق عدد نجوم السماء؟ قال: يكفيه من رأس الجوزا، ثلاثه. فقلت: الرجل لا يحسن شيئا. فقلت و قلت: أنا أعود إلى سيدنا غدا... (1)؛ ابوعلی بن راشد مى گوید: در زمان امام صادق عليه السلام تعدادی از شیعیان جمع شدند و درباره انتظار گشایشی که داشتند، با یکدیگر گفت و گو کردند و گفتند: ما هر سال، حقوق واجب خود را به سوى مولای خود گسیل مى داریم، ولی هم اکنون دروغ گویان و مدعیان این امر زیاد شده اند؛ بنابراین، سزاوار است مرد مورد اعتمادی را انتخاب کرده، به سوى امام

ص: ۲۱

روانه کنیم تا حقیقت را برای ما شناسایی کند. آنان مردی به نام ابوجعفر محمد بن ابراهیم نیشابوری را برای این کار انتخاب کردند و حقوق مالی آن سال را که بر عهده آنان بود، از پول و لباس به او سپردند. ... ابوجعفر می گوید: شیعیان آن چه که سوالات در آن بود را آوردند که شامل هفتاد ورق می شد و زیر هر پرسشی قسمتی سفید وجود داشت و بر هر دو ورقی سه بند زدند و هر بندی را مهر کردند و گفتند این را با خود می بری و آن را به امام می دهی و یک شب آن جا می مانی و نزد امام بر می گردی و آن را از امام تحویل می گیری، پس اگر دیدی مهر شکسته نشده آن را می شکنی و پاسخ را می خوانی، پس اگر بدون این که مهرها را شکسته باشد به سوالات پاسخ داده او امام است و اموال را به او بده و الا- اموال را به ما بازگردان ... من حرکت کردم و از اهل مدینه پرسیدم جعفر بن محمد به که وصیت کرد؟ گفتند: به پسرش عبدالله افطح. پرسیدم: آیا او فتوا هم می دهد؟ گفتند: آری. نزد در خانه اش رفتم و در آنجا آنقدر غلام دیدم که در خانه امیر شهر به آن اندازه غلام نبود و این برایم خوشایند نبود ... پس داخل شدم ... عبدالله پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: پرسش هایی دارم و عازم حج هستم. گفت: هرچه می خواهی پرس. گفتم: زکات دویست درهم چقدر است؟ گفت: پنج درهم. گفتم: زکات صد درهم چقدر است؟ گفت: دو درهم و نیم. گفتم: خوب است مولای من؛ تو را در پناه خدا قرار می دهم. درباره مردی که به زنش گفته تو را به اندازه ستارگان آسمان طلاق دادم چه می گویند؟ گفت: سه طلاق واقع شده است. با خود گفتم: این مرد چیزی نمی داند؛ برخوایم و گفتم: فردا نزد مولایمان بازخواهم گشت ...

۳. و حدث أبوأدیان قال: كنت أخدم الحسن بن علی بن محمد

بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام و أحمل كتبه إلى الأمصار فدخلت عليه في علقته التي توفي فيها صلوات الله عليه فكتب معي كتبا و قال: امض بها إلى المدائن فإنك ستغيب خمسة عشر يوما و تدخل إلى سر من رأى يوم الخامس عشر و تسمع الواعية في داري و تجدني على المغتسل. قال أبو الأديان: فقلت: يا سيدي فإذا كان ذلك فمن؟ قال: من طالبك بجوابات كتبي فهو القائم من بعدى، فقلت: زدني، فقال: من أخبر بما في الهميان فهو القائم بعدى، ثم منعتني هيئته أن أسأله عما في الهميان. و خرجت بالكتب إلى المدائن و أخذت جواباتها و دخلت سر من رأى يوم الخامس عشر كما ذكر لي عليه السلام فإذا أنا بالواعية في داره و إذا به على المغتسل و إذا أنا بجعفر بن علي أخيه بباب الدار و الشيعة من حوله يعزونه و يهنونه... فنحن جلوس إذ قدم نفر من قم فسألوا عن الحسن بن علي عليه السلام فعرفوا موته فقالوا: فمن (نعزى)؟ فأشار الناس إلى جعفر بن علي فسلموا عليه و عزوه و هنوه و قالوا: إن معنا كتبا و مالا، فتقول ممن الكتب؟ و كم المال؟ فقام ينفض أثوابه و يقول: تريدون منا أن نعلم الغيب، قال: فخرج الخادم فقال: معكم كتب فلان و فلان (و فلان) و هميان فيه ألف دينار و عشرة دنانير منها مطلقه، فدفعوا إليه الكتب و المال و قالوا: الذي وجه بك لاخذ ذلك هو الامام (1)؛ ابوالاديان گوید: من خدمت کار امام حسن عسکری عليه السلام بودم و نامه های او را به شهرها می بردم و در آن بیماری که منجر به فوت او شد، نامه هایی نوشت و فرمود: «آن ها را به مدائن برسان! چهارده روز این جا نخواهی بود و روز پانزدهم، وارد سامرا

ص: ۲۳

خواهی شد و از سرای من، صدای او ویلا می شنوی و مرا در مغتسل می یابی». ابوالادیان گوید: ای آقای من! چون این امر واقع شود، امام و جانشین شما که خواهد بود؟ فرمود: «هر کس پاسخ نامه های مرا از تو مطالبه کرد، همو قائم پس از من خواهد بود». گفتم: دیگر چه؟ فرمود: «کسی که بر من نماز خواند، همو قائم پس از من خواهد بود». گفتم: دیگر چه؟ فرمود: «کسی که خیر دهد در آن همیان چیست، همو قائم پس از من خواهد بود». و هیبت او مانع شد که از او بیرسم در آن همیان چیست؟ نامه ها را به مدائن بردم و پاسخ آن ها را گرفتم و همان گونه که فرموده بود، روز پانزدهم به سامرا در آمدم و به ناگاه صدای او ویلا از سرای او شنیدم و او را بر مغتسل یافتم و برادرش جعفر بن علی را بر در سرا دیدم و شیعیان را بر در خانه اش دیدم که وی را به مرگ برادر تسلیت و بر امامت تبریک می گویند... ما نشسته بودیم که گروهی از اهل قم آمدند و از حسن بن علی علیه السلام پرسش کردند و فهمیدند که او در گذشته است و گفتند: به چه کسی تسلیت بگوییم؟ و مردم به جعفر بن علی اشاره کردند. آن ها بر او سلام کردند، به او تبریک و تسلیت گفتند و گفتند: همراه ما نامه ها و اموالی است؛ بگو نامه ها از کیست و اموال چقدر است؟ جعفر در حالی که جامه های خود را تکان می داد، برخاست و گفت: آیا از ما علم غیب می خواهید؟! راوی گوید: خادم از خانه بیرون آمد و گفت: نامه های فلانی و فلانی همراه شماست و همیانی که درون آن هزار دینار است که نقش ده دینار آن محو شده است. آن ها نامه ها و اموال را به او دادند و گفتند: «آن که تو را برای گرفتن این ها فرستاده، همو امام است».

از گزارش های یادشده به روشنی می توان دریافت، شیعیان در طول تاریخ

با آزمودن میزان دانش مدعی امامت، ادعای او را محک می زده اند و می دانسته اند کسی که توانایی پاسخ به همه پرسش ها را نداشته باشد، نمی تواند امام باشد.

مدعیان و علم امامت

تأکید پیشوایان دینی بر دانش، به عنوان یکی از معیارهای امامت و نهادینه شدن این مسئله در میان شیعیان موجب شده است که مدعیان مقام شامخ امامت در طول تاریخ، برای به کرسی نشاندن ادعای خود، ناگزیر به اظهار فضل علمی شوند و خود را برخوردار از علوم الهی و متصل به منبع معارف و حیانی بخوانند! البته این گونه دعاوی معمولاً از سوی مریدان ساده دل که از بهره علمی کافی برخوردار نیستند و قدرت تشخیص قوت و ضعف دعاوی و دلایل آن را ندارند، مورد پذیرش قرار می گیرد و داستان سرایی و قصه پردازی های مریدان شیاد، که حکایات غلبه فلاں مدعی بر عالمان عصر خود را و پیروزی او بر دانشمندان در فلاں جلسه مناظره را در کتاب ها می نگارند و در افواه شیوع می دهند، بر دامنه این دعاوی می افزاید و امر را بر آیندگان مشتبه می کند. مرور برخی از این ادعاها در این جا، خالی از لطف نیست.

یکی از مدعیان مهدویت، «علی محمد باب» است. وی به اقتضای ادعای مهدویت، مدعی برخورداری از دانش الهی نیز بود. پاره ای از گزارش ها درباره ادعای او بدین قرارند:

۱. ملاحسین بشرویه، اولین ملاقات خود با سید علی محمد باب را چنین گزارش کرده است: ... سید علی محمد از من پرسید: آیا استاد بزرگوار شما _ سید کاظم رشتی _ برای حضرت موعود، اوصافی مخصوص و امتیازاتی به خصوص معین نموده اند یا نه؟ عرض کردم: آری. می فرمود: حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است... دارای علم الهی است، قامتش متوسط است...

علی محمد فرمودند: نگاه کن این علامات که گفتم! در من می بینی! بعد یکایک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند. (۱)

۲. حضرت باب، پهلوی حجر الاسود با میرزا محیط کرمانی روبه رو شدند... اکنون من (باب) به تو می گویم: هیچ کس به جز من در شرق و غرب عالم نیست که خود را باب معرفه الله معرفی کند. بُرهان من همان دلیل و برهانِ جَدَم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است. هر چه می خواهی از من بپرس! الآن در همین جا پاسخ تو را در ضمن آیات مبارکه، که مثبت صحت ادعای من است، بدهم. (۲)

۳. ای محیط! هر چه می خواهی بپرس! هر ایرادی داری، بگو! به فضل الهی، پاسخ تو را می دهم. لسانِ من به عنایت خداوند، حلال مشکلات است. بپرس تا به عظمت مقام من، واقف شوی و بدانی هیچ کس را نمی سزد مانند من مشکلات را حل کند و لب به حکمت گشاید. (۳)

۴. ملاصادق خراسانی به حاضرین خطاب نموده، گفت: ای علما و دانشمندان! شکر کنید و به سپاس الهی مشغول شوید، زیرا بابِ علمی را که مسدود می پنداشتید، اینک مفتوح گردیده و چشمه حیات ابدی در مقابل شما آشکار گردیده. باب علم الهی از شیراز ظاهر شد. (۴)

۵. ملاحسین قریب، یک صفحه از آن کتاب _ کتاب باب _ را خواند... فرمود: سرچشمه ای که مؤلف این کتاب از آن استفاده

ص: ۲۶

۱- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۵۲.

۲- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۱۸.

۳- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۱۹.

۴- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۷۲.

نموده، وحی الهی و منبع اصلی است؛ ربطی به منابع معارف و علوم علما و دانشمندان معمولی ندارد. (۱)

کشف غوامض آیات قرآن و پرده برداشتن از اسرار و رموز آن، که تا به حال کسی قدرت بر آن نداشته، از دیگر ادعاهایی است که به وفور در کلام علی محمد باب و البته مدعیان دیگر می توان آن را مشاهده کرد. گزارش های ذیل مربوط به این ادعا هستند:

۱. ملاحسین بشرویه می گوید: ... دو مطلب را علامت صدق ادعای مدعی قانمیت قرار دادم... دوم آن که سوره مبارکه «یوسف» را به طرزی بدیع، که نظیر آن را در مؤلفات و کتب نتوان یافت، تفسیر نماید... از سید _ رشتی _ درخواست کردم که تفسیری بر سوره یوسف بنویسند. به من فرمودند: این کار از عهده من خارج است. حضرت موعود که بعد از من ظاهر می شود، رتبه مقامش به مراتبی از من بزرگ تر است. چون آن بزرگوار ظاهر شود... تفسیری بر سوره یوسف مرقوم خواهد فرمود. (۲)

۲. حضرت باب به تفسیر سوره «کوثر» مشغول شدند... سیل آیات از نوک قلمش با سرعت حیرت آوری جاری بود... بعد شروع به تلاوت آیات نازله نمودند و با صوت مؤثری مشغول تلاوت شدند. قلب من به شدت می تپید؛ مثل دیوانه بودم. ظرافت لحن مبارک، سوز و گدازی در من ایجاد کرده بود که نمی توانم بیان کنم. از بلندی مطالب و تابندگی جواهر ثمینه ای که در مخزن آن آیات بود، نزدیک بود دیوانه شوم. سه مرتبه می خواستم

ص: ۲۷

۱- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۴۲.

۲- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۵۳.

بی هوش شوم، حضرت باب گلاب به صورت من پاشید. (۱)

۳. باب، قلم و کاغذ خواستند و با سرعتی عجیب بدون تأمل و سکون قلم، مقصودِ مهمان دار خود را بر آوردند و تفسیری جلیل بر آن سوره مرقوم داشتند. بیانات مبارک تا نصف شب، درباره معانی متعدده اولین حرف این سوره، یعنی حرف «واو» بود. (۲)

یکی دیگر از ابعاد دانش غیبی علی محمد باب، علم او به اسرار غیب و حوادثی بود که در آینده رخ می دادند! در این باره در کتاب های مربوط، داستان سرایی های بسیاری را می توان یافت. نمونه هایی که در پی می آید، از جمله حوادثی است که به ادعای نویسندگان بابی مسلک از سوی باب پیش گویی شدند و طبق پیش گویی های باب به حقیقت پیوستند:

۱. باب به قدوس گفت: دوران مصاحبت من و تو به پایان رسیده. ساعت جدایی نزدیک است. دیگر در این دنیا یکدیگر را ملاقات نخواهیم کرد. در ساحت قرب حضرت بها، باز به هم خواهیم رسید. در این جهان، ترابی دوران معاشرت تو با من، فقط نه ماه بود که خاتمه یافت، اما در عالم ابدی مصاحبت و معاشرت ما جاودانی است. عنقریب قضای الهی تو را به دریای بلا غوطه ور خواهد ساخت تا در راه او، با محنت و سختی دچار شوی. من هم پس از تو خواهم آمد و به مصائب بسیار گرفتار خواهم شد... عنقریب در طلیعه آن لشگر، جام شهادت را در راه خدا خواهی نوشید و نیز در کوچه و بازار شیراز مصیبت بسیاری به تو خواهد رسید؛ جسم تو اذیت شدیدی خواهد یافت. (۳)

۲. پس از آن، وقایع آینده را یکایک برای ملاحسین بیان

ص: ۲۸

۱- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۵۹.

۲- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۸۶.

۳- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۲۶.

فرمودند و به او سفارش کردند که به احدی آنچه را شنیده، اظهار نکند و فرمودند: عنقریب ما را به نقطه دیگر انتقال می دهند و تو در بین راه، قبل از وصول به مقصد، خیر انتقال ما را از ماکو خواهی شنید. رمز آن بیان مبارک، به زودی آشکار شد. (۱)

۳. حضرت اعلیٰ _ علی محمد _ جمیع وقایع آینده را تا دوره شهادت و غیرها به مشار الیها _ همسرش _ اخبار فرمودند و... هر وقت اضطراب و پریشانی تو زیاد شد، این دعا را بخوان! من در خواب، به تو ظاهر ظاهر می شوم و اندوه تو را زایل می سازم. (۲)

از دیگر مدعیان مهدویت، «غلام احمد قادیانی» است که اندکی پس از علی محمد باب، ادعاهایی مشابه وی در زمینه مهدویت مطرح کرد. وی سپس مدعی خدایی شد! او در یکی از کتاب هایش با عنوان مواهب الرحمن، درباره منبع دانش خود چنین نوشته است: «انی انا المسیح الموعود و الامام المنتظر المعهود و اوحی الی من الله کالأنوار الساطعه». (۳)

«سید محمد نوربخش»، بنیان گذار سلسله «نوربخشیه» نیز از دیگر مدعیان مهدویت در نیمه نخست قرن نهم هجری است. او درباره بهره مندی خود از دانش چنین می گوید:

پدرم گفت: فرزندم مهدی وقتی به سنّ چهل سالگی برسد، هیچ کس در شرق و غرب عالم نیست که در دانش، با او معارضه تواند کرد و فایق آید. (۴)

این جملات نیز از اوست:

چگونه کسی را که از خاندان نبوت و ولایت است تکذیب

ص: ۲۹

۱- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۳۷.

۲- تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۷۹.

۳- مهدیان دروغین، ص ۲۲۹.

۴- مهدیان دروغین، ص ۳۵۹.

می کنید، در حالی که او شأنی در علوم ظاهری و باطنی دارد؟! شرح مطلب آن که در زمان ما در میان آل محمد، هیچ کس یافت نمی شود که علوم صوری از فضیلات و شرعیات و حکمیات را (مثل من) بداند؛ علاوه بر علم طریقت که مانند ندارد. اکنون بیش از چهل سال است که سالکان را تربیت می کند و ارشاد او نتایج بزرگی دارد و آن فراوانی اولیایی است که از ذیل ولایت او برخاسته اند. (۱)

از دیگر مدعیانی که خود را مهدی، قائم، حجت خدا و یمانی می خوانند و مدعی برخورداری از علم الهی است، «احمد بن اسماعیل بصری» معروف به «احمد الحسن» است. وی یکی از دلایل صدق ادعایش را برخورداری از علم به محکم و متشابه قرآن و علم به راه های آسمان می داند که این دانش، از خصوصیات ائمه علیه السلام و اسرار مختص به آنان است. (۲)

او منبع دانش خود را خداوند سبحان معرفی می کند:

إِعلم إنَّی الیمانی قبل أن أولد و لم أعلم فی هذا العالم الجسمانی حتی ذکرنی و عرّفنی الله... أعلم الكثير و لكنی لا أعلم شیئاً حتی یدکرنی الله بما موجود فی صفحه وجودی. (۳)

و در جایی دیگر، درباره دانش خود می گوید:

و من الحساب السابق تعلم أن الیمانی و هو وصی المهدی و هو المهدی الاول وعاء السبعه و العشرين حرفاً من العلم، فهو الوعاء الذی یتقبل الفیض من الإمام المهدی و ینیضه علی أصحابه. (۴)

ص: ۳۰

۱- مهیدیان دروغین، ص ۳۵۶.

۲- الجواب المنیر، ج ۱، ص ۶۸.

۳- الجواب المنیر، ج ۲، ص ۷۳.

۴- الجواب المنیر، ج ۱، ص ۶۷.

و در جایی دیگر، خود را «قرآن ناطق» معرفی می کند!^(۱)

جالب است بدانیم که برخی مدعیان یادشده، با آن همه ادعای پرطمطراق خود، از قرائت صحیح قرآن نیز عاجز بودند و گاه در قرائت متن عربی، دچار اشتباهات فاحش ادبی می شدند! برای نمونه، در شرح حال علی محمد باب چنین نوشته اند:

در مجلسی که در دارالحکومه تبریز برای محاکمه باب ترتیب داده شد، نظام العلما خطاب به باب گفت: خوب است در وصف این مجلس مانند آیات قرآن آیاتی بفرمایید تا حضرت ولی عهد و سایر علما، شاهد این برهان باشند. حضرت باب مسئول او را اجابت کرده و فرمودند: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي خلق السموات و الارض. ملا محمد ممقانی فریاد برآورد که: اعراب کلمه را خطا گفتمی! تو که از قواعد نحو بی خبری، چگونه قائم موعود هستی؟! حضرت باب فرمودند: در آیات قرآنی نیز رعایت قواعد نحویه نشده، زیرا کلام الهی به مقیاس قواعد خلق سنجیده نمی شود، مردم باید تابع قوانین کلام الله باشند؛ در سیصد موضع قرآن، خلاف قواعد نحویه نازل و مذکور است، ولی چون کلام الهی است، هیچ کس جرئت اعتراض ندارد و همه مسلمین قبول دارند.^(۲)

این ادعای باب، صرف نظر از این که ادعایی صرف و بدون دلیل است و از این رو نیازی به پاسخ گویی ندارد، واضح البطلان است، چرا که قرآن در دورانی نازل شد که لغت عرب از حیث فصاحت و بلاغت در اوج بود و ادیبان سخن گوی عرب، عالی ترین آثار ادبی را خلق کرده بودند و سخنرانان و شعرای ادب، از نظر صنعت سخن وری در اوج بودند و در چنین شرایطی

ص: ۳۱

۱- المتشابهات، ص ۲۶۷.

۲- تاریخ نبیل، ص ۳۱۱.

قرآن کریم نازل شد، با آیات خود تحدی کرد و مشرکان را به مناظره طلبید؛ با وجود این، هیچ کس نتوانست خدشه ای به آیات قرآن بگیرد و درباره حقانیت آن تردیدی ابراز کند، با این که در راه مبارزه با قرآن، خون های بسیاری به زمین ریخته و ثروت های زیادی هزینه شد. روشن است که اگر در قرآن سیصد غلط نحوی وجود داشت، اعراب مشرک جاهلی می توانستند با تمسک به یکی از آن ها، به راحتی کاری کنند که با ریخته شدن خون هزاران نفر و صرف هزاران هزار دینار نمی توانستند، اما به گواهی تاریخ چنین نکردند و ترجیح دادند برای مبارزه با اسلام، دست به قبضه شمشیر ببرند و همین دلیل روشنی بر بی اساس بودن ادعای باب است. به تعبیر دیگر، این سخن باب که: «چون کلام الهی است، کسی جرئت اعتراض ندارد»، اگر در حق مسلمانان قابل فرض باشد، درباره مشرکان عرب و دیگرانی که در طول تاریخ با قرآن و تعالیم حیات بخش آن دشمنی ورزیده اند، پذیرفتنی نیست، چرا که آنان نه تنها ارادتی به قرآن ندارند، بلکه با تمام توان به دنبال وارد کردن خدشه به این کتاب آسمانی بوده اند و در نتیجه، اگر واقعاً در قرآن خطاهای ادبی بود، از سوء استفاده از آن چشم پوشی نمی کردند.

و یا در سخنان «احمد بصری»، دیگر مدعی مهدویت که پیش از این از او سخن رفت، غلط های فاحش ادبی وجود دارد و او با این که عرب زبان است، از رعایت قواعد پیش پا افتاده زبان عربی عاجز است؛ با وجود این، برخی طرف داران نادان او برای دفاع از این رسوایی، مدعی شده اند پیشوایان معصوم علیه السلام نیز مرتکب خطاهای ادبی می شدند و برای اثبات مدعای خود به این دو روایت استناد کرده اند: (۱)

۱. حویزه بن أسماء قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: انك رجل لك فضل، لو نظرت في هذه العربية فقال: لا حاجة لي في سهككم هذا. (۲)

ص: ۳۲

۱- الرد الاحسن في الدفاع عن احمد الحسن، ص ۱۵.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۹ _ ۲۸۰.

۲. محمد بن مسلم قال: قرأ أبو عبدالله عليه السلام و لقد نادينا نوحا قلت: نوح! ثم قلت: جعلت فداك لو نظرت في هذا أعني العربية، فقال: دعني من سهككم. (۱)

در حالی که صرف نظر از ضعف سند این روایات، در روایت نخست به هیچ وجه، تصریح به این مطلب که امام، مخالف قواعد زبان عرب سخن گفته اند، وجود ندارد؛ و در روایت دوم نیز در قرائت امام، غلط ادبی وجود ندارد، چرا که گرچه قرائت مشهور «نادینا نوح» است، اما طبق قرائت امام «نادینا» فعل و فاعل است و مفعول آن «نوحاً» است؛ بنابراین، منصوب خواندن «نوح»، غلط ادبی نیست؛ البته این که در ادامه آیه: «فلنعم المجيبون» آمده، نکته ای تفسیری و مربوط به معنای آیه است و نمی توان به استناد آن مدعی شد امام مرتکب غلط ادبی شده است.

آنچه گذشت، گاهی از کوه ادعای مدعیانی است که از گذشته تاریخ تا به امروز، از گوشه و کنار سر برآورده اند و مدعی برخورداری از علم الهی شده اند، تا از این طریق افراد نادان بیشتری را مجذوب خود کنند.

وجود مدعیان دروغین و ادعای برخورداری از دانش متصل به علم الهی، ایجاب می کند که در سخنان پیشوایان معصوم علیه السلام در این باره کنکاش شود و ویژگی های علمی که نشانه امامت است، تبیین شود. ما اگر بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم که: علمی که منحصراً در اختیار پیشوایان معصوم علیهم السلام است، چه علمی است و چه ویژگی هایی دارد و با سایر علوم چه تفاوت هایی دارد؟ می توانیم بر اساس آن، ادعاهایی را که در این باره وجود دارد، ارزیابی کنیم و بر اساس معیارهایی که در این رابطه تعریف می شود، ادعاهای دروغین را شناسایی نماییم.

محدوده دانش امام

اشاره

وقتی گفته می شود: علم، نشانه امام است، این پرسش به ذهن خطور

ص: ۳۳

می کند که: حدود و ثغور این علم کجاست و علم به چه چیز، نشانه امامت است؟ پیشوایان معصوم علیه السلام به این پرسش چنین پاسخ داده اند:

۱. علم به همه زبان ها

در روایات آمده است:

عن أبي بصير عن أبي الحسن الماضي عليه السلام قال: دخلت عليه فقلت: جعلت فداك بم يعرف الامام؟ فقال: بخصال: ... و يكلم الناس بكل لسان، فقال لي: يا ابامحمد الساعه قبل أن تقوم أعطيك علامه تطمئن إليها. فوالله ما لبثت أن دخل علينا رجل من أهل خراسان فتكلم الخراساني بالعربيه فأجابه هو بالفارسيه، فقال له الخراساني: أصلحك الله ما منعي أن أكلمك بكلامى إلا- أنى ظننت أنك لا- تحسن، فقال: سبحان الله إذا كنت لا- أحسن أجيبك فما فضلى عليك؟ ثم قال: يا ابامحمد إن الامام لا يخفى عليه كلام أحد من الناس و لا طير و لا بهيمه و لا شىء فيه روح، بهذا يعرف الامام، فإن لم تكن فيه هذه الخصال فليس هو به امام(۱)؛ ابوبصير گوید: به محضر حضرت ابوالحسن علیه السلام وارد شده، عرض کردم: قربانت کردم! امام به چه شناخته شود؟ فرمود: «به چند خصلت: ... و به هر لغتی با مردم سخن گوید». سپس به من فرمود: «ای ابامحمد! پیش از آن که از این مجلس برخیزی، نشانه ای به تو می نمایانم تا دلت آرام شود». پس به خدا سوگند طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و به لغت عربی با حضرت سخن گفت و امام علیه السلام به فارسی پاسخش را داد. مرد خراسانی گفت: قربانت کردم! به خدا، من از سخن گفتن به لغت خراسانی با شما مانعی نداشتم، جز این که گمان می کردم شما آن

ص: ۳۴

لغت را خوب نمی دانید! فرمود: «سبحان الله! اگر من نتوانم خوب پاسخ گویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟!» سپس به من فرمود: «ای ابامحمد! همانا سخن هیچ یک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان، نه سخن چار پایان و نه سخن هیچ جان داری؛ پس هر که این صفات را نداشته باشد، امام نیست.»

هم چنین در کتاب معانی الاخبار آمده است:

عن أبي الجارود قال: سألت أبا جعفر الباقر عليه السلام بم يعرف الامام؟ قال: بخصال: ... و يكلم الناس بكل لسان و لغه (۱)؛ أبي الجارود می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: امام به چه شناخته می شود؟ فرمود: «به خصلت هایی... و با مردم با هر زبان و لغتی سخن می گوید.»

در این باره که امام به زبان های دیگر نیز تسلط دارد، روایات متعددی در مجامع روایی وجود دارد؛ از جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

۱. مفضل بن عمر قال: أتينا باب أبي عبدالله عليه السلام و نحن نريد الإذن عليه فسمعناه يتكلم بكلام ليس بالعربية فتوهمنا أنه بالسريانية ثم بكى فبكينا لبكائه، ثم خرج إلينا الغلام فأذن لنا فدخلنا عليه فقلت: أصلحك الله أتيناك نريد الإذن عليك فسمعناك تتكلم بكلام ليس بالعربية فتوهمنا أنه بالسريانية ثم بكيت فبكينا لبكائك، فقال: نعم ذكرت إلياس النبي و كان من عباد أنبياء بني إسرائيل فقلت كما كان يقول في سجوده، ثم اندفع فيه بالسريانية فلا والله ما رأينا قسا و لا جاثليقا أفصح لهجه منه به ثم فسره لنا بالعربية، فقال: كان يقول في سجوده: أتراك معذبي و قد أظمأت لك هواجری، أتراك معذبي و قد عفرت لك في التراب وجهی، أتراك معذبي و قد اجتنبت لك المعاصی، أتراك معذبي و قد أسهرت لك لیلی قال: فأوحى الله إليه ان ارفع رأسك فانی

ص: ۳۵

غير معذبك قال: فقال: ان قلت لا أعذبك ثم عذبتني ماذا؟ ألت عبدك و إنت ربي؟ [قال]: فأوحى الله إليه أن ارفع رأسك، فإنني غير معذبك، إنني إذا وعدت وعدا وفيت به(1)؛ مفضل بن عمر گوید: ما در خانه امام صادق علیه السلام آمدم و می خواستیم اجازه تشریف به خدمتش بگیریم. شنیدم حضرت سخنی می گوید که عربی نبود و گمان کردیم به لغت سریانی است. سپس آن حضرت گریه کرد و ما هم از گریه او به گریه در آمدم. آن گاه غلامش بیرون آمد و به ما اجازه داد. ما خدمتش رسیدیم. عرض کردم: _ خدا شما را به صلاح دارد _ ما آمدم از شما اجازه ورود بگیریم، شنیدیم به لغتی که عربی نیست و به گمان ما سریانی بود، سخن می گفتید؛ سپس شما گریه کردید و ما هم از گریه شما به گریه در آمدم. فرمود: «آری؛ به یاد الیاس پیغمبر افتادم که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود و دعایی که او در سجده می خواند، می خواندم». سپس آن دعا را به لغت سریانی پشت سر هم می خواند که به خدا سوگند، هیچ کشیش و جاثلیقی را شیوا لهجه تر از او ندیده بودم؛ بعد آن را برای ما به عربی ترجمه کرد و فرمود: «او در سجودش می گفت: خدایا! تو را بینم که مرا عذاب کنی، با آن که روزهای آتش بار به خاطر تو تشنگی کشیدم؟! تو را بینم که مرا عذاب کنی، در صورتی که رخسارم را برای تو روی خاک مالیدم؟! تو را بینم که مرا عذاب کنی، با آن که از گناهان به خاطر تو دوری گزیدم؟! تو را بینم که مرا عذاب کنی، با آن که برای تو شب زنده داری کردم؟! پس خدا به او وحی کرد: سرت را بردار که تو را عذاب نمی کنم! الیاس گفت: اگر فرمودی عذابت نمی کنم و سپس عذابم کردی، چه می شود؟! مگر نه این است که من بنده تو

ص: ۳۶

و تو پروردگار منی؟ باز خدا به او وحی کرد: سرت را بردار که من تو را عذاب نمی کنم و چون وعده ای دادم، به آن وفا می کنم.

۲. ... فقال: یا بن رسول الله، ما تقول فی جعفر بن محمد علیه السلام؟ قال: ما أقول فی إمام شهدت أمه محمد قاطبه بأنه كان أعلم أهل زمانه. قال: فما تقول فی موسى بن جعفر علیه السلام؟ قال: كان مثله. قال: فان الناس قد تحيروا فی أمره! قال: إن موسى بن جعفر علیه السلام عمر برهه من الزمان، فكان يكلم الانباط بلسانهم و يكلم أهل خراسان بالدريه و أهل الروم بالروميه و يكلم العجم بألسنتهم و كان يرد عليه من الآفاق علماء اليهود و النصارى فيحاجهم بكتبهم وألسنتهم... (۱)؛ ... نصر بن مزاحم ایستاد و گفت: ای پسر رسول خدا! درباره جعفر بن محمد علیه السلام چه می گویی؟ فرمود: «چه بگویم درباره امامی که امت محمد صلی الله علیه و آله همگی و به اتفاق، گواهی داده اند که او داناترین اهل زمانش بود؟!» گفت: درباره موسی بن جعفر علیه السلام چه می گویی؟ امام فرمود: «او هم همان طور بود». نصر گفت: مردم در امر او، سرگردان و متحیر شدند. فرمود: «حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در برهه ای از زمان زیست که با نبطی ها به زبانشان، با خراسانی ها با زبان فارسی، با رومیان به رومی و با غیر عرب به زبان خودشان، سخن می گفت. و علما و بزرگان یهود و نصاری، از نقاط دور می آمدند و حضرت با آنان با کتاب و زبان خودشان بحث و احتجاج می نمود...».

۳. ... فاتوه بجاریه رومیه، فکلمها بالرومیه و الجائلیق یسمع کلامهما بالرومیه. فقال الرضا علیه السلام: [بالرومیه] ایما أحب إلیک محمد أم عیسی؟ فقالت: کان فیما [مضی] عیسی أحب إلی حین لم أکن عرفت محمدا صلی الله علیه و آله، فاما بعد أن عرفت محمدا فمحمدا صلی الله علیه و آله الآن أحب

ص: ۳۷

إلى من عيسى عليه السلام و من كل نبى. فقال لها الجاثليق: فإذا كنت دخلت فى دين محمد صلى الله عليه و آله أفتبغضين عيسى عليه السلام؟ قالت: معاذ الله بل أحب عيسى عليه السلام و آمن به و لكن محمدا أحب إلى. فقال الرضا عليه السلام للجاثليق: فسر للجماعه ما تكلمت به الجاربه و ما قلت أنت لها و ما أجابتك به، ففسر لهم الجاثليق [ذلك] كله. ثم قال الجاثليق: يا بن محمد صلى الله عليه و آله هاهنا رجل سدى و هو نصرانى صاحب إحتجاج و كلام بالسنديه. فقال [له] عليه السلام: أحضرنه، فأحضره، فتكلم معه بالسنديه، ثم أقبل يحاجه و ينقله من شىء إلى شىء بالسنديه فى (دين) النصرانيه، فسمعنا السدى يقول: ثبطى ثبطى ثبطله. فقال الرضا عليه السلام: قد وحد الله بالسنديه. ثم كلمه فى عيسى و مريم عليه السلام فلم يزل يدرجه من حال إلى حال إلى أن قال بالسنديه: أشهد أن لا إله إلا الله و إن محمدا رسول الله، ثم رفع منطقه كانت عليه، فظهر من تحتها زنار فى وسطه، فقال: اقطعه بيدك يا بن رسول الله... (١)؛ پس کنیز رومی آوردند و امام رضا عليه السلام با او به زبان رومی سخن گفت، و در این حال جاثلیق که با زبان رومی آشنا بود، گوش فرا می داد. حضرت به زبان رومی خطاب به آن کنیز فرمود: «محمد صلی الله علیه و آله را بیشتر دوست می داری یا عیسی علیه السلام را؟» گفت: تا زمانی که محمد صلی الله علیه و آله را نمی شناختم، عیسی را بیشتر دوست داشتم، اما بعد از این که محمد صلی الله علیه و آله را شناختم، او را بیشتر از حضرت عیسی و سایر پیامبران، دوست می دارم. جاثلیق به کنیز گفت: اگر مسلمان بشوی، دشمن عیسی می شوی؟! کنیز گفت: به خدا پناه می برم! عیسی را دوست داشته و به او ایمان دارم، ولی محمد نزد من محبوب تر است. آن گاه امام به جاثلیق گفت: «آنچه این جاربه گفت، برای مردم تفسیر کن و هم چنین تفسیر کن آنچه تو به او

ص: ۳۸

گفتی و او برای تو پاسخ گفت». پس جاثلیق نیز همه این ها را برای مردم تفسیر نمود. سپس جاثلیق به امام عرضه داشت: ای فرزند محمد! در این جا مردی سندی می باشد که مذهبش نصرانی است و می خواهد با شما به زبان سندی احتجاج نماید. حضرت فرمود: «او را حاضر کنید!» وقتی حاضر شد، امام علیه السلام با او به زبان خودش صحبت کرد و بعد پرسش و پاسخ هایی بین آن دو درباره نصرانیت رد و بدل شد. راوی می گوید: شنیدیم که مرد سندی می گوید: بئطی بئطی بئطله. حضرت فرمود: «او به زبان سندی، به یگانگی خداوند گواهی می دهد». سپس امام علیه السلام درباره حضرت عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام با او صحبت کرد و او را قانع کرد تا این که به زبان سندی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله». بعد کمر بندش را بالا برد و علامتی که به رسم نصرانیت، می بستند، آن را به امام داد و عرض کرد: یا بن رسول الله! با دست خود، این را پاره کنید....

۴. عن أبي الصلت الهروي قال: كان الرضا عليه السلام يكلم الناس بلغاتهم و كان والله أفصح الناس و أعلمهم بكل لسان و لغة فقلت له يوما: يا بن رسول الله إني لأعجب من معرفتك بهذه اللغات على اختلافها! فقال: يا أبا الصلت أنا حجة الله على خلقه و ما كان الله ليتخذ حجة على قوم و هو لا يعرف لغاتهم أو ما بلغك قول أمير المؤمنين عليه السلام: أوتينا فصل الخطاب؟! فهل فصل الخطاب إلا معرفة اللغات (۱)؛ ابوصلت هروی می گوید: امام رضا علیه السلام با افراد به زبان خودشان گفت و گو می کرد؛ به خدا سوگند، فصیح ترین مردمان و عالم ترین اشخاص به هر زبان و لغتی بود! روزی به حضرتش عرض کردم: یا بن رسول الله! من در شگفتم از این که

ص: ۳۹

شما به تمامی لغات با اختلافاتی که دارند، این طور تسلط و آگاهی دارید! فرمود: «ای پسر صلت! من حجت خدا بر بندگان اویم، و خداوند حجتی بر قومی نمی انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند. آیا این خبر به تو نرسیده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اوتینا فصل الخطاب»؛ به ما فصل الخطاب داده شده؛ پس آن جز معرفت به هر لغتی است؟!»

۲. علم به حرام و حلال الهی

از دیگر ابعاد دانش امام، علم او به احکام شریعت و حرام و حلال الهی است. چنین دانشی از نشانه هایی است که به کمک آن می توان امام را شناسایی کرد. در این باره می توان به این روایت اشاره کرد:

عن الصادق علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: الامام المستحق للإمامه له علامات... و الثانی أن یكون أعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضروب أحكامه و أمره و نهیه جمیع ما یحتاج إلیه الناس فیحتاج الناس إلیه و یتغنی عنهم (۱)؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «امامی که شایسته مقام امامت است، نشانه هایی دارد... دوم این که، داناترین مردم است به حلال و حرام خدا و انواع احکام و امر و نهی پروردگار و تمام آنچه مردم به آن نیاز دارند؛ مردم به او محتاجند و او از آن ها بی نیاز».

این مطلب که امام باید به حرام و حلال الهی، آگاهی کامل داشته باشد، نزد اصحاب ائمه علیه السلام مسلّم بوده است؛ به همین دلیل _ چنان که در روایاتی که پیش از این گذشت، ملاحظه شد _ مدعیان را با سؤالاتی درباره زکات و طلاق می آزمودند و از این طریق، ادعای آنان را محک می زدند؛ هم چنان که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مقام نفی ادعای امامت جعفر کذاب، به ناتوانی او در پاسخ گویی به پرسش از حرام و حلال، استشهاد فرمودند:

ص: ۴۰

الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمه الله: أنه جاء بعض أصحابنا يعلمه أن جعفر بن علي كتب إليه كتابا يعرفه نفسه و يعلمه أنه القيم بعد أخيه و إن عنده من علم الحلال و الحرام ما يحتاج إليه و غير ذلك من العلوم كلها. قال أحمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزمان عليه السلام و صيرت كتاب جعفر في درجه، فخرج إلى الجواب في ذلك: بسم الله الرحمن الرحيم أتاني كتابك أبقاك الله و الكتاب الذي أنفذت درجه... و قد ادعى هذا المبطل المدعى على الله الكذب بما ادعاه، فلا أدري بأي حاله هي له، رجا أن يتم دعواه ابفقه في دين الله؟! فوالله ما يعرف حلالا من حرام و لا يفرق بين خطأ و صواب، أم يعلم؟! فما يعلم حقا من باطل و لا- محكما من متشابه و لا يعرف حد الصلاة و وقتها... فالتمس تولى الله توفيقك من هذا الظالم ما ذكرت لك و امتحنه و أسأله عن آيه من كتاب الله يفسرها، أو صلاة يبين حدودها و ما يجب فيها، لتعلم حاله و مقداره و يظهر لك عواره و نقصانه والله حسيبه... (1)؛ احمد بن اسحاق اشعري مي گوید: یکی از شیعیان نزد من آمده و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به وی نوشته، خود را امام دانسته و ادعا کرده که: من امام بعد از پدرم هستم و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم، همه و همه نزد من است. احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم، مکتوبی در این باره به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الأمر نوشته و نامه جعفر [کذاب] را هم داخل آن گذارده، ارسال داشتم. سپس پاسخ آن، بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند تو را پاینده بدارد! مکتوب تو و نامه ای را که داخل آن گذارده و فرستاده

ص: ۴۱

بودی، به من رسید... این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد، نمی دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانایی در احکام دین خدا داشته است، به خدا قسم او نمی تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد و میان خطا و صواب فرق بگذارد. و اگر به علم خود می بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد؛ حتی از حدود نماز و وقت آن هیچ اطلاعی ندارد... ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات را افزون کند! آنچه را گفتم، از این ستمگر (جعفر کذاب) پیرس و او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی پیرس که تفسیر کند و یا از نماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان نماید، و به خوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد، و حساب او با خداست...».

البته گرچه ناتوانی در پاسخ گویی به پرسش ها، دلیل خوبی برای نفی امامت از مدعی آن است، اما در برخی روایات تصریح شده است که توانایی در پاسخ دادن به پرسش ها، دلیل بر چیزی نیست:

عن أحمد بن عمر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر، فقال: الدلالة عليه: الكبر... و دوروا مع السلاح حیثما دار، فأما المسائل فلیس فیها حجه (۱)؛ احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم. فرمود: «دلیلش بزرگی سن... و هر کجا سلاح گردید، شما هم بگردید، اما پاسخ گفتن به مسائل، دلیل نیست».

احتمالاً مقصود از پرسش ها در روایت یادشده، پرسش از حرام و حلال الهی است که در روایت دیگری، این چنین به آن اشاره شده است:

ص: ۴۲

عن عبدالاعلی قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: المتوثب علی هذا الامر، المدعی له، ما الحججه علیه؟ قال: یسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثم أقبیل علی فقال: ثلاثه من الحججه لم تجتمع فی أحد إلا كان صاحب هذا الامر أن یكون أولى الناس بمن كان قبله و یكون عنده السلاح و یكون صاحب الوصیه الظاهره التي إذا قدمت المدینه سألت عنها العامه و الصبیان: إلی من أوصی فلان؟ فیقولون: إلی فلان بن فلان(۱)؛ عبدالاعلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غضب کرده و به ناحق ادعا می کند، چه دلیلی بر ردّ اوست؟ فرمود: «درباره حلال و حرام از او پیرسند». سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت، فراهم نیاید؛ سزاوارترین مردم است نسبت به امام پیش از خود، سلاح نزد اوست و وصیت امام سابق درباره او مشهور است، به صورتی که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان پیرسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می گویند: به فلان پسر فلان».

علامه مجلسی رحمه الله در شرح روایت پیش گفته چنین می نویسد: «ای لیس فیها حجّه للعوام لعدم تمیزهم بین الحق و الباطل».(۲) و ملا صالح مازندرانی چنین می نویسد:

قوله «فأما المسائل فلیس فیها حجّه» ای للعوام لأن عقولهم لا یبلغها. فلا ینافی ما مر من أن الحججه أن یسأل عن الحلال و الحرام و ما سیأتی من أنه «یسئل فیجیب» لأن هذه الحججه للخواص.(۳)

ص: ۴۳

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۷.

۳- شرح أصول الکافی، ج ۶، ص ۱۰۶.

بنابراین، عوام نمی توانند از راه پرسش از حرام و حلال الهی، مدعی امامت را بیازمایند و نشانه یادشده منحصرأً برای اهل علم خواهد بود و در صورتی که مدعی امامت، در آزمون پرسش از حرام و حلال موفق شد، در صورت وجود نشانه های دیگر می توان به صحت ادعای او پی برد.

۳. آگاهی از آنچه فردا رخ می دهد

در این باره می توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عن أبي الجارود قال: سألت أبا جعفر الباقر عليه السلام بم يعرف الامام؟ قال: بخصال: ... و يخبر الناس بما يكون في غد... (۱)؛ ابو جارود می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: امام با چه شناخته می شود؟ فرمودند: «با ویژگی هایی... و به مردم از آنچه فردا رخ می دهد، خبر می دهد...».

۲. أبي بصير عن أبي الحسن الماضي عليه السلام قال: دخلت عليه فقلت: جعلت فداك بم يعرف الامام؟ فقال: بخصال: ... و يخبر الناس بما في غد... (۲)؛ ابو بصیر می گوید: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم! امام با چه شناخته می شود؟ فرمودند: «با ویژگی هایی... و مردم را از آنچه فردا رخ می دهد، خبر می دهد...».

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد:

شیخ صدوق می گوید: همانا امام از روی عهدی که از پیامبر خدا به او رسیده است از آنچه فردا رخ می دهد خبر می دهد و این همان اخبار از حوادثی است که تا روز قیامت می افتد و جبرائیل آن را بر آن حضرت نازل کرده است، ولی به نظر من روایات متواتری که دلالت بر این دارد که امام محدث است و موید به

ص: ۴۴

۱- معانی الاخبار، ص ۱۰۱.

۲- قرب الاسناد، ص ۳۳۹.

روح القدس است و ملائکه و روح در شب قدر بر او نازل می شوند و سایر روایاتی که در این باره هست ما را از تکلفی که شیخ صدوق ورزیده بی نیاز می کند؛ گرچه سخن او نیز می تواند به صورتی صحیح باشد. (۱)

۴. آگاهی از غیب

پاره ای از روایات، پا را از دانش به آنچه فردا رخ می دهد، فراتر نهاده از علم به مطلق غیب به عنوان نشانه امام سخن گفته اند. در این باره می توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عن رافع بن سلمه قال: كنت مع علي بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم النهرو إن فينا علي عليه السلام جالس إذ جاء فارس فقال: السلام عليك يا علي فقال له علي عليه السلام: و عليك السلام: و عليك السلام مالك _ ثكلتك أمك _ لم تسلم علي يا مره المؤمنين؟ قال: بلى سأخبرك عن ذلك كنت إذ كنت علي الحق بصفين فلما حكمت الحكمين برئت منك و سميتك مشركا، فأصبحت لا أدري إلى أين أصرف ولايتي، والله لان أعرف هداك من ضلالتك أحب إلى من الدنيا و ما فيها فقال له: علي عليه السلام: ثكلتك أمك قف مني قريبا أريك علامات الهدى من علامات الضلاله، فوقف الرجل قريبا منه فينما هو كذلك إذ أقبل فارس يركض حتى أتى عليا عليه السلام فقال: يا امير المؤمنين أبشر بالفتح أقر الله عينك، قد والله قتل القوم أجمعون، فقال له: من دون النهرو أو من خلفه؟ قال: بل من دونه، فقال: كذبت و الذي فلق الحبه و برأ النسمه لا- يعبرون أبدا حتى يقتلوا، فقال الرجل: فازددت فيه بصيره، فجاء آخر يركض على فرس له فقال له فقال له مثل ذلك فرد عليه امير المؤمنين عليه السلام مثل الذي رد علي صاحبه، قال الرجل الشاك: و هممت أن أحمل علي علي عليه السلام فأفلق هامته بالسيف ثم جاء

ص: ۴۵

فارسان یرکضان قد أعرقا فرسیهما فقالا: أقر الله عينک یا امیر المؤمنین ابشر بالفتح قد والله قتل القوم أجمعون، فقال علی علیه السلام: أمن خلف النهر أو من دونه؟ قالوا: لا. بل خلفه، إنهم لما اقتحموا خیلهم النهر و إن و ضرب الماء لبات خیولهم رجعوا فأصیبوا، فقال امیر المؤمنین علیه السلام: صدقتما، فنزل الرجل عن فرسه و اخذ ید امیر المؤمنین علیه السلام و برجله فقبلهما، فقال علی علیه السلام: هذه لك آیه (۱)؛ رافع بن سلمه گوید: روز جنگ نهروان همراه علی بن ابی طالب _ صلوات الله علیه _ بودم. هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود، سواری آمد و گفت: السلام علیک یا علی! علی علیه السلام فرمود: «علیک السلام! _ مادرت به عزایت بنشیند! _ چرا به عنوان امیر المؤمنین بر من سلام نکردی؟» گفت: آری، اکنون علتش را به تو می گویم. در جنگ صفین تو بر حق بودی، ولی چون حکومت حکمین را پذیرفتی، از تو بیزاری جستم و تو را مشرک دانستم. اکنون نمی دانم از که پیروی کنم! به خدا! اگر هدایت تو را از گمراهی ات بازشناسم (بدانم بر حقی یا بر باطل)، برای من از تمام دنیا بهتر است. علی علیه السلام به او فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! نزدیک من بیا تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی برای تو بازنمایم!» آن مرد نزدیک حضرت ایستاد. در آن میان، سواری شتابان آمد تا نزد علی علیه السلام رسید و گفت: یا امیر المؤمنین! مژده باد تو را بر فتح! خدا چشمت را روشن کند! به خدا! تمام لشکر دشمن کشته شد. حضرت به او فرمود: «زیر نهر یا پشت آن؟» گفت: آری، زیر نهر. فرمود: «دروغ گفتی! سوگند به آن که دانه را شکافد و جان دار آفریند، آن ها هرگز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند!» آن مرد گوید: بصیرتم در (باره بیزاری و مشرک بودن)

ص: ۴۶

علی زیاده گشت (، زیرا آن مرد را تکذیب کرد). اسب سوار دیگری دوان آمد و همان مطلب را به او گفت. امیر المؤمنین علیه السلام به او همان پاسخ را گفت که به رفیقش گفت. مرد شاک گوید: می خواستم به علی علیه السلام حمله کنم و با شمشیر فرقتش را بشکافم. سپس دو سوار دیگر دوان آمدند که اسبان آن ها عرق کرده بود. گفتند: خدا چشمت را روشن کند ای امیر المؤمنین! مژده باد تو را به فتح! به خدا که همه آن مردم کشته شدند. علی علیه السلام فرمود: «پشت نهر یا زیر آن؟» گفتند: نه، بلکه پشت نهر. چون ایشان اسب های خود را به طرف نهر روان راندند و آب زیر گردن اسبشان رسید، برگشتند و کشته شدند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «راست گفتید». آن مرد از اسبش پایین آمد و دست و پای امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و بوسه داد. سپس علی علیه السلام فرمود: «این است نشانه ای برای تو».

۲. عن أبي بصير قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام ذات يوم جالسا إذا قال: يا ابامحمد هل تعرف إمامك؟ قلت: إي والله الذي لا إله إلا هو و إنت هو، و وضعت يدي على ركبته أو فخذة فقال عليه السلام: صدقت قد عرفت فاستمسك به، قلت: أريد أن تعطيني علامه الإمام قال: يا ابامحمد ليس بعد المعرفه علامه، قلت: أزداد إيمانا و يقينا قال: يا ابامحمد ترجع إلى الكوفه و قد ولد لك عيسى و من بعد عيسى محمد و من بعدهما ابنتان و اعلم أن ابنيك مكتوبان عندنا في الصحيفه الجامعه مع أسماء شيعتنا و أسماء آباءهم و أمهاتهم و أجدادهم و إنسابهم و ما يلدون إلى يوم القيامه و أخرجها فإذا هي صفراء مدرجه (1)؛ ابو بصير گوید: روزی در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم. ناگاه فرمود: «ای ابامحمد! آیا امام خود را می شناسی؟» گفتم: بله؛ سو گند به خدایی که جز او نیست، آن

ص: ۴۷

تویی! و دست خود را بر زانو یا ران مبارک او نهادم. فرمود: «راست گفتی؛ چون شناختی چنگ در او زن!» گفتم: می خواهم که علامت امامت را به من عطا کنید! فرمود: «ای ابامحمد! بعد از معرفت، علامتی نیست». گفتم: تا ایمان و یقین من زیاده شود. فرمود: «ای ابامحمد! چون به کوفه باز می گردی، برای تو فرزندی به نام عیسی متولد شده و بعد از عیسی، محمد و بعد از آن ها دو دختر برای تو متولد خواهد شد، و بدان که نام پسران تو نزد ما در صحیفه جامعه با نام های شیعیان ما و نام های پدران، مادران، اجداد و انساب ایشان و آنچه از ایشان متولد شوند، تا روز قیامت نوشته شده است». و آن صحیفه را بیرون آورد. آن صحیفه زرد بود و جمیع این اسما در او درج بود.

البته در این موارد حکم کلی صادر نشده که علم غیب از نشانه های امام است، بلکه به صورت موردی برای افراد خاصی این مسئله دلیل امامت قرار داده شده، اما روایاتی وجود دارد که بر اساس آن ها به صورت کلی، یکی از نشانه های امام این است که او از آنچه فردا رخ خواهد داد، اطلاع داشته باشد که این در واقع، تعبیر دیگری از علم غیب است.

۵. دانش به کتاب خدا

اشاره

در این باره که سینه امام، گنجینه معارف قرآنی است و «علم به قرآن» از ویژگی های امام است، تردیدی وجود ندارد و در این باره، روایات فراوانی وجود دارد؛ از جمله می توان به این روایات اشاره کرد:

۱. أباعبدالله علیه السلام يقول: والله إنني لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره...^(۱)؛ امام صادق علیه السلام می فرمودند: به خدا سوگند، من به کتاب خدا از ابتدا تا انتها علم دارم.

۲. عن أحدهما عليه السلام في قوله الله عز وجل: ((و ما يعلم تأويله إلا الله

ص: ۴۸

و الراسخون فی العلم)) فرسول الله صلی الله علیه و آله أفضل الراسخين فی العلم، قد علمه الله عز و جل جمیع ما أنزل علیه من التنزیل و التأویل و ما كان الله لينزل علیه شیئا لم یعلمه تأویله و أوصیاءه من بعده یعلمونه کله، و الذین لا یعلمون تأویله إذا قال العالم فیهم بعلم، فأجابهم الله بقوله: ((یقولون آمنا به کل من عند ربنا)) و القرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ، فالراسخون فی العلم یعلمونه(۱)؛ یکی از دو امام باقر یا صادق علیه السلام درباره قول خداوند: «و جز خدا و راسخون در علم، تأویل قرآن را نمی دانند» فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین راسخ در علم است. خداوند همه آنچه را از تنزیل و تأویل نازل فرمود، به او آموخته است؛ چیزی را که خدا تأویلش را به او نیاموخت، بر او نازل نفرمود و اوصیای پس از وی هم تمام آن را می دانند، و کسانی که تأویل آن را نمی دانند، هر گاه عالمشان چیزی از روی علم بفرماید (ایمان می آورند و می پذیرند)؛ چنانچه خدا ایشان را پذیرفته و فرموده است: "می گویند ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست" و قرآن، خاص و عام، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخون در علم همه را می دانند».

از روایات پیش گفته چنین برداشت می شود که دانش تمام قرآن، نزد امام است و امام افزون بر علم به الفاظ و ظواهر قرآن، به تمامی معارف قرآن احاطه دارد. در روایات دیگری توضیح داده شده است که قرآن، ظرف چه معارفی است. با توجه به این دسته از روایات، می توان به فهم روشن تری از روایات یادشده دست یافت. برخی از معارفی که بر اساس روایات در قرآن وجود دارند و به لحاظ احاطه امام بر قرآن در سینه امام نیز وجود دارند، بدین قرارند:

ص: ۴۹

۱. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: والله إني لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره كأنه في كفي فيه... خبر ما كان و خبر ما هو كائن، قال الله عز وجل: ((فيه تبيان كل شيء))؛(۱) امام صادق عليه السلام فرمودند: «به خدا قسم، من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می دانم، چنان که گویی در کف دست من است. در قرآن، خبر آسمان و زمین و خبر گذشته و آینده وجود دارد. خداوند می فرماید: بیان هر چیزی در آن است».

۲. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: ... ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق لكم اخبركم عنه: إن فيه علم ما مضى و علم ما يأتي إلى يوم القيامة و حكم ما بينكم و بيان ما أصبحتم فيه تختلفون فلو سألتموني عنه لعلمتكم(۲)؛ امام صادق عليه السلام فرمود: امير المؤمنين عليه السلام فرمودند: «... این نسخه، همان قرآن است؛ از او بخواهید تا با شما سخن گوید. او هرگز سخن نگوید، ولی من از او به شما خبر می دهم. در قرآن، علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت وجود دارد، میان شما حکم می دهد و اختلافات شما را بیان می کند. اگر از من قرآن را پرسید، به شما می آموزم».

ملاصالح مازندرانی در توضیح روایات یادشده چنین می نویسد:

«در قرآن، علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت وجود دارد» یعنی در آن علم گذشتگان و سرگذشت امت های پیشین و آن چه در گذشته های دور بینشان رخ داده و آن چه از بدی و خوبی بر آن ها گذشته و نیز علم حوادثی که هر روز اتفاق می افتد و فتنه های ناگهانی و احوال امت هایی که در آینده می آیند در آن

ص: ۵۰

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۶۱.

باز از آن حضرت چنین روایت شده است:

۳. کتاب الله فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل ما بينكم و نحن نعلمه (۲)؛ در کتاب خداست خبر آنچه پیش از شما بوده و خبر آنچه پس از شما خواهد بود و او داور میان شماست و ما آن را می دانیم.

۴. ... فقال هشام: إن عليا كان يدعى علم الغيب، والله تعالى لم يطلع على غيبه أحدا فمن أين ادعى ذلك؟ فقال أبي: إن الله جل ذكره أنزل على نبيه صلى الله عليه و آله كتابا بين فيه ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، في قوله (و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء و هدى و رحمه و بشر للمسلمين) و في قوله ((و كل شيء أحصيناه في إمام مبین)) و في قوله: ((ما فرطنا في الكتاب من شيء)) و في قوله: ((ولا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبين)) (۳)؛ هشام گفت: علی علیه السلام ادعای علم غیب می کرد، با این که خداوند هیچ کس را بر غیب مطلع نکرده؛ از کجا چنین ادعایی می کرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: «خداوند، کتاب بزرگی برای پیامبر فرستاد که در آن، تمام اسرار گذشته و آینده تا روز قیامت بود. چنانچه این آیه شاهد است: ((وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ)) و در آیه دیگر: ((وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)) و در این آیه: ((مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)) و در این آیه: ((وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)).

ب) اخبار آسمان و زمین

ص: ۵۱

۱- شرح أصول الكافي، ج ۲، ص ۲۹۷_ ۲۹۸.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۱۶_ ۲۱۷.

۳- نوادر المعجزات، ص ۱۳۱_ ۱۳۲.

از دیگر دانش‌هایی که در کتاب خدا وجود دارد و امام باید از آن برخوردار باشد، اخبارِ اموری است که در آسمان و زمین است. روایاتی که در پی می‌آیند، بر این مطلب دلالت دارند:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱. والله إني لا أعلم كتاب الله من أوله إلى آخره كأنه في كفي فيه خير السماء و خير الأرض... قال الله عز وجل: ((فيه تبيان كل شيء)) (۱)؛ به خدا که من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می‌دانم، چنان که گویی در کف دست من است. در قرآن است خبر آسمان و خبر زمین... خداوند می‌فرماید: «بیان هر چیزی در آن است».

ملاصالح مازندرانی در شرح این روایت چنین می‌نویسد:

... «در قرآن است خبر آسمان» و ساکنان آن و حرکت و چرخش افلاک و احوال فرشتگان و مقاماتشان و حرکت ستارگان و مدارهایشان و منافع این حرکت و تاثیراتی که دارد و سایر اموری که در عالم بالا رخ می‌دهد و آثاری که بر افلاک مترتب است «و خبر زمین» حقیقت آن و نهایتش و خبر آن چه در دل و اطراف آن است و آن چه در سطح آن و فضای آن و زیر و بالای آن است و خبر معادنی که در آن است و آن چه در دل فلک ماه است از بسائط و مرکبات و منافع و مضار آن که عقل بشر در درک قسمتی از آن متحیر است... (۲).

باز از آن حضرت در این باره، چنین روایت شده است:

۲. انی لا أعلم ما فی السماوات و ما فی الأرض و اعلم ما فی الجنة و اعلم ما فی النار... ثم مکث هنيهة فرأى أن ذلک کبر علی من سمعه منه فقال: علمت ذلک من کتاب الله عز وجل يقول: ((فيه

ص: ۵۲

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- شرح أصول الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰_۳۰۱.

تبیان کل شیء))^(۱)؛ من آنچه در آسمان ها و زمین است، می دانم و آنچه در بهشت و دوزخ است، می دانم... سپس اندکی تأمل کرد و دید این سخن بر شنوندگان گران آمد؛ لذا فرمود: من این مطالب را از کتاب خداوند می دانم. خداوند می فرماید: «بیان هر چیزی در قرآن است».

و در حدیث دیگری چنین فرمودند:

۳. نحن والله نعلم ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما بین ذلك قال: فبهت انظر إليه فقال: یا حماد ان ذلك فی کتاب الله ثلاث مرات قال ثم تلا هذه الآية: ((و یوم نبعث فی کل أمة شهیدا من أنفسهم و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین)) انه من کتاب الله فیہ تبیان کل شیء^(۲)؛ به خدا سوگند، ما آنچه در آسمان ها و زمین است و آنچه در بهشت و دوزخ و میان آن هاست، می دانیم. من مبهوتانه به او نگریستم. فرمودند: ای حماد! این در کتاب خداست، و این جمله را سه بار تکرار فرمودند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «(به یاد آورید) روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها برمی انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است». این از کتاب خداست؛ در آن بیان هر چیزی است.

در روایات یادشده، به صورت کلی از وجود دانش، آنچه بوده و خواهد بود و اخبار آسمان ها و زمین در قرآن سخن گفته شده است، اما در برخی

ص: ۵۳

۱- ینابیع المعاجز، ص ۸.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۴۸.

روایات به موارد جزئی تری از این علوم اشاره شده است؛ برای نمونه می توان به این روایات اشاره کرد:

۴. عن یونس قال: سمعته یقول و قد مررنا بجبل فیه دود؛ فقال: اعرف من یعلم إناث الدود من ذکره و کم عدده و قال: نعلم ذلك من کتاب الله قال: و فی کتاب الله تبیان کل شیء (۱)؛ یونس گوید: با امام صادق علیه السلام از کوهی عبور می کردیم که در آن کرم بود. فرمودند: «من کسی را می شناسم که ماده کرم را از نر آن بازمی شناسد و تعداد آن ها را هم می داند». و فرمود: «من این را از کتاب خدا می دانم؛ در کتاب خدا بیان هر چیزی است».

۵. عن امیر المؤمنین _ صلوات الله علیه _ أنه قال: والذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق و أکرم أهل بیته ما من شیء تطلبونه من حرز من حرق أو غرق أو إفلات دابه من صاحبها أو ضاله أو آبق إلا- و هو فی القرآن، فمن أراد ذلك فلیسألنی عنه، قال: فقام إلیه رجل فقال: یا امیر المؤمنین أخبرنی عما یؤمن من الحرق و الغرق؟ فقال: اقرأ هذه الآیات ((الله الذی نزل الكتاب و هو یتولی الصالحین))، ((و ما قدروا الله حق قدره _ إلی قوله _ سبحانه و تعالی عما یشرکون)) فمن قرأها فقد أمن الحرق و الغرق _ قال: فقرأها رجل و اضطرمت النار فی بیوت جیرانه و بیته و سطها فلم یصبه شیء _ ثم قام إلیه رجل آخر فقال: یا امیر المؤمنین إن دابتی استصعبت علی و إنا منها علی و جل فقال: اقرأ فی اذنها الیمنی ((و له أسلم من فی السماوات و الأرض طوعا و کرها و إلیه ترجعون)) _ فقرأها فذلت له دابته _ و قام إلیه رجل آخر فقال: یا امیر المؤمنین إن أرضی أرض مسبعه و إن السباع تغشی منزلی و لا تجوز حتی تأخذ فریستها فقال: اقرأ ((لقد جاء کم رسول من

ص: ۵۴

أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم * فإن تولوا فقل حسبى الله لا إله إلا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم)) _ فقراهما الرجل فاجتنبته السباع _ ثم قام إليه آخر فقال: يا امير المؤمنين إن فى بطنى ماء أصفر فهل من شفاء؟ فقال: نعم بلا درهم و لا دينار و لكن اكتب على بطنك آيه الكرسي و تغسلها و تشربها و تجعلها ذخيره فى بطنك فتبرأ بإذن الله عز و جل _ ففعل الرجل فبرأ بإذن الله _ ثم قام إليه آخر فقال: يا امير المؤمنين أخبرنى عن الضالهِ؟ فقال: اقرأ يس فى ركعتين و قل: يا هادى الضالهِ رد على ضالتي _ ففعل فرد الله عز و جل عليه ضالته _ ثم قام إليه آخر فقال: يا امير المؤمنين أخبرنى عن الآبق فقال: اقرأ ((أو كظلمات فى بحر لجى يغشاه موج من فوقه موج _ إلى قوله _ و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور)) _ فقالها الرجل فرجع إليه الآبق _ ثم قام إليه آخر فقال: يا امير المؤمنين أخبرنى عن السرقة فإنه لا يزال قد يسرق لى الشىء بعد الشىء ليلاً؟ فقال له: اقرأ إذا أويت إلى فراشك ((قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا _ إلى قوله _ و كبره تكبيراً)) ثم قال امير المؤمنين عليه السلام: من بات بأرض قفر فقرأ هذا الآيه ((إن ربكم الله الذى خلق السماوات و الأرض فى ستة أيام ثم استوى على العرش _ إلى قوله _: تبارك الله رب العالمين)) حرسته الملائكة و تباعدت عنه الشياطين، قال: فمضى الرجل فإذا هو بقريه خراب فبات فيها و لم يقرأ هذه الآيه فتغشاه الشيطان و إذا هو آخذ بخطمه فقال له صاحبه: أنظره و استيقظ الرجل فقرأ الآيه فقال الشيطان لصاحبه: أرغم الله أنفك أحرسه الآن حتى يصبح، فلما أصبح رجع إلى امير المؤمنين عليه السلام فأخبره و قال له: رأيت فى كلامك

الشفاء و الصدق و مضى بعد طلوع الشمس فإذا هو بأثر شعر الشيطان مجتمعاً في الأرض (۱)؛ اصبح بن نباته از امير المؤمنين عليه السلام روايت مى کند: «سوگند بدان که محمد صلى الله عليه و آله را به حقيقت برانگيخته و خاندانش را گرامى داشته، هيچ چيزى نيست که شما آن را بجوييد از حرز و دعاهايى که براى محافظت از سوختن يا غرق شدن يا دزد يا گريختن چهارپايى از دست صاحبش يا گم شده اى و يا بنده فرارى، جز اين که در قرآن است؛ هر که خواهد از من پرسد». گويد: پس مردى برخاست و عرض کرد: يا امير المؤمنين! مرا آگاه کن از آنچه براى محافظت از سوختن و غرق شدن است؟ فرمود: «اين آيات را بخوان: ((اللّٰهُ الَّذِى نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِينَ)) و آيه: ((وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ تَا سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ)). پس هر که اين آيات را بخواند، از سوختن و غرق شدن ايمن است». گويد: پس مردى آن را خواند و آتش در خانه هاى همسايگانش درگرفت و خانه او هم وسط آن خانه ها بود و آسيبى به او نرسيد. سپس مرد ديگرى برخاست و عرض کرد: يا امير المؤمنين! حيوانى که زير پاى من است، چموشى مى کند و من از آن ترسانم؟ فرمود: «در گوش راستش (اين آيه را) بخوان: ((وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِى السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ)). و آن مرد اين آيه را خواند و آن حيوان براى او رام گرديد. مرد ديگرى برخاست و عرض کرد: اى امير مؤمنان! سرزمين ما جاى درندگان است و درندگان به خانه من درآيند و تا شكار خود را نگيرند، از آن جا نگذرند؟ فرمود: «(اين دو آيه را) بخوان: ((لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رُوُوْفٌ

ص: ۵۶

رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)). پس آن مرد این دو آیه را خواند و درندگان از او دور شدند. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! در شکم من آب زردی است؛ آیا شفایی دارد؟ فرمود: «آری (بی پول) و بدون صرف کردن درهمی و نه دیناری؛ آیه الکرسی را بر شکمت بنویس و آن را بشوی و بیاشام و آن را در شکمت ذخیره کن؛ به خواست خداوند بهبودی یابی». و آن مرد انجام داد و به خواست خداوند، بهبودی یافت. سپس دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! از (آنچه برای پیدا کردن حیوان) گم شده (فایده دارد)، مرا آگاه فرما؟ فرمود: «سوره یس را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: یا هادی الضاله رد ضالتي». پس آن را انجام داد و خداوند حیوان گم شده اش را به او برگردانید. سپس دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! برای بنده گریخته دستوری فرما! فرمود: «بخوان: ((أَوْ كُظِّمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ... وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ))». و آن مرد آن را گفت و بنده فراری اش به سوی او بازگشت. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! برای ایمنی از دزدی چیزی بفرما، زیرا پیوسته پشت سرهم شب ها از من دزدی شود؟ فرمود: «چون به بستر خواب رفتی این آیه را بخوان: ((قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا... وَ كَبِيرُهُ تَكْبِيرًا))». سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس در بیابانی خالی از سکنه، شبی را به سر برد و این آیه را بخواند: ((إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ... تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۱))»، فرشتگان او را

ص: ۵۷

محافظة کنند و شیاطین از او دور شوند». گوید: پس آن مرد رفت و به ویرانه ای رسید. شب را در آن جا خوابید و این آیات را نخواند؛ پس شیطان به سراغش آمد و بینی آن مرد را گرفت. رفیقش به او گفت: مهلتش بده! آن مرد (از این حرف) از خواب پرید و آیه ای را (که حضرت فرموده بود) خواند؛ پس شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی تو را به خاک مالید. اکنون باید تا صبح او را محافظت و پاس داری کنی. چون صبح شد نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و جریان را گفت و عرض کرد: در سخن شما شفا و راستی یافتم، و پس از بالا آمدن آفتاب، بدان جا رفت و جای موی شیطان را در زمین دید.

۶. أبی الحسن الأول علیه السلام فی قول الله تعالی: ((و لو أن قرآنا سیرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو کلم به الموت)) فقد ورثنا الله تعالی هذا القرآن ففیه ما یسیر به الجبال و یقطع به البلدان و یحیی به الموتی، إن الله تعالی یقول فی کتابه العزیز: ((و ما من غایبه فی السماء و الأرض إلا- فی کتاب مبین)) و قال تعالی: ((ثم أورثنا الکتاب الذین اصطفینا)) فنحن اصطفانا الله جل اسمه فورثنا هذا الکتاب الذی فیه کل شیء (۱). موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه ((و لو أن قرآناً سیرت به الجبال أو قُطعت به الأرض أو کلم به الموتی)) فرمود: «آن قرآن به ما به ارث رسیده که به وسیله آن کوه ها پیموده می شود، شهرها درنوردیده می گردد و مرده زنده می شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((و ما من غایبه فی السماء و الأرض إلا فی کتاب مبین)) و در این آیه می فرماید: ((ثم أورثنا الکتاب الذین اصطفینا)). ما را خدای عزیز برگزیده و این کتاب را به ما ارث بخشید، که در آن هر چیزی هست».

ص: ۵۸

ج) همه آنچه بندگان به آن نیاز دارند

تعبیر پاره ای دیگر از روایات این است که دانش هر آنچه بندگان نیاز دارند، در قرآن موجود است. این روایات از این دسته اند:

۱. امام باقر فرمودند: إن الله تبارك و تعالی لم يدع شیئا تحتاج إليه الامه إلا أنزله فی كتابه و بینه لرسوله صلی الله علیه و آله و جعل لكل شیء حدا و جعل علیه دلیلا يدل علیه و جعل علی من تعدی ذلك الحد حدا(۱)؛ خداوند چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت، جز آن که آن را در قرآنش فر فرستاد و برای رسولش بیان فرمود و برای هر چیز اندازه و مرزی قرار داد و برای راهنمایی آن رهبری گماشت و برای کسی که از آن مرز تجاوز کند، کیفری قرار داد.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: إن الله تبارك و تعالی أنزل فی القرآن تبيان كل شیء حتی والله ما ترك الله شیئا یحتاج إليه العباد حتی لا یستطیع عبد یقول: لو كان هذا انزل فی القرآن إلا- و قد أنزله الله فیهِ(۲)؛ خداوند در قرآن بیان هر چیز را فر فرستاده تا آن جا که به خدا سوگند، چیزی را از احتیاجات بندگان فر و گذار نکرده و تا آن جا که هیچ بنده ای نتواند بگوید: ای کاش این در قرآن آمده بود، جز آن که خدا آن را در قرآن فر فرستاده است.

د) هر آنچه انسان ها در آن اختلاف می کنند

پاره ای دیگر از روایات بر این مطلب دلالت دارند که برای هر آنچه انسان ها در آن با یکدیگر اختلاف می کنند، در قرآن راه حلی وجود دارد:

از امام صادق علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

ما من أمر یختلف فیهِ اثنان إلا و له أصل فی کتاب الله عز وجل و

ص: ۵۹

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۵۹.

لکن لا۔ تبلیغہ عقول الرجال(۱)؛ هیچ چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند، مگر این که (حلّ آن) ریشه ای در کتاب خداوند بلندمرتبه دارد، اما عقل های مردان به آن نمی رسد.

ملاصالح مازندرانی در شرح این روایت چنین می نویسد:

«هیچ چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند» چه آن چیز از اصول اعتقادات باشد چه از فروع آن یا امور جزئیة ای که انسان ها در مدنیت و زندگی و کسب و کار خود بدان نیاز دارند «مگر این که (حلّ آن) ریشه ای در کتاب خداوند بلندمرتبه دارد»؛ چرا که کتاب خدا ریشه همه معارف و حقایق است و دانش منافع و مضار دنیا و آخرت و علم تمام آن چه هست در آن است، پس هیچ حکم کلی و جزئی نیست مگر این که قرآن اساس و مبدأ آن و غایت و منتهای آن است(۲).

هـ) توانایی مستند کردن تمام آنچه می گویند به قرآن

آنچه تا کنون گذشت، ناظر به دانش هایی بود که در قرآن وجود دارد و البته امام به دلیل برخورداری از دانش کتاب خدا، از آن آگاه است. پاره ای دیگر از روایات که از سویی مربوط به قرآنند و از سوی دیگر مربوط به امام، روایاتی هستند که ناظر به کیفیت دانش امام به قرآنند؛ برای نمونه، در برخی روایات چنین بیان شده که امام باید بتواند آنچه را می گوید، به قرآن مستند کند:

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إذا حدثتكم بشيء فسألوني من كتاب الله ثم قال في بعض حديثه: أن النبي صلى الله عليه وآله نهى عن القيل والقال وفساد المال وكثره السؤال. فقيل له: يابن رسول الله أين هذا من كتاب الله قال ان الله عز وجل

ص: ۶۰

۱- الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

۲- شرح أصول الکافی، ج ۲، ص ۲۸۶.

يقول: ((لا خير في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معروف أو إصلاح بين الناس)) و قال: ((لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما)) و قال: ((لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم))^(۱)؛ چون به شما از چیزی خبر دهم، از من بپرسید: کجای قرآن است. آن گاه حضرت ضمن گفتارش فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله از قیل و قال و تباه ساختن مال و زیادی سؤال نهی فرموده است. به حضرت عرض شد: پسر پیغمبر! همین که فرمودید در کجای قرآن است؟ فرمود: خداوند می فرماید: «در بسیاری از درگوشی های مردم خیری نیست، جز آن که به صدقه یا نیکی یا اصلاح میان مردم دستور دهد». و فرمود: «اموالتان را که خدا قوام کار شما قرار داده، به کم خردان مدهید!» و فرموده: «از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود غمگینتان کند، سؤال نکنید!»

و) دانش به کیفیت و شأن نزول آیات

و یا برخی روایات بر این مطلب دلالت دارند که دانش کیفیت و شأن نزول قرآن نزد امام است:

امام علی علیه السلام فرمودند:

والله ما نزلت آیه إلا و قد علمت فیما نزلت و این نزلت، ابلیل نزلت ام بنهار نزلت، فی سهل او جبل إن ربی و هب لی قلبا عقولا و لسانا سؤلولا^(۲)؛ به خدا سوگند! هیچ آیه ای از آیات الهی نازل نشد، مگر این که دانستم که در شأن که نازل شد و در کجا فرود آمد؛ آیا شبانگاه نازل شد یا صبح گاهان و در بیابان یا در کوه فرود آمد. همانا پروردگارم به من قلب دانا و لسان گویا کرامت فرموده است.

ص: ۶۱

۱- الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

۲- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۷.

و زید بن علی از آن حضرت چنین روایت می کند:

ما دخل رأسي نوما و لا غمضا على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله حتى علمت من رسول الله صلى الله عليه و آله ما نزل به جبرئيل في ذلك اليوم في حلال أو حرام أو سنه أو أمر أو نهى فيما نزل فيه و فيمن نزل، فخرجنا فلقينا المعتزله فذكرنا ذلك لهم فقالوا: إن هذا الامر عظيم، كيف يكون هذا و قد كان أحدهما يغيب عن صاحبه؟ فكيف يعلم هذا؟ قال: فرجعنا إلى زید فأخبرناه بردهم علينا، فقال: كان يتحفظ على رسول الله صلى الله عليه و آله عدد الأيام التي غاب بها فإذا التقيا قال له رسول الله صلى الله عليه و آله: يا على نزل على في يوم كذا و كذا، كذا و كذا و كذا و كذا، حتى يعدها عليه إلى آخر اليوم الذي وافى فيه فأخبرناهم بذلك (1)؛ در زمان پیامبر خدا هرگز خوابم نبرد و چشم بر هم نگذاشتم، مگر این که از آن حضرت فرا گرفتم که آن روز جبرئیل چه چیز از حلال و حرام و سنت و امر و نهی از سوی خداوند آورده، در چه مورد و درباره چه کس نازل شده. ما از خدمت زید بن علی خارج شدیم. همین مطلب را برای معتزلیان نقل کردیم. گفتند: این ادعای بزرگی است! چگونه امکان دارد، با این که اتفاق می افتاد یکی از دیگری دور می افتاد؟! پس از کجا اطلاع پیدا می کرد؟ ما برگشتیم پیش زید و جریان رد کردن آن ها را نقل کردیم. گفت: تعداد روزهایی که از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله دور بود، در خاطر می سپرد. وقتی ایشان را ملاقات می کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: یا علی! فلان روز فلان چیز نازل شد و در فلان روز فلان، تا آخرین روزی که دور بوده. ما برگشتیم و پاسخ را به معتزلیان گفتیم.

بر اساس آنچه گذشت، امام کسی است که از تفسیر و تأویل و ظاهر و

ص: ۶۲

باطن قرآن آگاه است و می تواند بر اساس قرآن از اخبار گذشته و آینده، آسمان ها و زمین، تمام آنچه مورد نیاز مردم است و... آگاهی داشته باشد و علم او به قرآن به معنای علم او به همه این مسائل است و چنین دانشی از ویژگی های اختصاصی پیشوایان معصوم علیه السلام است و کسی با آنان در این ویژگی اشتراک ندارد و اگر کسی مدعی امامت بود، باید از علم قرآن با این وسعت برخوردار باشد. با وجود این، در هیچ روایتی، از «دانش به کتاب خدا» به عنوان علامت شناسایی امام یاد نشده است. البته اگر چنین باشد، میان این دو تهافتی نیست، چراکه این که علم به کتاب خدا از صفات امام است، مطلبی است و این که مردم بخواهند از این راه امام را شناسایی کنند، مطلبی دیگر و این دو با هم تلازم ندارند؛ هم چنان که عصمت از صفات امام است، ولی به دلیل این که مردم راهی به شناسایی عصمت ندارند، نمی توان آن را از نشانه های امام برشمرد. البته در این باره دو روایت وجود دارد که ممکن است بر مطلب یادشده دلالت داشته باشند. این روایات بدین قرارند:

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمه و النصوص و إن يكون أعلم الناس و أتقاهم الله و أعلمهم بكتاب الله و إن يكون صاحب الوصيه الظاهره و يكون له المعجز و الدليل و تنام عينه و لا ينام قلبه و لا يكون له فيء و يرى من خلفه كما يرى من بين يديه (۱)؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: ده خصلت است که امام داراست: عصمت، تصریح به نام او، از همه مردم دانشمندتر است، از همه کس پرهیزکارتر است، در تفسیر قرآن از همه داناتر است، وصی آشکار امام پیشین است، معجزه و دلیل دارد، چشمش می خوابد، ولی دلش بیدار است، سایه ندارد و از پشت سرش مانند پیش رو می بیند.

در این حدیث، مواردی همچون وصیت آشکار، معجزه و... وجود دارد

ص: ۶۳

که در روایاتی دیگر، از نشانه های امامت شمرده شده و دانش به کتاب خدا نیز در کنار همین موارد ذکر شده است، اما صرف نظر از این که تعبیر این روایت «اعلم الناس بکتاب الله» است، و این تعبیر جنبه مقایسه ای دارد و بیان گر این است که در قیاس با سایرین، دانش امام به کتاب بیشتر است؛ بنابراین، روایت مزبور ناظر به آگاهی امام از تمامی معارف قرآن نیست، در این حدیث از موارد یادشده به عنوان صفات امام یاد شده است، نه نشانه های امام؛ از این رو نمی توان به اعتبار آن، دانش به کتاب الله را از نشانه های امام دانست.

۲. أبی الجارود قال قلت لأبی جعفر علیه السلام جعلت فداک إذا مضی عالمکم أهل البیت بای شیء یعرف الذی یجیء من بعده قال بالهدائه و الاطراق و اقرار آل محمد صلی الله علیه و آله بالفضل و لایسأل عن شیء مما بین دفتین الا أجاب عنه (۱)؛ ابوالجارود گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: هنگامی که عالم شما اهل بیت در گذشت، کسی که پس از اوست، به چه وسیله شناخته می شود؟ فرمود: «با راهنمایی، کم سخنی، وقار، اقرار آل محمد به برتری او و از میان دو جلد (کتاب خدا) چیزی از او پرسیده نمی شود، مگر این که پاسخ می گوید».

دلالت این روایت بر مدعا نیز تام نیست، چرا که همین حدیث که در بصائر الدرجات به صورت فوق روایت شده، در کتاب های غیبت نعمانی و خصال شیخ صدوق، به جای عبارت «بین دفتین»، «بین صدفیها» نقل شده است. (۲) علامه مجلسی در این باره چنین می نویسد:

«بین صدفیها» یعنی همه زمین چرا که کوه محیط به دنیاست و صدف الجبل آن چیزی است که از کناره اش مقابل تو قرار می

ص: ۶۴

۱- بصائر الدرجات، ص ۵۰۹.

۲- الخصال، ص ۲۰۰؛ کتاب الغیبه، ص ۲۵۰.

گیرد و در بصائر «بین دفتین» است که به معنای دو جلد قرآن است و کنایه از همه آن است. (۱)

بنابراین، طبق نقل بصائر، روایت یادشده ناظر به علم امام به کتاب خداست و طبق دو نقل دیگر، چنین نیست. از آن جا که اصل وجود تعبیر «بین دفتین» مورد تردید است، پس نمی توان با قاطعیت گفت، روایات به صراحت یکی از راه های شناخت امام را دانش او به قرآن دانسته اند؛ با وجود این می توان گفت روایاتی که به طور مطلق، علم را از نشانه های امام برشمرده اند و پیش تر نمونه هایی از آن ذکر شد، به اطلاق خود شامل علم به قرآن نیز می شود. به عبارت دیگر، وقتی گفته می شود: یکی از راه های شناخت امام، دانش امام است و این دانش به قید خاصی مقید نمی شود، همه دانش ها و از جمله دانش به معارف قرآن را در بر می گیرد. البته در این باره، این نکته قابل توجه است که اگر در روایات، به صراحت از علم به قرآن _ علی رغم اهمیت آن _ به عنوان نشانه امام یاد نشده، حتماً دلیل خاصی داشته است که شاید با توضیحاتی که در ادامه خواهد آمد، بتوان گوشه ای از آن را دریافت.

نکته مهم دیگر این که وقتی گفته می شود: یکی از نشانه های امام، علم او به کتاب خداست، مقصود علم واقعی به کتاب خداست، نه این که هر کس توانست از پیش خود رطب و یابسی بیافد، بتواند مدعی علم به کتاب خدا شود و بافته های ذهن خود را، باطن قرآن بداند و تأویل آیات قرآن را دلیلی بر دانش به کتاب خدا و در نتیجه، امامت خود پندارد. این، قاعده عقلی است که وقتی چیزی نشانه ای دارد، مصداق واقعی آن نشانه، نشانه است، نه مصداق بدلی، ادعایی و دروغینش؛ برای نمونه، یکی از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام خروج یمانی است. روشن است که یمانی واقعی، نشانه ظهور است، نه یمانی دروغین و ادعایی، و ما تا راهی به شناسایی یمانی واقعی نداشته باشیم، نمی توانیم خروج او را نشانه ای بر ظهور امام تلقی کنیم؛ بنابراین،

ص: ۶۵

خروج یمانی زمانی می تواند نشانه ظهور باشد که بتوان مصداق واقعی آن را از مصادیق جعلی اش شناسایی کرد؛ پس زمانی می توان آنچه را مدعی امامت به عنوان باطن و تأویل قرآن عرضه می کند، دلیلی بر امامت او قلمداد کرد که از راه اطمینان آوری بتوان صحت گفته های او را اثبات کرد.

به تعبیر دیگر، وقتی گفته می شود یکی از نشانه های امام علم او به قرآن است، مقصود علم درست است و نه نادرست؛ بنابراین، باید راهی برای تشخیص درست از نادرست بودن آنچه از سوی مدعی امامت به عنوان معارف قرآن عرضه می شود، وجود داشته باشد. یکی از راه های این تشخیص می تواند دلیلی باشد که مدعی عرضه می کند، ولی به صرف این که مدعی، پاره ای از اطلاعات را به عنوان باطن و تأویل قرآن عرضه می کند، نمی تواند چیزی را اثبات نماید.

این مطلب را که آنچه نشانه امامت است، باید قابل راستی آزمایی باشد، هرچند به دلیل بداهتش نیازمند استدلال نیست، می توان بر اساس روایات اثبات کرد؛ برای نمونه، در روایاتی که پیش از این گذشت، «علم به همه زبان ها» از نشانه های امام بود و این چیزی است که صحت و سقم ادعای آن را می توان آزمود؛ یا در روایت مربوط به جنگ نهروان، امام علی علیه السلام علم غیب خود را برای کسی دلیل امامت گرفتند که پس از لحظاتی صحت آن اثبات شد؛ و یا اگر گفته شده آگاهی از آنچه فردا رخ می دهد، از نشانه های امام است، می توان درستی یا نادرستی آن را آزمود؛ و بلکه هم چنان که گذشت اگر بر اساس برخی از روایات علم به حلال و حرام الهی نمی تواند راهی برای شناسایی امام باشد به این دلیل است که مخاطب این دسته از روایات عوام هستند و آنها راهی به راستی آزمایی این بخش از دانش امام ندارند و اگر این مسیر برای دانشمندان راهگشاست و آنان می توانند به کمک آن امام را شناسایی کنند به این دلیل است که آن ها می توانند به درستی یا نادرستی چنین دانشی پی ببرند.

توجه به مطلب یادشده از این نظر ضروری می نماید که از آن جا که بخش

قابل توجهی از معارف قرآن، بطون قرآن است و بطون قرآن از آن نظر که بطن هستند، راهی به کشف آن جز اتصال به علم الهی نیست، این احتمال وجود دارد که برخی بافته های ذهن خود را به عنوان بطن قرآن عرضه کنند و البته به دلیل این که راهی برای اثبات صحت آن وجود ندارد، خود را از زحمت اثبات برهانند و این را دلیلی بر دانش خود و در نتیجه، امامت خود تلقی کنند. هم چنان که بخش قابل توجهی از آن چه در کتاب های احمد بصری آمده و به عنوان معارف قرآن به مخاطب عرضه می شود از این سنخ است؛ بنابراین باید توجه داشت که وقتی چیزی به عنوان بطن قرآن عرضه می شود، از آن جا که دلیلی وجود ندارد که صحت و درستی آن را اثبات نماید، نمی توان به استناد آن چیزی را اثبات کرد. شاید به همین دلیل است که در هیچ روایتی به صورت ویژه، «علم به کتاب خدا» نشانه امام قرار داده نشده است و نیز علی رغم این که پیشوایان معصوم علیه السلام در مواردی برای اثبات امامت خود به علم غیب و یا معجزه و امثال آن استناد کرده اند، هیچ موردی یافت نشد که پیشوایان معصوم علیه السلام «علم به باطن قرآن» را دلیل اثبات امامت خود قرار داده باشند. شاید سر این مطلب، همان نکته پیش گفته باشد که وقتی راهی به اثبات صحت آنچه از سوی امام به عنوان بطن قرآن ارائه شده، نباشد، نمی توان به وسیله آن امامت امام را اثبات کرد.

البته از این نکته نیز نباید غافل شد که امام گاهی برای محمد بن مسلم، ابوبصیر و دیگر شیعیان خود سخن می گوید و بطون قرآن و تأویل آیات الهی را بیان می فرماید؛ در چنین مواردی اصحاب ائمه علیه السلام اگر سخن امام را می پذیرند و آن را بطن قرآن تلقی می کنند، به این دلیل است که از پیش، امامت امام را پذیرفته اند و به این که دانش ظاهر و باطن قرآن نزد امام است، ایمان دارند. اما وقتی امام می خواهد با بیان یکی از بطون قرآن، دانش خود به کتاب و در نتیجه، امامت خود را اثبات نماید روشن است که از آن جا که راهی به اثبات صحت سخن او نیست، نمی توان به وسیله آن امامت را اثبات کرد؛ به همین دلیل است که _ هم چنان که گذشت _ در منابع، موردی یافت نشد که پیشوایان معصوم علیه السلام برای اثبات امامت خود، به بیان بطون قرآن

حاصل سخن این که، اگر بپذیریم یکی از نشانه های امام، دانش او به قرآن است، این سخن بدین معنا نیست که ادعای کسی که مدعی است سخنانش بطون قرآن است، پذیرفته می شود، چراکه از آن جا راهی برای اثبات صحت باطن قرآن نیست، و صحت آن تنها زمانی قابل پذیرش است که از پیش، امامت و اتصال مدعی آن با علم الهی ثابت شده باشد؛ اما اگر کسی بخواهد نفس این علم را دلیل بر امامت خود بگیرد، به دلیل بسته بودن مسیر راستی آزمایی آن، نمی توان به استناد آن چیزی را ثابت کرد. بنابراین، اگر در روایات «علم به کتاب خدا» نشانه امامت قرار داده شده باشد، مقصود آن بخش از معارف قرآن است که امام می تواند برای پرسش گران، درستی آن را اثبات کند. از آنچه گفته شد می توان ادعای پاره ای از مدعیان گذشته و یا حال را که بافته های ذهن خود را به عنوان باطن قرآن (!) به خلق نادان قالب می کنند، نقد کرد.

خلاصه آنچه گذشت این است که پیشوایان معصوم علیه السلام از دانش به عنوان یکی از راه های شناسایی امام یاد کرده اند و برای چنین دانشی، ویژگی های خاصی برشمرده اند؛ علم به همه زبان ها، علم به حرام و حلال الهی، علم به آنچه فردا رخ می دهد، علم غیب و در یک کلمه «علم به آنچه بوده و خواهد بود». و از آن جا که به اصطلاح اصولیون، نسبت موارد یادشده عطف به او است، بنابراین کسی که مدعی امامت است، باید جامع همه این دانش ها باشد.

گفتار دوم: وصیت؛ نشانه امام

اشاره

ص: ۶۹

بر اساس روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام، یکی دیگر از نشانه هایی که به کمک آن می توان امام را شناخت و به بی اساس بودن ادعای مدعیان دروغین پی برد، «وصیت» است؛ یعنی وقتی امام سابق به کسی وصیت کرد و او را وصی خود معرفی کرد، از این راه می توان فهمید کسی که به او وصیت شده، جانشین امام سابق و امام بر حق است. در این باره روایات متعددی وجود دارد؛ از جمله:

عن الحارث بن المغیره النضری قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: بما یعرف صاحب هذا الامر؟ قال: بالسکینه و الوقار و العلم و الوصیه (۱)؛ حارث بن مغیره می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: صاحب این امر به چه شناخته می شود؟ فرمود: «به آرامش، وقار، دانش و وصیت».

این نشانه به تنهایی، قابلیت سوء استفاده دارد و می تواند دست آویز شیادان قرار گیرد، زیرا همیشه این امکان وجود دارد که مدعیان دروغین، خود را وصی امام معرفی کنند و مدعی شوند ائمه علیهم السلام به هنگام شهادت، به صورت خصوصی به آنان وصیت کرده اند؛ از این رو، برای این راه بر چنین مدعیانی بسته شود، پیشوایان معصوم علیهم السلام وصیت را با «آشکار بودن» مقید کرده اند؛ یعنی نشانه امام این است که امام سابق، آشکارا کسی را وصی خود قرار دهد. در این باره می توان به این روایات اشاره کرد:

۱. أبی عبدالله علیه السلام قال: قیل له، بأی شیء یعرف الامام؟ قال: بالوصیه

ص: ۷۰

الظاهره و بالفضل... (۱)؛ حفص بن بختری می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض شد: امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: «به وصیت آشکار و به فضیلت».

۲. أبی عبدالله علیه السلام قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمه و النصوص و أن يكون أعلم الناس و أتقاهم لله و أعلمهم بكتاب الله و أن يكون صاحب الوصيه الظاهره... (۲)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «دَه خصلت از صفات امام است: عصمت، نصّ بر امامت، از همه مردم داناتر و پرهیزکارتر است، به قرآن داناتر است و دارای وصیت آشکار است...».

در برخی دیگر از روایات، قید یادشده به صورتی شفاف تر توضیح داده شده است؛ وصیت باید به اندازه ای آشکار باشد که وقتی مسافران وارد شهر شده و از مردم در کوچه و بازار سؤال کنند که: وصی فلان امام کیست؟ مردم وصی را بشناسند و او را معرفی کنند. در این باره در روایات چنین آمده است:

۳. عن عبدالاعلی قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: المتوثب علی هذا الامر، المدعی له، ما الحجج علیه؟ قال: یسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثم أقبل علی، فقال: ثلاثه من الحجج لم تجتمع فی أحد إلا كان صاحب هذا الأمر أن یكون أولى الناس بمن كان قبله و یكون عنده السلاح و یكون صاحب الوصیه الظاهره التي إذا قدمت المدینه سألت عنها العامه و الصبیان: إلی من أوصی فلان؟ فیقولون: إلی فلان بن فلان (۳)؛ عبدالاعلی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق

ص: ۷۱

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- الخصال، ص ۴۲۸.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

ادعا می کند، چه دلیلی بر ردّ اوست؟ فرمود: «درباره حلال و حرام از او پرسند (درست پاسخ نگفتنش دلیل بر ادعای دروغش است)». سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید: سزاوارترین مردم است به امام پیش از خود، سلاح نزد اوست و وصیت امام سابق درباره او مشهور است، به طوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که بررسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می گویند: به فلان پسر فلان».

۴. ابن ابی نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: إذا مات الامام بم يعرف الذی بعده؟ فقال للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه و يكون فيه الفضل و الوصيه و يقدم الركب فيقول: إلی من أوصی فلان؟ فيقال: إلی فلان... (۱)؛ ابن ابی نصر می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چون امام بمیرد، امام پس از وی به چه دلیل شناخته می شود؟ فرمود: «امام علاماتی دارد؛ از جمله این که بزرگترین فرزندی پدر اوست و دارای فضیلت و وصیت است، به طوری که جماعت مسافران می آیند و می پرسند: فلان امام [که وفات کرد] به که وصیت کرد؟ همه می گویند: به فلان کس...».

۵. عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر، فقال: الدلالة عليه: الكبر و الفضل و الوصيه، إذا قدم الركب المدينة فقالوا: إلی من أوصی فلان؟ قيل: فلان بن فلان، و دوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجه (۲)؛ احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم. فرمود: «دلیلش بزرگی سن، فضیلت و وصیت است. زمانی که کاروان به شهر درآید و بگویند: فلانی

ص: ۷۲

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

به که وصیت کرد؟ گفته شود: به فلان پسر فلان و هر کجا سلاح گردید، شما هم بگردید، اما پاسخ گفتن مسائل، دلیل نیست».

در پاره ای از روایات، افزون بر قید یادشده، تصریح شده است که وصیت باید به صورتی باشد که بر افراد مختلف، قابل انطباق نباشد، بلکه به گونه ای باشد که امام را بعینه مشخص کند:

۶. عن الرضا عليه السلام: فإن قال: فلم لا يجوز أن يكون الامام من غير جنس الرسول؟ قيل: لعل منها: أنه لما كان الامام مفترض الطاعه لم يكن بد من دلالة تدل عليه و يتميز بها من غيره و هي القرابه المشهوره و الوصيه الظاهره ليعرف من غيره و يهتدى إليه بعينه... (۱)؛ امام رضا عليه السلام فرمودند: «پس اگر گوینده ای پرسد: چرا جایز نیست امام از غیر جنس (خاندان) پیغمبر باشد؟ گفته می شود: برای علت های متعددی که از آن جمله این است که چون اطاعت امام واجب است، ناچار باید نشانه و دلیلی باشد که او را معرفی کند و از دیگران او را متمایز سازد، و آن قرابت و خویشی مشهور است و وصیت آشکار، تا وی از غیر شناخته شود و دیگران به شخص او هدایت شوند».

از مجموع روایات یادشده به روشنی این نکته فهمیده می شود که وصیت مورد نظر روایات، وصیت مبهم و کلی نیست، بلکه وصیتی است که دقیقاً مصداق امام لاحق را مشخص می کند و راه را بر مدعیان دروغین می بندد.

حضور گواهان هنگام وصیت

از آن جا که از سویی، وصیت دارای کارکرد مهم شناسایی امام است و از سوی دیگر، وصیت به حسب سخن اهل بیت علیهم السلام باید آشکار باشد، پیشوایان معصوم علیهم السلام درباره معرفی وصی پس از خود، اهمی ویژه داشتند و برای

ص: ۷۳

این که وصیت به صورت آشکار باشد و دیگران نیز از آن مطلع گردند، افرادی را بر وصیت خود شاهد قرار می دادند تا از این طریق، امام پس از خود را به شیعیان معرفی کنند. در روایتی درباره حضور شاهدان به هنگام وصی معرفی شدن امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام چنین آمده است:

سلیم بن قیس قال: شهدت وصیه امیر المؤمنین علیه السلام حین أوصی إلى ابنه الحسن علیه السلام و أشهد علی وصيته الحسين علیه السلام و محمداً و جمیع ولده و رؤساء شیعتہ و أهل بيته، ثم دفع إليه الكتاب و السلاح و قال لابنه الحسن علیه السلام: يا بني! أمرني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن أوصي إليك و أن أدفع إليك كتبي و سلاحی كما أوصی إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و دفع إلى كتبه و سلاحه، و أمرني أن أمرک إذا حضرک الموت أن تدفعها إلى أخیک الحسين علیه السلام. ثم اقبل علی ابنه الحسين علیه السلام فقال: و أمرک رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن تدفعها إلى ابنک هذا. ثم أخذ بيد علی بن الحسين علیه السلام ثم قال لعلی بن الحسين: و أمرک رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن تدفعها إلى ابنک محمد بن علی و اقرأه من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و منی السلام(۱)؛ سلیم می گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم. حضرت بر وصیتش امام حسین علیه السلام، محمد و همه فرزندان و اهل بیت و رؤسای شیعیانش را شاهد گرفت. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب و اسلحه را به امام حسن علیه السلام سپرد و فرمود: «پسرم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داده به تو وصیت کنم و کتاب ها و اسلحه ام را به تو بسپارم، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من وصیت فرمود و کتاب ها و اسلحه اش را به من سپرد. آن حضرت به من دستور داده تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید، آن ها را به برادرت حسین بسپار». سپس حضرت رو به امام

ص: ۷۴

حسین علیه السلام کرد و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو دستور داده که آن ها را به این پسرت بسپاری». و در این حال، حضرت دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت، او را به خود نزدیک کرد و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو دستور داده که آن ها را به پسرت محمد بسپاری. از قول پیامبر و من، به او سلام برسان!»

درباره حضور گواهان هنگام وصیت به امام جعفر صادق علیه السلام می توان به این روایت اشاره کرد:

عن عبدالاعلی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله... إن أبي استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً فدعوت أربعة من قريش، فيهم نافع مولى عبد الله بن عمر، قال: اكتب هذا ما أوصى به يعقوب بنيه ((يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا و إِنْ تَمُّوا مُسْلِماً)) و أوصى محمد بن علي إلى ابنه جعفر بن محمد و أمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلی فيه الجمع و إن يعممه بعمامته و إن يربع قبره و يرفعه أربع أصابع، ثم يخلى عنه، فقال: اطووه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت بعد ما انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إني كرهت أن تغلب و إن يقال: إنه لم يوص، فأردت أن تكون لك حجة فهو الذي إذا قدم الرجل البلد قال: من وصى فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك في الوصية؟ قال: تسألونه فإنه سيبين لكم؛ (۱) عبدالاعلی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول عامه پرسیدم که می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ اهل جاهلیت مرده است». فرمود: «سوگند به خدا که درست است... پدرم در زمان خود هرچه

ص: ۷۵

آن جا بود، به من سپرد و چون مرگش فرارسید، فرمود: چند گواه برای من حاضر کن! من چهار تن از قریش را حاضر کردم که نافع، وابسته عبدالله بن عمر، با آن ها بود و فرمود: بنویس این است که یعقوب به پسرانش وصیت کرد: «ای پسران من! به راستی خدا برای شما دینی را برگزیده است؛ مبادا بمیرید، جز این که مسلمان باشید!» و محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و به او دستور داد او را در بُردی که هنگام نماز جمعه می پوشید، کفن کند و عمامه او را برای او عمامه سازد و قبر او را چهار گوش نماید و چهار انگشت از زمین بلندتر کند و او را واگذارد. سپس فرمود: آن وصیت نامه را در هم بیچید! و به گواهان فرمود: خدا شما را رحمت کند! برگردید. و چون گواهان رفتند، گفتم: پدرجان، در این استشهاد چه مصلحتی بود؟ فرمود: خوش نداشتم که مغلوب شوی و بگویند وصیت نکرده است. خواستم دلیلی در دست داشته باشی. و امام کسی است که چون به شهر او درآیند و پیرسند: وصی فلان امام کیست؟ بگویند: فلانی. گفتم: اگر در وصیت، شریک داشته باشد؟ فرمود: از او سؤال می کنید، مطلب برای شما روشن می شود».

درباره گواه گرفتن بر وصیت به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام این روایات قابل ذکرند:

۱. حدثنی المخزومی و کانت أمه من ولد جعفر بن أبي طالب علیه السلام قال: بعث إلینا أبو الحسن موسی علیه السلام فجمعنا ثم قال لنا: أتدرون لم دعوتکم؟ فقلنا: لا. فقال: اشهدوا أن ابني هذا وصی و القیم بأمری و خلیفتی من بعدی، من کان له عندی دین فلیأخذ من ابني هذا و من کانت له عندی عده فلینجزها منه و من لم یکن له بد من

لقائی فلا یلقنی إلّا بکتابه؛(۱) مخزومی، که مادرش از اولاد جعفر بن ابی طالب علیه السلام است، به من گفت: موسی بن جعفر علیه السلام دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرد و فرمود: «می دانید شما را برای چه دعوت کردم؟» گفتیم: نه. فرمود: «گواه باشید که این پسرم وصی من، و پس از من خلیفه و کاردار من است. هر کس از من طلبی دارد، از این پسرم بگیرد، به هر کس وعده ای داده ام، باید وفای آن را از او بخواهد و هر کس از ملاقات من ناگزیر است، جز با نامه او مرا ملاقات نکند».

۲. منصور بن یونس بن بزرج دخلت علی ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام يوماً فقال لی: یا منصور! أما علمت ما أحدثت فی یومی هذا؟ قلت: لا. قال: قد صیرت علیاً ابنی وصیی و أشار بیده إلی الرضا علیه السلام و قد نحلته کنیتی و الخلف من بعدی فادخل علیه و هنئه بذلك و اعلم انی أمرتک بهذا. قال: فدخلت علیه فهنئته بذلك و أعلمته ان أمرنی بذلك. ثم جحد منصور فاخذ الأموال التي كانت فی یده؛(۲) منصور بن یونس می گوید: روزی بر ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منصور! آیا می دانی امروز چه کار تازه ای انجام دادم؟» عرض کردم: نه. فرمود: «فرزند خود علی را وصی خود گردانیدم». و با دست خود به حضرت رضا علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «کنیه خود را به او بخشیدم و او خلیفه بعد از من است». و به من فرمود: «بر او وارد شو و به او این را تهنیت بگو! و بگو: من تو را به این عمل امر کردم». بر او داخل شدم، به او تهنیت گفتم و عرض کردم: پدر بزرگوارت مرا به این کار امر فرمود. پس از آن، منصور این معنا را انکار نمود و اموالی که در دست او بود را تصاحب کرد.

ص: ۷۷

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۲.

۳. سلیمان بن حفص مروزی قال: دخلت علی ابي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام و أنا أريد أن أسئله عن الحجة علی الناس بعده فلما نظر إلي فابتدأني و قال: يا سليمان! إن علياً ابني و وصيي و الحجة علی الناس بعدی و هو أفضل ولدی فان بقيت بعدی فاشهد له بذاک عند شيعتي و أهل ولايتي المستخبرين عن خليفتي من بعدی؛(۱) سليمان بن حفص مروزی می گوید: بر امام ابوالحسن موسى بن جعفر عليهما السلام وارد شدم و می خواستم درباره حجت الهی و امام بعد از ایشان سؤال کنم. حضرت به من نگاهی کرد و بدون این که مطلبی بپرسم، فرمود: «ای سلیمان! علی، پسر و وصی من است و بعد از من حجت خدا بر مردم خواهد بود. او بهترین فرزند من است. اگر پس از من زنده ماندی، نزد آن دسته از شیعیان و اهل ولایت من که خواستار شناختن جانشینم هستند، به نفع او (علی بن موسی) شهادت و گواهی بده!»

روایت زیر بر حضور شاهدان هنگام وصیت به امام هادی علیه السلام دلالت دارد:

محمد بن الحسين الواسطي أنه سمع أحمد بن أبي خالد مولى أبي جعفر يحكي أنه أشهد علي هذه الوصية المنسوخة: شهد أحمد بن أبي خالد مولى أبي جعفر أن أبا جعفر محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام أشهده أنه أوصى إلي علي ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى إذا بلغ إليه و جعل عبدالله بن المساور قائماً علي تركته من الضياع و الأموال و النفقات و الرقيق و غير ذلك إلي أن يبلغ علي بن محمد صبر عبدالله بن المساور ذلك اليوم اليه يقوم بامر نفسه و أخواته؛(۲) محمد بن حسين واسطي می گوید شنیده است: احمد بن

ص: ۷۸

۱- عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

۲- الكافي، ج ۱، ص ۳۲۵.

ابی خالد، خادم و وابسته ابی جعفر علیه السلام، نقل می کرده که آن حضرت او را بر این وصیت _ که در نسخه ای ثبت بود _ گواه گرفت: گواه است احمد بن ابی خالد مولای ابی جعفر، که ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام او را گواه گرفت که علی علیه السلام به پسرش درباره خودش و خواهرانش وصیت کرد و کار موسی (پسر دیگر امام که ملقب به «مبرقع» بود) را نیز وقتی بالغ شد، بدو سپرد و عبدالله بن مساور را بر ترکه خود، از مزرعه ها، اموال، مخارج، مملوک ها و غیر آن گماشت، تا وقتی علی بن محمد بالغ شود، عبدالله بن مساور همه را در همان روز بلوغش، به او سپارد تا به کار خود و خواهران خود قیام کند.

گزارش زیر نیز نشان گر حضور شاهدان در مراسم وصیت به امام حسن عسکری علیه السلام است:

یحیی بن یسار القنبری قال: أوصی أبو الحسن علیه السلام إلى ابنه الحسن قبل مضیه بأربعه أشهر و أشهدنی علی ذلک و جماعه من الموالی؛ (۱) یحیی بن یسار قنبری می گوید: ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) چهار ماه پیش از وفاتش، به پسرش حسن وصیت کرد و مرا با جمعی از دوستانش گواه گرفت.

روایات یادشده بر این مطلب دلالت داشتند که هنگام معرفی امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام رضا، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام به عنوان وصی امام پیش از خود، گواهانی حضور داشتند و این کار در حضور شاهدانی انجام گرفته است و به همین دلیل، وصیت به آن ها وصیت آشکار بوده است. البته اگر درباره سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام گزارش صریحی وجود ندارد که نشان دهد هنگام معرفی آنان برای وصایت، گواهانی

ص: ۷۹

حضور داشته اند، نمی توان چنین استنباط کرد که وصیت به آنان آشکار نبوده است، چراکه فقدان گزارش تاریخی درباره مسئله ای، دلیل فقدان آن نیست و از قضا از روایاتی که گذشت و بر این دلالت داشت که یکی از نشانه های امام وصیت آشکار است، می توان چنین استنتاج کرد که حتماً چنین وصیتی برای همه پیشوایان معصوم علیه السلام وجود داشته است، گرچه گزارش آن به دست ما نرسیده باشد.

آنچه گفته شد، ضابطه کلی و اصلی در این باب است و البته ممکن است در شرایط خاصی، بدون این که در ماهیت کارکرد وصیت _ که شناسایی امام است _ تغییری رخ دهد، در چگونگی اجرای آن، به شیوه های مختلفی عمل شود؛ برای نمونه، در روایتی می خوانیم امام صادق علیه السلام در وصیت خود، به غیر از امام موسی بن جعفر علیه السلام به افراد دیگری نیز وصیت کردند:

أبی ایوب النحوی قال: بعث إلی أبوجعفر المنصور فی جوف اللیل فأتیته فدخلت علیه و هو جالس علی کرسی و بین یدیه شمعه و فی یده کتاب، قال: فلما سلمت علیه رمی بالکتاب إلی و هو بیکی، فقال لی: هذا کتاب محمد بن سلیمان یخبرنا أن جعفر بن محمد قد مات، فإنا لله و إنا إلیه راجعون _ ثلاثاً _ و این مثل جعفر؟ ثم قال لی: اکتب قال: فکتبت صدر الکتاب، ثم قال: اکتب إن کان أوصی إلی رجل واحد بعینه قدمه و اضرب عنقه، قال: فرجع إلیه الجواب أنه قد أوصی إلی خمسہ واحدہم أبوجعفر المنصور و محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمیدہ؛(۱) ابویوب نحوی می گوید: نیمه شبی، ابوجعفر منصور دنبال من فرستاد. نزدش رفتم. او روی کرسی نشسته بود و شمعی در برابر و نامه ای در دست داشت. چون سلامش گفتم، نامه را به طرفم انداخت و می گریست. سپس گفت: این نامه از محمد بن سلیمان

ص: ۸۰

است که گزارش می دهد: جعفر بن محمد وفات یافته است، و سه بار گفت: ((إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)). کجا مانند جعفر یافت شود؟ سپس به من گفت: بنویس! من مقدمه نامه را نوشتم. آن گاه گفت: بنویس اگر او به شخص معینی وصیت کرده است، او را پیش آر و گردنش را بزن! پاسخ آمد که او به پنج نفر وصیت کرده است که یکی از آن ها ابوجعفر منصور است و دیگران: محمد بن سلیمان، عبدالله، موسی و حمیده اند.

با این حال، این شکل از وصیت به امام کاظم علیه السلام، بدین معنا نیست که درباره آن حضرت، وصیت آشکاری وجود نداشته است، زیرا با توجه به معیارهای دیگری که در روایات ذکر شده، این وصیتی آشکار به امام موسی بن جعفر علیه السلام است، چراکه با توجه به روایاتی که می گویند: امام لاحق، فرزند امام سابق است (۱) و دیگر شرایطی که برای امام بیان شده، روشن است که منصور، محمد بن سلیمان و حمیده نمی توانند امام باشند و با توجه به روایاتی که بر اساس آن، امامت در فرزند بزرگ تر است، مشروط به این که در او عیبی نباشد (۲) عبدالله افطح که معیوب بود از دور خارج می شود؛ بنابراین، وصایت منحصرأً برای امام کاظم علیه السلام بوده و این مطلبی است که اصحاب فقیه ائمه علیهم السلام آن را می دانستند. در این باره توجه به ماجرای زیر مفید است:

أبی علی بن راشد قال: اجتمعت العصابة بنيسابور في أيام أبي عبدالله عليه السلام فتذاكروا ما هم فيه من الانتظار للفرج و قالوا: نحن نحمل في كل سنة إلى مولانا ما يجب علينا و قد كثرت الكاذبه و من يدعي هذا الامر، فينبغي لنا أن نختار رجلاً ثقة نبعثه إلى الامام، ليتعرف لنا الامر. فاخترنا رجلاً يعرف بأبي جعفر محمد بن

ص: ۸۱

۱- کتاب الغیبه، ص ۲۴۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۵۱.

إبراهيم النيسابورى و دفعوا إليه ما وجب عليهم فى السنه من مال و ثياب و كانت الدنانير ثلاثين ألف دينار و الدراهم خمسين ألف درهم و الثياب ألفى شقه و أثواب مقاربات و مرتفعات... قال أبو جعفر: فسرت حتى وصلت إلى الكوفه و بدأت بزياره امير المؤمنين _ صلوات الله عليه _ و وجدت على باب المسجد شيخاً مسناً قد سقط حاجباه على عينيه من الكبر و قد تشنج وجهه، متزراً بيرد، متشحاً بآخر و حوله جماعه يسألونه عن الحلال و الحرام و هو يفتيهم على مذهب امير المؤمنين عليه السلام، فسألت من حضر عنده، فقالوا: أبو حمزه الثمالى. فسلمت عليه و جلست إليه، فسألنى عن أمرى، فعرفته الحال، ففرح بى و جذبنى إليه و قبل بين عينى و قال: لو تجذب الدنيا ما وصل إلى هؤلاء حقوقهم و إنك ستصل بحرمتهم إلى جوارهم. فسررت بكلامه و كان ذلك أول فائده لقيتها بالعراق و جلست معهم أتحدث إذ فتح عينيه و نظر إلى البريه و قال: هل ترون ما أرى؟ فقلنا: و أى شىء رأيت. قال: أرى شخصاً على ناقه. فنظرنا إلى الموضع فرأينا رجلاً على جمل، فأقبل، فأناخ البعير و سلم علينا و جلس، فسأله الشيخ و قال: من أين أقبلت؟ قال: من يثرب. قال: ما وراءك؟ قال: مات جعفر بن محمد عليهما السلام. فانقطع ظهري نصفين و قلت لنفسى: إلى أين أمضى؟! فقال له أبو حمزه: إلى من أوصى؟ قال: إلى ثلاثه، أولهم أبو جعفر المنصور و إلى ابنه عبد الله و إلى ابنه موسى. فضحك أبو حمزه و التفت إلى و قال: لا تغتم فقد عرفت الامام. فقلت: و كيف أيها الشيخ؟! فقال: أما وصيته إلى أبى جعفر المنصور فستر على الامام و أما وصيته إلى ابنه الأ-كبر و الأصغر فقد بين عن عوار الأ-كبر و نص على الأصغر. فقلت: و ما فقه ذلك؟ فقال: قول النبى صلى الله عليه و آله و سلم: «الإمامه فى أكبر ولدك يا على، ما لم يكن ذا عاهه» فلما رأينا أنه قد أوصى إلى الأكبر و الأصغر، علمنا أنه قد بين عن عوار

کبیره و نص علی صغیره، فسر إلی موسی، فإنه صاحب الامر؛(۱) ابوعلی بن راشد می گوید: در زمان امام صادق علیه السلام تعدادی از شیعیان جمع شدند و درباره انتظار گشایشی که داشتند، با یکدیگر گفت و گو کردند و گفتند: ما هر سال، حقوق واجب خود را به سوی مولای خود گسیل می داریم، ولی هم اکنون دروغ گویان و مدعیان این امر زیاد شده اند؛ بنابراین، سزاوار است مرد مورد اعتمادی را انتخاب کرده، به سوی امام روانه کنیم تا حقیقت را برای ما شناسایی کند. آنان مردی به نام ابوجعفر محمد بن ابراهیم نیشابوری را برای این کار انتخاب کردند و حقوق مالی آن سال را که بر عهده آنان بود، از پول و لباس که شامل سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار تکه لباس و لباس های متوسط و گران قیمت دیگری بود، به او سپردند. ابوجعفر می گوید: به راه افتادم تا این که به کوفه رسیدم. در ابتدا به زیارت امیرمؤمنان علیه السلام مشرف شدم. بر در مسجد، پیرمردی را که از شدت پیری ابروانش بر چشمانش افتاده بود، مشاهده کردم که صورتش درهم کشیده شده بود و بُردی را پوشیده و بُرد دیگری را بر دوش خود افکنده بود و عده ای اطرافش بودند و از او درباره حلال و حرام سؤال می کردند و او بر مذهب امیرمؤمنان علیه السلام به آنان پاسخ می داد. از کسانی که آن جا بودند، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: ابوحمزه ثمالی است. به او سلام کردم و نزدش نشستم. از ماجرایم پرسید و من شرح حال خود را برایش بازگو کردم. شادمان شد، مرا نزد خود جای داد و میان دو چشمانم را بوسید و گفت: اگر در دنیا خشک سالی شود، به اینان حقوقشان نمی رسد و تو به خاطر رعایت حقوق آنان، به جوار آنان خواهی

ص: ۸۳

رسید. من از این گفته اش شادمان شدم و این اولین فایده ای بود که در عراق نصییم شد. نزد آنان نشست، شروع به سخن کردم. به ناگاه او چشمانش را گشود، به بیابان نگاه کرد و گفت: آیا آنچه می بینم، شما نیز می بینید؟ گفتیم: چه دیدی؟ گفت: مردی سوار بر ناقه می بینم. به آن سو نگاه کردیم؛ مردی شترسوار دیدیم. او نزدیک شد، شترش را خواباند، بر ما سلام کرد و نشست. پیرمرد از او پرسید: از کجا می آیی؟ گفت: از یرب. پرسید: چه خبر؟ گفت: جعفر بن محمد از دنیا رفت. با شنیدن این خبر، گویا کمرم دو نیم شد. با خود گفتم: کجا رفت؟! ابوحزمه گفت: به که وصیت کرد؟ گفت: به سه نفر؛ اولینشان ابوجعفر منصور است و بعد پسرش عبدالله و پسر دیگرش موسی. ابوحزمه خندید و متوجه من شد و گفت: غمگین مباش! امام را شناختم. پرسیدم: چگونه ای شیخ؟ گفت: وصیت او به ابوجعفر منصور برای مخفی نگاه داشتن امام است، و وصیت او به فرزند بزرگ و کوچک، آشکار کردن عیب فرزند بزرگ تر است و تصریح به امامت فرزند کوچک تر. پرسیدم: دانش به این مطلب از کجاست؟ گفت: از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «ای علی! امامت در بزرگ ترین فرزندان توست، مادامی که در او عیبی نباشد». و چون مشاهده کردیم امام صادق علیه السلام به فرزند بزرگ و کوچک وصیت کرده، متوجه می شویم که ما را به عیب فرزند بزرگ توجه داده و به فرزند کوچک تصریح کرده است. پس به سوی موسی برو که او صاحب امر امامت است!

وصیت و تقیه

ممکن است درباره آنچه گذشت، این پرسش به ذهن خطور کند که: با وجود تقیه شدیدی که در دوران حیات امامان معصوم علیهم السلام وجود داشته است،

چگونه می توان وجود وصیت آشکار برای آنان را پذیرفت؟

در پاسخ می توان گفت وصیت به امام، غیر از تصریح به امامتِ امام است. وصیت _ چنان که از تعبیر روایات برمی آید _ تنها نشانه امامت است و منحصرأ کسانی که می دانستند این علامت نشانه چیست، از وجود آن به امامتِ صاحبِ نشانه پی می بردند؛ به تعبیر دیگر، گاهی رابطه بین نشانه و صاحب نشانه، رابطه ای تکوینی است؛ مانند تب که نشانه بیماری است. چنین رابطه ای حقیقی است و نه قراردادی. به همین دلیل، منتقل شدن از تب به بیماری، منوط به چیزی افزون بر علم به نشانه نیست و همین که در شخصی تب مشاهده شد، به بیماری او نیز علم حاصل می شود. اما برخی مواقع، رابطه بین نشانه و صاحب نشانه، قراردادی است. در چنین رابطه ای، انسان به صرف اطلاع از نشانه، به صاحبِ نشانه منتقل نمی شود، بلکه این انتقال نیازمند آن است که انسان بداند این نشانه، علامت چه چیزی قرار داده شده است؛ برای مثال، رابطه بین تصویر تابلوی عبور ممنوع و ممنوع بودن عبور، رابطه ای قراردادی است؛ به همین دلیل، این گونه نیست که همه با مشاهده تابلوی مورد نظر، به ممنوع بودن عبور منتقل شوند، بلکه منحصرأ کسانی که از قبل، از این ارتباط مطلع باشند، پیام آن را دریافت خواهند کرد. رابطه بین وصیت و امامت نیز از سنخ روابط قراردادی است؛ از این رو، تنها کسانی از وجود وصیت، به امامتِ وصی پی می بردند که می دانستند وصیت، نشانه امام است. چنین وصیتی، به ویژه با توجه به این که وصیت از آداب اسلامی است و میان مسلمین همیشه رواج داشته، برای کسانی که از این رابطه اطلاع نداشتند، بسیار عادی و بدون کمترین حساسیتی بوده است.

فیض کاشانی در شرح روایت عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام _ که پیش از این ذکر شد _ چنین می نویسد:

«و هو وصیه» یعنی وصی اوست در خفا و علن به گونه ای که موافق و مخالف همه بدانند او وصی امام است گرچه همه علم به امامت او نداشته باشند همانطور که آن حضرت به این مطلب با

جمله «و له حجه ظاهره» تصریح کردند و در ادامه با عبارت «إن أبی استودعنی...». آن را تبیین نمودند. حاصل فرمایش آن حضرت این است که امام سابق گرچه به دلیل ترس از سلطان به امام لاحق وصیت نکرد، اما با این وجود به صورت مطلق او را وصی خور قرار داد و انجام برخی از اموری که چاره ای جز ذکرش نبود را بر عهده امام لاحق گذارد تا این که شیعیان از این طریق دریابند او امام بعدی است، چرا که فقط به او وصیت شد و نه به دیگران؛ گرچه کسانی که گواه این وصیت بودند به این مطلب پی نبردند. (۱)

نکته دیگر این که، گرچه روایات متعددی، وصیت را یکی از نشانه های امام ذکر کردند، دلیلی وجود ندارد که این گونه روایات را تمامی شیعیان می دانستند و در فکر و ذهنشان ثبت و ضبط شده بود؛ بنابراین، اندیشمندان شیعه و شاید برخی دیگر از شیعیان، به چنین روایاتی آگاهی داشتند و طبیعتاً این مقدار آگاهی باعث نمی شد آشکار شدن وصیت، به آگاهی همگان از امامت امام بعدی منجر شود. در ماجرای پیش گفته نیز ملاحظه شد که ابو حمزه ثمالی _ که از بزرگان شیعه بود _ همین که از وصیت امام صادق علیه السلام اطلاع یافت، به امامت موسی بن جعفر علیه السلام پی برد، اما محمد بن ابراهیم نیشابوری که هم شیعه بود و هم مورد وثوق، از وصیت امام صادق علیه السلام پی به امامت آن حضرت نبرد.

وصیت و اختلاف درباره امامت

پرسش دیگری که در این باره وجود دارد، این است که: اگر چنین وصیت آشکاری وجود داشت، چرا شیعیان پس از شهادت امام زمان خود، در شناخت امام بعدی به خطا می رفتند؟

با توجه به مطالب پیشین، پاسخ این پرسش نیز روشن می شود، چرا که

ص: ۸۶

آنچه آشکار بود و همگان از آن اطلاع می یافتند، وصیت بود، در حالی که برای شناسایی امام از طریق وصیت باید شیعیان از این که وصیت، نشانه امامت است نیز آگاه باشند و دلیلی وجود ندارد که اثبات کند این آگاهی در میان شیعیان شایع بوده است، و به خطا رفتن شیعیان در شناسایی امام، خود بهترین دلیل بر جهل به این مسئله است. این جهل نیز با توجه به فقدان ابزار اطلاع رسانی در آن دوران، قابل توجیه است؛ هم چنان که به یقین می توان مدعی شد بسیاری از شیعیان معاصر نیز با وجود ابزارهایی که کسب دانش را تسهیل کرده است، درباره این مسئله ناآگاهند و نگارنده این سطور نیز جهل خود به این مسئله را تا پیش از ورود به این بحث مخفی نمی کند. و چه بسا ممکن است گسترده نشدن این معیار و سایر معیارهایی که به کمک آن می شد امام حق را شناخت، در پاره ای از برهه ها مطلوب پیشوایان معصوم علیه السلام بوده است، زیرا مطرح شدن چهره های متفاوتی که مدعی امامت بودند و اقبال برخی شیعیان به سمت مدعیان و عدم اجماع شیعه بر یک نفر، جان امام را بیشتر حفظ می کرد و اندکی از فشار بر شیعه می کاست.

بنابراین، یکی از نشانه هایی که به کمک آن می توان امام را شناخت، این است که امام سابق، آشکارا به کسی وصیت کند، به گونه ای که مردم کوچه و بازار از آن اطلاع یابند. چنین وصیتی اگر درباره شخصی ثابت شود، علامت امامت اوست. این وصیت _ چنان که از ظاهر روایات برمی آید _ همان وصیت به ولایت است که در فقه از آن گفت و گو می شود و فقها آن را چنین تعریف کرده اند:

الوصیه بالولاية: استنابه بعد الموت في التصرف فيما كان له التصرف فيه: من قضاء ديونه و استيفائها، ورد الودائع و استرجاعها. و الولاية على اولاده الذين له الولاية عليهم من الصبيان و المجانين و النظر في أموالهم و التصرف فيها... (۱)

ص: ۸۷

به همین دلیل، امام کاظم علیه السلام هنگام وصیت به امام رضا علیه السلام تصریح کرد که: «هر کس از من طلب دارد، از وصیِّم بگیرد و اگر من از کسی طلب دارم، آن را نیز به او بپردازد».(۱)

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نشانه امامت

بر اساس برخی روایات، وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نشانه امامت است، و این وصیت نزد هر کس یافت شود، نشانه امامت اوست:

عن عبدالاعلی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله، قلت: فإن إماماً هلك و رجل بخراسان لا يعلم من وصيه لم يسعه ذلك؟ قال: لا يسعه إن الامام إذا هلك وقعت حجه و وصيه على من هو معه في البلد و حق النفر على من ليس بحضرته إذا بلغهم، إن الله عز وجل يقول: ((فَلَوْلَمَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)) قلت: فنفر قوم فهلك بعضهم قبل أن يصل فيعلم؟ قال: إن الله عز و جل يقول: ((وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)) قلت: فبلغ البلد بعضه فوجدك مغلقاً عليك بابك و مرخى عليك سترك، لا تدعوهم إلى نفسك و لا يكون من يدلهم عليك فيما يعرفون ذلك؟ قال: بكتاب الله المنزل. قلت: فيقول الله عز و جل كيف؟ قال: أراك قد تكلمت في هذا قبل اليوم، قلت: أجل، قال فذكر ما أنزل الله في علي عليه السلام و ما قال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حسن و حسين عليهما السلام و ما خص الله به علياً عليه السلام و ما قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من وصيته إليه و نصبه إياه و ما يصيبهم و إقرار الحسن و الحسين بذلك و وصيته إلى الحسن و تسليم الحسين له بقول الله: ((النَّبِيُّ

ص: ۸۸

أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)) قلت: فإن الناس تكلموا في أبي جعفر عليه السلام ويقولون: كيف تخطت من ولد أبيه من له مثل قرابته و من هو أسن منه و قصرت عن من هو أصغر منه، فقال: يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذين قبله و هو وصيه و عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و وصيته و ذلك عندي، لا أنزع فيه، قلت: إن ذلك مستور مخافه السلطان؟ قال: لا يكون في ستر إلا و له حجه ظاهره، إن أبي استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً فدعوت أربعة من قريش، فيهم نافع مولى عبدالله بن عمر، قال: اكتب هذا ما أوصى به يعقوب بنيه ((يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا و إِنْتُمْ مُسْلِمُونَ)) و أوصى محمد بن علي إلى ابنه جعفر بن محمد و أمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلي فيه الجمع و إن يعممه بعمامته و إن يربع قبره و يرفعه أربع أصابع، ثم يخلى عنه، فقال: اطووه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت بعد ما انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إني كرهت أن تغلب و إن يقال: إنه لم يوص، فأردت أن تكون لك حجه فهو الذي إذا قدم الرجل البلد قال: من وصى فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك في الوصيه؟ قال: تسألونه فإنه سيبين لكم؛ (1) عبدالاعلى مى گوید: از امام صادق عليه السلام درباره قول عامه پرسیدم كه مى گویند: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرموده: «هر كس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». فرمود: «به خدا سوگند، درست است». عرض كردم: امامی [در مدینه] وفات کرده و مردی در خراسان است و نمی داند وصی او کیست؛ همین دوری از امام، برای او

ص: ۸۹

عذر نیست؟ فرمود: «برای او عذر نیست. همانا چون امام بمیرد، برهان وصیش بر کسانی است که در بلد او هستند و کسانی که در بلد امام نیستند، چون خبر وفات او را شنیدند، لازم است کوچ کنند. همانا خداوند می فرماید: "چرا از هر گروه از مؤمنان، دسته ای کوچ نکنند تا درباره دین، دانش آموزند و چون بازگشتند قوم خویش را بیم دهند؟! شاید آن ها بترسند!"» عرض کردم: اگر دسته ای کوچ کردند و بعضی از آن ها پیش از آن که [به شهر امام] برسند و بدانند، بمیرند؟ فرمود: «خداوند می فرماید: و هر کس برای مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه خویش درآید، آن گاه مرگ وی فرارسد، پادشاه او به عهده خدا باشد.» عرض کردم: اگر بعضی از آن ها به شهر امام رسیدند و دیدند شما در خانه خود را بسته و به روی خود پرده انداخته اید، نه خود شما مردم را به سوی خود می خوانید و نه دیگری آنان را به شما راهنمایی می کند، چگونه امام را بشناسند؟ فرمود: «با کتاب خدا.» عرض کردم: خداوند چه می فرماید؟ فرمود: «به نظرم، پیش از این هم در این باره سخن گفته ای.» عرض کردم: آری. آن گاه حضرت آیاتی را که خدا درباره علی علیه السلام نازل فرموده و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسن و حسین علیهما السلام به علی فرموده و آنچه را خدا به علی علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او کرده و نصیبش فرموده و مصیبت هایی که به آن ها می رسد و اعتراف حسن و حسین را به آن و وصیتش را به حسن و تسلیم کردن حسین، امر امامت را طبق قول خدا: «پیغمبر به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر است و همسران وی، مادران ایشانند و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت به بعضی سزاوارترند»، همه را یادآور شد. عرض کردم: مردم درباره امام باقر علیه السلام اعتراض کرده و می گفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان

پدرش تنها به وی رسید، با آن که در میان آن ها کسانی بودند که از نظر قرابت، مثل او و از نظر سن، بزرگ تر از او بودند، در صورتی که امامت به کوچک تران از او نرسید؟ فرمود: «صاحب امر امامت، به سه خصلت شناخته می شود که مختص اوست و در غیر او نیست: او نسبت به امام پیشین سزاوارتر از سایر مردم است، وصی اوست و سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد اوست. و این ها نزد من است؛ کسی با من در این باره نزاع نکند». عرض کردم: این ها از ترس سلطان پنهان است؟ فرمود: «پنهان نیست، بلکه دلیلی روشن دارد؛ همانا پدرم هر چه آن جا بود، به من سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی را نزد من حاضر کن! چهار تن از قریش را که نافع، غلام عبدالله بن عمر، یکی از آن ها بود، حاضر کردم. فرمود: بنویس: این است آنچه یعقوب پسرانش را بدان وصیت می کند: «پسرانم! همانا خدا این دین را برای شما برگزید؛ نمیرید جز این که مسلمان باشید!» و محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بُردی که در آن نماز جمعه می خواند، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بندد و قبرش را چهار گوش ساخته، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آن را واگذارد. آن گاه فرمود: وصیت نامه را در هم پیچید و به گواهان فرمود: بروید؛ خدا شما را رحمت کند! پس از رفتن آنان گفتم: پدرم! در این وصیت نامه چه احتیاجی به گواه گرفتن بود؟ فرمود: نخواستم که [پس از مرگ من] مغلوب باشی و مردم بگویند: او وصیت نکرده است و خواستم دلیلی داشته باشی که هر گاه مردی به این شهر آید و گوید: وصی فلانی کیست؟ بگویند: فلانی. گفتم: اگر در وصیت شریک داشته باشد [امام چگونه تعیین می شود]؟ فرمود: از او سؤال می کنید (مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او

می پرسید)، مطلب برای شما روشن می شود».

بنا بر این روایت، صاحب این امر سه ویژگی دارد: سزاوارترین افراد به امام سابق و وصی او باشد؛ سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او باشد؛ وصیت آن حضرت نزد او باشد. از عبارت یادشده به روشنی معلوم می شود که: اولاً، وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصیت امام سابق _ که در روایات پیشین از آن گفت و گو شد _ متفاوت است؛ ثانیاً، هم چنان که وجود سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد کسی نشانه امامت اوست، وجود وصیت پیامبر نزد کسی نیز چنین حکمی دارد. وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ائمه علیهم السلام بوده و گاه به دلیل ترس از سلطان، آن را مخفی می کردند و به حسب فرموده امام صادق علیه السلام، هنگامی که امام از ترس سلطان نمی تواند این وصیت را آشکار و با آن احتجاج کند، وصیت امام سابق به او، حجت آشکاری بر وصیت پنهان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و همین می تواند دلیل وجود وصیت پیامبر نزد او و حجتی بر امامتش باشد: «... و عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وصیته و ذلك عندي، لا أنزع فيه، قلت: إن ذلك مستور مخافه السلطان؟ قال: لا يكون في ستر إلا و له حجه ظاهره...».

در روایتی دیگر چنین می خوانیم:

أبي عبدالله عليه السلام قال: الامام يعرف بثلاث خصال انه أولى الناس بالذی كان قبله و عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عنده الوصیه...؛(۱) امام با سه ویژگی شناخته می شود؛ سزاوارترین مردم به امام پیش از خود است و سلاح پیامبر خدا و وصیت نزد اوست.

از عبارت «عنده الوصیه» چنین برداشت می شود که وصیت نزد ائمه علیهم السلام بوده و دست به دست می شده است. قرینه دیگری که مطلب پیش گفته را تأیید می کند، روایت ذیل است:

ذكر عند أبي عبدالله عليه السلام الكيسانية و ما يقولون في محمد بن علي. فقال: ألا تسألونهم عند من كان سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟

ص: ۹۲

إنَّ محمد بن علي كان يحتاج في الوصيه أو إلى الشيء فيها فيبعث إلى علي بن الحسين فينسخها له؛^(۱) نزد امام صادق عليه السلام سخن از کیسانیه و آنچه درباره محمد بن علی می گویند، به میان آمد. فرمود: «آیا از آنان نمی پرسید سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد که بود؟ همانا محمد بن علی به وصیت یا چیزی که در آن بود، نیاز پیدا می کرد، کسی را نزد علی بن حسین می فرستاد تا برایش استنساخ کند».

از این روایت نیز درمی یابیم وصیت، متنی مکتوب و در اختیار امام سجاد علیه السلام بوده است.

البته _ چنان که ملاصالح مازندرانی تصریح کرده است _ هیچ اشکالی ندارد که چیزی، هم خود دلیل امامت باشد و هم دلیل بر دلیل امامت^(۲) بنابراین وقتی گفته می شود وصیت یکی از نشانه های امام است، یعنی: اولاً، امام سابق به شخصی که بعینه او را مشخص می کند وصیت نماید، به گونه ای که مردم از آن اطلاع یابند و بدانند وصی امام سابق کیست؛ ثانیاً، نزد او وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موجود باشد و وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متنی مکتوب بود که نزد ائمه علیهم السلام دست به دست می شد و ایشان در برخی موارد از این طریق، دروغ مدعیان دروغین امامت را آشکار می کردند. این مطلب از آنچه امام صادق علیه السلام درباره محمد حنفیه و نبودن وصیت نزد او فرمود، قابل استنباط است. امام صادق علیه السلام نبودن وصیت نزد محمد بن حنفیه و گرفتن آن به هنگام نیاز از امام سجاد علیه السلام را دلیلی بر دروغ بودن ادعای امامت او می داند؛ از این رو، حتی در روایتی که در ادامه می آید و مورد استناد برخی فرقه های انحرافی قرار گرفته، چنین تعبیر شده است که هر امامی، وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به امام پس از خود می سپارد؛ بنابراین کسی که مدعی امامت است، باید

ص: ۹۳

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۸.

۲- شرح أصول الکافی، ج ۶، ص ۳۶۲ - ۳۶۳.

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدش موجود باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى الليلة التى كانت فيها وفاته لعلى عليه السلام : يا أبا الحسن أحضر صحيفه و دواه، فأملى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا على إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً و بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا على! أول الاثنى عشر الإمام... فإذا حضرتك الوفاه فسلّمها إلى ابنى الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنى الحسين الزكى المقتول، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه سيد العابدين ذى الثنات على، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه محمد باقر العلم، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه على الرضا، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه محمد الثقه الثقى، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه على الناصح، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاه فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد، فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامى كاسمى و اسم أبى و هو عبدالله و أحمد و الاسم الثالث المهدي هو أول المؤمنين؛ (1) پیغمبر در شب رحلتش به من فرمود: «ای ابوالحسن، صحیفه و دواتی بیاور!» سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید: «ای علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از آن ها دوازده مهدی است. ای علی! تو نخستین آن دوازده امامی!... چون زمان وفات

ص: ۹۴

تو رسید، وصیت را به فرزندم حسن که نیکوکار و صله رحم کننده است بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به پسر م حسین پاک و کشته شده بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به پسرش علی سرور عبادت کنندگانی که پیشانی اش پینه بسته است، بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش محمد شکافنده دانش بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش جعفر صادق بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش موسی کاظم بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش علی رضا بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش محمد تقی ثقه بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش علی ناصح بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش حسن با فضیلت بسیار و چون زمان وفات او رسید، وصیت را به فرزندش م ح م د که محفوظ از ما آل محمد است، تسلیم کند. این ها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود، دوازده مهدی دیگر خواهد بود؛ چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، یک نام مانند نام پدرم عبدالله و احمد و اسم سوم، مهدی است و او نخستین مؤمنان است».

از این روایت نیز معلوم می شود که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بود که هر امامی آن را به امام پس از خود می سپرد؛ به همین دلیل، هر امامی مأمور بود که وصیت را به امام پس از خود بسیار (فلیسلمها).

البته نیاز به توضیح نیست که وقتی گفته می شود وصیت پیامبر نشانه امامت است: اولاً، چنان که برخی جهال گمان کرده اند، مقصود این نیست که صرف آمدن نامی در این وصیت، به معنای وصایت او از پیامبر گرامی

اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و هر کس برای اولین بار این حدیث را بر خود تطبیق کرد، می تواند شخصیت مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، زیرا _ چنان که گذشت _ نشانه امامت، همراه داشتن وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است؛ ثانیاً، مقصود این نیست که هر کس با آوردن متنی مکتوب که احیاناً از نظر زمانی قدمت تاریخی هم دارد، بتواند مدعی امامت شود، بلکه باید با ادله قاطع، انتساب آن متن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اثبات شود. بنابراین، به صرف آمدن نامی در روایتی که گزارش گر وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، نمی توان مدعی امامت کسی شد، بلکه آنچه نشانه امامت است، وجود وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد کسی است.

در پاسخ این پرسش که: با آن که ما و حتی اغلب شیعیان در طول تاریخ، وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده ایم، از چه طریق می توانیم وصیت واقعی آن حضرت را شناسایی کنیم و از طریق آن به امامت کسی که وصیت نزد اوست، ایمان آوریم، توجه به این گزارش تاریخی درخور توجه است:

إن رجلاً دخل المدینه یسأل عن الامام، فدلوه علی عبدالله بن الحسن فسأله هنیئه ثم خرج فدلوه علی جعفر بن محمد _ صلوات الله علیه _ فقصده. فلما نظر إلیه جعفر علیه السلام قال: یا هذا! إنک کنت مغری فدخلت مدینتنا هذه تسأل عن الامام فاستقبلک فتیه من ولد الحسن علیه السلام فأرشدوک إلی عبدالله بن الحسن فسأله هنیئه ثم خرجت، فإن شئت أخبرتک عما سألته و ما رد علیک، ثم استقبلک فتیه من ولد الحسن فقالوا لک: یا هذا! إن رأیت أن تلقی جعفر بن محمد فافعل. فقال: صدقت قد کان کما ذکرته، فقال له: ارجع إلی عبدالله بن الحسن فسأله عن درع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمامته. فذهب الرجل فسأله عن درع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و العمامه، فأخذ درعا من کندوج له فلبسها فإذا هی سابغه فقال: کذا کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلبس الدرع، فرجع إلی الصادق علیه السلام فأخبره. فقال علیه السلام: ما صدق. ثم أخرج خاتماً فضرب به الأرض فإذا الدرع و العمامه ساقطین من جوف الخاتم. فلبس أبو عبدالله علیه السلام الدرع فإذا هی إلی

نصف ساقه ثم تعمم بالعمامة فإذا هي سابغة فنزعهما ثم ردهما في الفص، ثم قال: هكذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلبسها، إن هذا ليس مما غزل في الأرض إن خزانه الله في كن و إن خزانه الامام في خاتمه و إن الله عنده الدنيا كسكرجه و إنها عند الامام كصفحه و لو لم يكن الامر هكذا لم تكن أئمه و كنا كسائر الناس؛(۱) مردی وارد مدینه شد و از امام جست و جو می کرد. او را به عبدالله بن حسن راهنمایی کردند. چند سؤالی کرد و سپس خارج شد. باز جعفر بن محمد را معرفی کردند. خدمت آن جناب رفت؛ همین که امام صادق علیه السلام چشمش به او افتاد، فرمود: «تو را برای جست و جو از امام فرستاده اند. داخل شهر ما شدی و از امام سؤال کردی. چند نفر از اولاد امام حسن علیه السلام به عبدالله بن حسن راهنمایی کردند. چند سؤالی کردی و خارج شدی. اگر می خواهی، بگویم از او چه پرسیدی و چه پاسخ گفت. بعد چند نفر از اولاد امام حسین علیه السلام به تو گفتند: اگر مایلی، تو را به نزد جعفر بن محمد ببریم». گفت: آنچه فرمودی، صحیح است. به او فرمود: «نزد عبدالله بن حسن برو و بگو: زره پیامبر و عمامه اش کجاست؟» آن مرد نزد عبدالله بن حسن آمد و از زره و عمامه پرسید. عبدالله از داخل کندویی زرهی را بیرون آورد و پوشید. برایش گشاد بود. گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این گونه زره می پوشید. آن مرد به خدمت امام صادق علیه السلام برگشت. فرمود: «راست نگفته است». سپس انگشتری بیرون آورد و به زمین زد؛ زره و عمامه از داخل انگشتر بیرون آمد. زره را پوشید، تا ساقش آمد. بعد عمامه را بر سر بست؛ عمامه بلند بود. هر دو را از تن خارج کرد و داخل نگین قرار داد. گفت: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این طور زره می پوشید. این پارچه در زمین بافته

ص: ۹۷

نشده است. خزانه خدا در لفظ «کن» است و خزانه امام در انگشتی اوست. دنیا نزد خدا مانند کاسه است، و نزد امام مانند قدح. اگر چنین نبود، ما امام نبودیم و با سایر مردم برابر می شدیم».

مطابق این روایت، صرف این که کسی مدعی شود این زره و عمامه متعلق به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است، نمی توان سخن او را تأیید کرد و اثبات آن، نیازمند دلیلی قاطع است که معجزه آسا بودن برخی شئون آن می تواند یکی از راه های اثبات باشد؛ هم چنان که بر اساس گزارش یادشده، محل نگه داری زره و عمامه آن حضرت، شکلی کاملاً اعجاز گونه داشته است. وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز می تواند به همین صورت و یا صورت های دیگر، به گونه ای باشد که بتوان آن را از نمونه های جعلی اش شناسایی کرد.

از آنچه گذشت روشن شد که وقتی گفته می شود وصیت نشانه و معیار شناخت امام است، مقصود دو مطلب است؛ مطلب نخست این که، امام سابق به شخص امام لاحق وصیت کند و او را وصی خود معرفی کند، به طوری که وقتی از مردم کوچه و بازار پرسند: امام به چه کسی وصیت کرد؟ بگویند: به فلانی. و مطلب دوم این که، امام کسی است که نزدش وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، که متن مکتوبی بوده و از سوی ائمه علیهم السلام دست به دست می شده، وجود داشته باشد.

در این جا این پرسش قابل طرح است که: نوع دوم وصیت می تواند درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم صادق باشد؛ یعنی نزد آن حضرت، وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم موجود باشد، اما نوع نخست وصیت نمی تواند درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق پیدا کند، چرا که با توجه به فاصله زمانی طولانی ای که بین عصر حیات امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان امام سابق و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود دارد، این امکان وجود ندارد که امام حسن عسکری علیه السلام، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در مقابل انظار مردم کوچه و بازار به عنوان وصی خود معرفی کنند. بنابراین،

شناسایی آن حضرت از این طریق میسر نخواهد بود؛ با این حال، آیا عدم انطباق این نشانه بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مشکل آفرین نیست؟ به تعبیر دیگر، اگر این امکان وجود داشته باشد که برخی معیارهای شناسایی امام، بر برخی از ائمه علیهم السلام انطباق نیابد، آیا این مطلب راه را برای مدعیان دروغینی که به ظاهر یکی از نشانه ها را با خود دارند، باز نخواهد کرد؟ برای نمونه، اطلاع از آنچه در آینده رخ می دهد، یکی از نشانه های امام است؛ حال اگر مدعی دروغینی با استمداد از علوم غریبه یا اجنه، رخدادهای فردا را پیش گویی کرد و پیش گویی او نیز درست بود، اما شخصیت مورد نظر هیچ یک از سایر نشانه های امام را نداشت، آیا این شخص نمی تواند ادعا کند من امام هستم؟ هم چنین مدعی شود نداشتن سایر نشانه های امام نیز خللی به ادعای من نمی رساند، چراکه اساساً اجتماع تمام نشانه ها در امام شرط نیست، زیرا برخی ائمه علیهم السلام برخی از نشانه های امامت را به همراه نداشتند، هم چنان که وصیت در امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود ندارد.

حلّ این پرسش، ریشه در پرسشی اساسی تر دارد که آیا اساساً نشانه های یادشده در روایات، عطف به «واو» هستند و اجتماع همه آن ها شرط است، یا این که عطف به «او» (یا) هستند و وجود یکی از آن ها کافی است؟

ظاهر روایات چنین حکم می کند که این مجموعه، عطف به «واو» باشند و وقتی برای نمونه در روایتی گفته می شود: «دانش از نشانه های امام است» و در روایت دیگری گفته می شود: «معجزه از نشانه های امام است»، یعنی این که هر دو باید در مدعی امامت وجود داشته باشند و این مقتضای جمع بین دو روایت است و دلیلی وجود ندارد که بگوییم از میان این دو نشانه، وجود یکی کافی است؛ با این حال، فقدان نشانه وصیت در امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را این گونه می توان توضیح داد که گاهی خود نشانه به گونه ای است که امکان وجود در شخص مدعی را دارد، اما او به رغم امکان برخورداری از این نشانه، فاقد آن است و گاهی نشانه همراه با ویژگی هایی تعریف می شود که مخصوص برخی ائمه علیهم السلام است و امکان تحقق آن در برخی امامان وجود ندارد؛

برای نمونه، از دسته نخست، «برخورداری از دانش» یا «علم به همه زبان ها» نشانه هایی است که به خودی خود مانعی برای وجود آن ها در امام نیست و مسلماً فقدان چنین نشانه ای در شخص مدعی، نشانه دروغ گو بودن اوست. نمونه دسته دوم، «وصیت» است. این نشانه با تعریفی که از آن در روایات شده، اساساً قابل صدق بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، زیرا هر شخصی که بخواهد مدعی شود من امام مهدی هستم و حتی امام مهدی واقعی نمی تواند این نشانه را همراه داشته باشد؛ به تعبیر دیگر، یقین داریم که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام زنده و غایب است و سرانجام روزی آشکار خواهد شد. این شخص هر کس که باشد، نشانه وصیت را به همراه ندارد، چون وصیت طبق تعریفی که شد، یعنی این که امام سابق به شخصی بعینه وصیت کند، به طوری که مردم کوچه و بازار آن را بدانند. ویژگی یادشده سبب می شود چنین نشانه ای مربوط به همه ائمه علیهم السلام، به جز امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد. بنابراین، اساساً این نشانه برای شناسایی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست؛ در نتیجه، برای راستی آزمایی مدعی مهدویت، این نشانه کارآیی ندارد و فقدان آن را نمی توان دلیلی بر دروغ بودن ادعای مهدویت برشمرد، بلکه باید به سایر نشانه هایی که برای شناسایی امام گفته شده، رجوع کرد.

گفتار سوم: سلاح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ نشانه امام

اشاره

ص: ۱۰۱

سومین معیاری که در این بخش از آن گفت و گو خواهد شد و در روایات متعددی از آن سخن گفته شده، همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است؛ یعنی سلاح آن حضرت نزد هر کس باشد، او جانشین آن حضرت و امام منصوب از ناحیه خداوند متعال است.

سلاح؛ نشانه امامت

در این باره که همراه داشتن سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نشانه های امامت است، در مجامع روایی شیعه روایات فراوانی وجود دارد؛ خصوصاً این که بخش قابل توجهی از این روایات، در کتاب شریف کافی منعکس شده است که نشان گر اتقان این دسته از روایات است. در این باره می توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عبدالاعلی قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: المتوثب على هذا الامر، المدعى له، ما الحجة عليه؟ قال: يسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثم أقبل على فقال: ثلاثة من الحجة لم تجتمع في أحد إلا كان صاحب هذا الامر أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون الوصيه الظاهره التي إذا قدمت المدينة سألت عنها العامه و الصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان(۱)؛ عبدالاعلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق ادعا می کند، چه دلیلی بر ردّ اوست؟ فرمود: «درباره حلال و

ص: ۱۰۲

حرام از او بیرسند (درست پاسخ نگفتن او، دلیل بر ادعای دروغش می باشد). سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید؛ سزاوارترین مردم است نسبت به امام پیش از خود؛ سلاح نزد اوست؛ و وصیت امام سابق درباره او مشهور است، به طوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که پرسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می گویند: به فلان پسر فلان».

۲. عبدالاعلی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامه: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله... يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذین قبله و هو وصیه و عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و وصيته و ذلك عندی، لا أنزع فيه... (۱)؛ عبدالاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «هر که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». فرمود: «به خدا سوگند، درست است... صاحب امر امامت به سه خصلت شناخته می شود که مختص اوست و در غیر او نیست؛ او نسبت به امام پیشین سزاوارتر از سایر مردم است و وصی اوست؛ سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست. این ها نزد من است و کسی با من در این باره نزاع نکند...».

۳. الحارث بن المغیره النصری، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بأي شيء يعرف الإمام؟ قال: بالسكينة و الوقار. قلت: و بأي شيء؟ قال: و تعرفه بالحلال و الحرام و بحاجه الناس إليه و لا يحتاج إلى أحد و يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و آله... (۲)؛ حارث بن مغیره نصری گوید:

ص: ۱۰۳

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲- کتاب الغیبه، ص ۲۴۹.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام با چه نشانه ای شناخته می شود؟ فرمود: «به آرامش و وقار». عرض کردم: و دیگر با چه؟ فرمود: «نیز با حلال و حرام او را می شناسی و نیازمندی مردم به او، در صورتی که او به هیچ کس نیاز ندارد؛ هم چنین سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد اوست...».

۴. أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر، فقال: الدلالة عليه: الكبر و الفضل و الوصيه، إذا قدم الركب المدينة فقالوا، إلى من أوصى فلان؟ قيل: فلان بن فلان و دوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجه (۱)؛ احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم. فرمود: «دلیلش بزرگی سن، فضیلت و وصیت است. زمانی که کاروان به شهر در آید و بگوید: فلانی به که وصیت کرد؟ پاسخ دهند: به فلان پسر فلان و هر کجا سلاح گردید، شما هم بگردید، اما پاسخ گفتن مسائل، دلیل نیست».

۵. أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للامام علامات يكون أعلم الناس... و يستوى عليه درع رسول الله صلى الله عليه و آله ... و يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سيفه ذوالفقار... (۲)؛ امام رضا علیه السلام فرمود: «امام را نشانه هایی است؛ دانشمندترین مردم است... زره رسول خدا به اندازه قامت اوست... و سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقارش نزد اوست...».

تشبیه سلاح به تابوت بنی اسرائیل

در کنار روایات یادشده که به صراحت همراه داشتن سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشانه امامت برمی شمرد، در برخی دیگر از روایات، این مطلب به صورت

ص: ۱۰۴

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲- الخصال، ص ۵۲۷_۵۲۸.

دیگری بیان شده است. در این دسته از روایات، سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به «تابوت بنی اسرائیل» تشبیه شده است؛ یعنی هم چنان که تابوت بنی اسرائیل نشانه نبوت بود، سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نزد هر کس باشد، نشانه امامت اوست. شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی، بابی را با عنوان «آن مثل سلاح رسول الله مثل التابوت فی بنی اسرائیل» قرار داده و برخی روایات مربوط را در آن گردآوری کرده است. پاره ای از روایات بدین قرارند:

۱. أبی جعفر علیه السلام قال السلاح فینا بمنزله التابوت إذا وضع التابوت علی باب رجل من بنی اسرائیل و قد اوتی الملک كذلك السلاح حیث ما دارت دارت الإمامه (۱)؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «سلاح در میان ما، به منزله صندوق در بنی اسرائیل است، چون هرگاه صندوق جلوی در خانه مردی از بنی اسرائیل قرار می گرفت، فرمانروایی نیز به او داده می شد. سلاح نیز چنین است؛ هر کجا باشد، امامت همان جاست».

۲. أباعبدالله علیه السلام یقول: إنما مثل السلاح فینا مثل التابوت فی بنی اسرائیل، کانت بنو اسرائیل أی أهل بیت وجد التابوت علی بابهم أوتوا النبوه فمن صار إلیه السلاح منا أوتی الإمامه (۲)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل. تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می شد، نبوت به آن ها داده می شد؛ هر کس از ما هم که سلاح به دستش برسد، امامت به او داده شود.

۳. ابن أبی نصر قال: قلت لأبیبی الحسن الرضا علیه السلام: إذا مات الامام بم یعرف الذی بعده؟ فقال للامام علامات منها أن یکون أكبر ولد أبیه... و السلاح فینا بمنزله التابوت فی بنی اسرائیل، تكون الإمامه

ص: ۱۰۵

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۰۱.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

مع السلاح حیثما کان(۱)؛ ابن ابی نصر گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چون امام بمیرد، امام پس از وی به چه دلیل شناخته می شود؟ فرمود: «امام را علاماتی است: از جمله آن ها این است که بزرگ ترین فرزند پدرش می باشد... و سلاح در میان ما، مانند تابوت است در بنی اسرائیل؛ امامت همراه سلاح است هر کجا که باشد».

۴. أبی جعفر علیه السلام قال إن السلاح فینا بمنزله التابوت فی بنی اسرائیل یدور الملک حیث دار السلاح کما یدور حیث دار التابوت(۲)؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «سلاح در میان ما، مانند صندوق در بنی اسرائیل است؛ هر کجا سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، فرمانروایی هم همان جاست، هم چنان که هر جا که آن صندوق بود، فرمانروایی همان جا بود».

مقصود از «ملک» در روایت اخیر، همان حاکمیتی است که از شئون امام معصوم است؛ بنابراین، مقصود از این که هر کجا سلاح باشد حکومت هم هست، تلازم سلاح با امامت است.

تلازم سلاح و دانش

روایات پیش گفته به صراحت بر ملازم بودن همراه داشتن سلاح پیامبر اسلام(ص) و امامت دلالت داشت، اما در برخی دیگر از روایات، همراه داشتن سلاح ملازم با علم دانسته شده است. مقصود از این علم، همان دانشی است که در روایات دیگر از نشانه های امامت معرفی شده است:

۱. أباجعفر علیه السلام یقول إن السلاح فینا کمثل التابوت فی بنی اسرائیل کان حیث ما دار التابوت فثم الملک و حیث ما دار السلاح فثم العلم(۳)؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «سلاح در خاندان ما، مانند تابوت

ص: ۱۰۶

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۷.

۳- بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

است در بنی اسرائیل؛ هر کجا تابوت دور می زد، ملک در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند، علم امامت دنبالش باشد».

۲. أباعبدالله عليه السلام يقول: إنما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل، حيثما دار التابوت دار الملك، فأينما دار السلاح فينا دار العلم. (۱) امام صادق عليه السلام فرمودند: «داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ هر کجا تابوت دور می زد، ملک در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند، علم امامت دنبالش باشد».

۳. أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنما مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل أينما دار التابوت دار الملك و أينما دار السلاح فينا دار العلم (۲)؛ امام رضا عليه السلام فرمود: امام باقر عليه السلام فرمود: «داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت در بنی اسرائیل است؛ هر کجا تابوت دور می زد، ملک در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور بزند، علم امامت دنبالش باشد».

۴. صفوان عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: كان أبو جعفر عليه السلام يقول إنما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل حيثما دار التابوت أوتوا النبوه و حيثما دار السلاح فينا فثم الامر، قلت: فيكون السلاح مزايلا للعلم؟ قال: لا (۳)؛ صفوان از قول حضرت رضا عليه السلام گوید که: امام باقر عليه السلام می فرمود: «همانا داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ هر کجا تابوت دور می زد، نبوت عطا می شد و در میان ما هر کجا سلاح دور بزند، امر امامت آن جاست». عرض کردم: سلاح از علم جدا می شود؟

ص: ۱۰۷

۱- الكافي، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- الكافي، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳- الكافي، ج ۱، ص ۲۳۸.

علامه مجلسی درباره روایت اخیر چنین می نویسد:

«حیثما دار التابوت» یعنی این که از روی استحقاق تابوت هر کجا باشد نه از روی قهر و اجبار هم چنان که نزد جالوت با قهر و اجبار بود ... و مزایله به معنای جدایی است . پرسش برای دانستن این مطلب است که آیا ممکن است سلاح پیش کسی باشد که به تمام آن چه مردم بدان نیاز دارند علم نداشته باشد مانند بنی الحسن و امام در پاسخ فرمودند: خیر، پس سلاح هم چنان که دلیل امامت است ملازم با علم هم هست(۱).

محتمل است علت این که در روایات یادشده، به جای این که مستقیماً سلاح را ملازم با امامت معرفی کند، آن را ملازم با علم دانسته _ صرف نظر از این که این مطلب که علم از نشانه های امام است نزد شیعیان روشن بوده؛ بنابراین، مقصود از ملازم بودن سلاح با علم، ملازم بودن آن با امامت است _ تعریض به مدعیانی بوده است که یا بی بهره بودنشان از علم روشن بود و یا به اعتراف خود بهره ای از علم نداشتند، اما در عین حال مدعی بودند سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن هاست! پیشوایان معصوم علیه السلام در صدد این بودند که با توجه دادن به این که علم و سلاح ملازمند، دروغ بودن ادعای این دسته از مدعیان را اثبات کنند. ماجرای که در پی می آید، می تواند شاهد مطلب یادشده باشد:

سعید السمان قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزيدية فقالا له: أفيكم إمام مفترض الطاعة؟ قال: فقال: لا. قال: فقالا له: قد أخبرنا عنك الثقات أنك تفتي و تقر و تقول به و نسمة لهم لك، فلان و فلان و هم أصحاب ورع و تسمير و هم ممن لا يكذب فغضب أبو عبدالله عليه السلام فقال: ما أمرتهم بهذا فلما رأيا الغضب في وجهه خرجا. فقال لي: أتعرف هذين؟ قلت: نعم هما من أهل

ص: ۱۰۸

سوقنا و هما من الزیدیه و هما یزعمان أن سیف رسول الله صلی الله علیه و آله عند عبدالله بن الحسن، فقال: کذبا لعنهما الله والله ما رآه عبدالله بن الحسن بعینه و لا- بواحد من عینه و لا رآه أبوه، اللهم إلا أن یكون رآه عند علی بن الحسین... (۱)؛ سعید سمان گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب، بر آن حضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما، امامی که اطاعتش واجب باشد، هست؟ فرمود: «نه». آن دو نفر گفتند: مردمان موثق به ما خبر دادند که شما به آن فتوا دهی، اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و فلان هستند که نام می بریم و ایشان دارای تقوا و کوشش در عبادتند و دروغ نگویند. امام صادق علیه السلام در غضب شد و فرمود: «من به آن ها چنین دستوری نداده ام». چون آن دو نفر آثار غضب بر چهره امام دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود: «این دو نفر را می شناسی؟» عرض کردم: آری، این ها اهل بازار ما و از طایفه زیدیه هستند و عقیده دارند شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبد الله بن حسن است. فرمود: «خداوند لعنتشان کند! دروغ می گویند. به خدا قسم عبد الله بن حسن آن را ندیده؛ نه با یک چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آن را ندیده، جز این که ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد...».

به گواهی روایت یادشده، عبدالله بن حسن مدعی بود سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نزد اوست؛ با این حال، او خود معترف بود که بهره ای از علم ندارد:

علی بن سعید قال: کنت جالسا عند أبي عبدالله عليه السلام و عنده محمد بن عبدالله بن علی إلى جنبه جالسا و فی المجلس عبد الملك بن أعین و محمد الطیار و شهاب بن عبد ربه فقال رجل من أصحابنا: جعلت فداک ان عبدالله بن الحسن یقول لنا فی هذا الامر ما لیس

ص: ۱۰۹

لغيرنا. فقال أبو عبد الله عليه السلام بعد كلام: اما تعجبون من عبد الله يزعم أن أباه علي لم يكن إماما و يقول إنه ليس عندنا علم و صدق والله ما عنده علم و لكن والله و اهوى بيده إلى صدره ان عندنا سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سيفه و درعه و عندنا والله مصحف فاطمه... (۱)؛ علي بن سعيد گفت: خدمت امام صادق عليه السلام نشستہ بودم. محمد بن عبد الله بن علي پهلويش نشستہ بود و عبد الملك بن اعين، محمد طيار و شهاب بن عبدربه نیز حضور داشتند. یکی از اصحاب عرض کرد: فدایت شوم! عبد الله بن حسن می گوید: ما را در امامت، مقامی است که دیگران را حقی در آن نیست. امام صادق عليه السلام پس از سخانی فرمود: «تعجب نمی کنید از عبد الله؟! گمان او این است که پدرش علي، امام نبوده! او مدعی است نزد ما علم نیست. به خدا قسم، راست می گوید؛ نزد او علم نیست، ولی به خدا قسم _ در این موقع به سینه خود اشاره کرده، فرمود: _ نزد ما سلاح پیامبر، شمشیر و زره اوست. در نزد ما مصحف فاطمه است...».

مجلسی اول احتمال داده است که علت این که پیشوایان معصوم عليه السلام همرا داشتن سلاح پیامبر صلی الله عليه و آله را از نشانه های امامت برشمردہ اند، رد ادعای زیدیه و پیش گیری از حرکت های جهادی آن ها بوده است. وی در این باره چنین می نویسد:

بدان که بزرگترین دلیل، معجزاتی است که در هر روز از آنان عليه السلام صادر می شد هم چنان که روایات متواتری بر این مطلب دلالت دارند و ظاهرا مقصود از این روایات این است که سلاح نشانه امامت و جهاد است و کسی که سلاح نزد او نباشد جهاد بر او جایز نیست و کسی که نزد او باشد باید آغاز به جهاد نکند تا این که شمشیر از غلافش درآید و مقصود پیشوایان دینی رد بر زیدیه

ص: ۱۱۰

و تسلی دادن شیعیان ضعیف بوده است و خداوند متعال داناست(۱).

استناد به سلاح برای اثبات امامت

هم چنان که گذشت، همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، یکی از نشانه های امامت است؛ به همین دلیل در پاره ای از موارد، پیشوایان معصوم علیه السلام برای اثبات حقانیت خود، به آن استناد کرده و بودن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نزد خودشان را، دلیل بر حق بودن ادعای خود گرفته اند. شاید بتوان این استدلال پیشوایان دینی را این گونه توضیح داد که امامان معصوم علیه السلام و حتی مدعیان امامت، خود را جانشینان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می دانستند. روشن است، کسی که بتواند ادعا کند سلاح آن حضرت نزد اوست، این خود بهترین دلیل بر این است که او میراث دار آن حضرت و نزدیک ترین و سزاوارترین افراد به پیامبر خداست و همین ویژگی می تواند دلیل استواری بر جانشینی او از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد. هم چنین این مطلب می تواند ریشه در ذهنیتی داشته باشد که از سوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای مسلمین ایجاد شده بود؛ ذهنیتی که بر اساس آن، هر کس سلاح را همراه داشته باشد، جانشین آن حضرت است. افزون بر این که امامان پیشین، این مطلب را برای مردم بازگو می کردند و امامان متأخر برای اثبات امامت خود، به معیاری استناد می کردند که توسط امامان سابق گفته شده بود و شیعیان آن را می دانستند؛ برای نمونه می توان به این موارد اشاره کرد:

۱. عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام حين قتل عمر ناشدهم و قال: نشدتكم الله هل فيكم أحد ورث سلاح رسول الله و رأيته و خاتمه غیری؟ قالوا: لا(۲)؛ حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «امیر المؤمنین علیه السلام پس از کشته شدن عمر، آن ها را قسم داد و فرمود: شما را قسم می دهم که آیا کسی در میان شما غیر من هست که وارث سلاح

ص: ۱۱۱

۱- روضه المتقین، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله و پرچم آن سرور و انگشترش باشد؟ گفتند: نه».

۲. ... قال علی علیه السلام: فهل فيكم أحد ورث سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله وأداته غيري؟ قالوا: لا... (۱)؛ ... امام علی علیه السلام فرمود: «آیا در میان شما غیر از من کسی هست که سلاح پیامبر خدا و ادوات آن حضرت را به ارث برده باشد؟» گفتند: خیر... .

۳. أبی جعفر علیه السلام، قال: لما قتل الحسين بن علی علیه السلام، أرسل محمد بن الحنفیه إلى علی بن الحسين علیه السلام، فخلأ به، ثم قال له: یا بن أخي، قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان جعل الوصیه و الإمامه من بعده لعلی بن أبی طالب علیه السلام، ثم إلى الحسن، ثم إلى الحسين علیه السلام. و قد قتل أبوك علیه السلام و لم یوص و انا عمك و صنو أبيك و ولادتی من علی علیه السلام، فی سنی و قدمی أحق بها منك فی حدائتك، فلا تنازعنی الوصیه و الإمامه و لا تخالفنی، فقال له علی بن الحسين علیه السلام: یا عم اتق الله و لا تدع ما ليس لك بحق، إني أعظك أن تكون من الجاهلین. یا عم، إن أبی صلوات الله علیه أوصی إلى قبل أن يتوجه إلى العراق، و عهد إلى من ذلك قبل أن يستشهد بساعه و هذا سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله عندي، فلا تعرض لهذا، فإني أخاف عليك نقص العمر و تشتت الحال... (۲)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: چون امام حسین علیه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی بن الحسين فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید. سپس به آن حضرت چنین گفت: پسر برادرم! می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و امامت را پس از خود به امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از او به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام وا گذاشت. پدر شما _ درود بر او باد! _ کشته شد و وصیت هم نکرد. و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه ام و زاده علی علیه السلام هستم. من با این سنّ و سبقتی که بر

ص: ۱۱۲

۱- الأمالی (طوسی)، ص ۵۵۰.

۲- الإمامه و التبصره، ص ۶۰-۶۳.

شما دارم، از شما که جوانید، به امامت سزاوارترم؛ پس با من در امر وصیت و امامت، منازعه و مجادله نکن! علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «ای عمو! از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری، ادعا نکن! تو را موعظه می کنم که مبادا از جاهلان باشی! ای عمو! همانا پدرم _ درود خدا بر او باد! _ پیش از آن که رهسپار عراق شود، به من وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش، درباره آن با من عهد کرد. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است نزد من. متعرض این امر نشو که می ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود».

۴. سعید السمان قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزيدية فقالا له: أفيكم إمام مفترض الطاعة؟ قال: فقال: لا. قال: فقالا له: قد أخبرنا عنك الثقات أنك تفتي و تقر و تقول به و نسئهم لك، فلان و فلان و هم أصحاب و رع و تشمير و هم ممن لا يكذب فغضب أبو عبدالله عليه السلام فقال: ما أمرتهم بهذا فلما رأيا الغضب في وجهه خرجا. فقال لي: أتعرف هذين؟ قلت: نعم هما من أهل سوقنا و هما من الزيدية و هما يزعمان أن سيف رسول الله صلي الله عليه و آله عند عبدالله بن الحسن، فقال: كذبا لعنهما الله والله ما رآه عبدالله بن الحسن بعينه و لا بواحدة من عينيه و لا رآه أبوه، اللهم إلا أن يكون رآه عند علي بن الحسين، فإن كانا صادقين فما علامه في مقبضه؟ و ما أثر في موضع مضربه. و إن عندى لسيف رسول الله صلي الله عليه و آله و إن عندى لرايه رسول الله صلي الله عليه و آله و درعه و لامته و مغفره، فإن كانا صادقين فما علامه في درع رسول الله صلي الله عليه و آله؟ و إن عندى لرايه رسول الله صلي الله عليه و آله المغلبيه... و مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بنى إسرائيل، في أى أهل بيت وجد التابوت على أبوابهم أوتوا النبوه و من صار إليه السلاح منا أوتى الإمامه و لقد لبس أبى درع رسول الله صلي الله عليه و آله فعلى الأرض خطيطا و لبستها أنا فكانت و كانت و

قائما من إذا لبسها مالاها إن شاء الله (۱)؛ سعید سمان گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب بر آن حضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد، هست؟ فرمود: «نه». آن دو نفر گفتند: مردمان موثق به ما خبر دادند که شما به آن فتوا دهی، اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و فلان هستند که نام می بریم و ایشان دارای تقوا و کوشش در عبادتند و دروغ نگویند. امام صادق علیه السلام در غضب شد و فرمود: «من به آن ها چنین دستوری نداده ام». چون آن دو نفر آثار غضب را بر چهره امام دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود: «این دو نفر را می شناسی؟» عرض کردم: آری، این ها اهل بازار ما و از طایفه زیدیه هستند و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبد الله بن حسن است. فرمود: «خداوند لعنتشان کند! دروغ می گویند. به خدا که عبد الله بن حسن آن را ندیده؛ نه با یک چشم و نه با دو چشم و پدرش هم آن را ندیده، جز این که ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد. اگر راست می گویند، چه علامتی در دسته آن است و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آن است؟ همانا شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا پرچم، جوشن، زره و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. اگر راست می گویند، در زره پیغمبر صلی الله علیه و آله چه علامتی است؟ همانا پرچم ظفربخش پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا الواح موسی و عصای او نزد من است. همانا انگشتر سلیمان بن داود، نزد من است و طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می داد، نزد من است. همانا اسمی که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و چون (در جبهه جنگ) آن را میان مسلمانان و کفار می گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمین

ص: ۱۱۴

نمی رسید، نزد من است و من آن را می دانم. همانا آنچه را فرشتگان آورده اند، نزد من است و داستان سلاح در خاندان ما، همان داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می شد، نشانه اعطای نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده رسد، امامت به او داده می شود. همانا پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی به زمین می کشید و من آن را پوشیدم، هم چنان بود [گاهی به زمین می کشید و گاهی نمی کشید و اختلاف محسوسی نداشت] و قائم ما کسی است که چون آن را پوشد، به اندازه قامتش باشد؛ ان شاء الله».

در روایت اخیر، امام علیه السلام ابتدا منکر وجود داشتن سلاح نزد عبدالله بن حسن می شوند و در ادامه مدعی می شوند که سلاح نزد ایشان است و با طرح پرسش هایی درباره نشانه های سلاح، شک مخاطب را درباره وجود داشتن سلاح نزد خود از بین می برند و در نهایت، سلاح را به تابوت تشبیه می فرمایند که نزد هر کس بود، نشانه امامت اوست. با توجه به سیر سخن امام روشن می شود که آن حضرت، در صدد اثبات امامت خود از راه سلاح بودند.

در کنار روایات یادشده که نشان می دهد پیشوایان معصوم علیه السلام برای اثبات امامت خود به سلاح استناد می کردند، از برخی روایات چنین استفاده می شود که ائمه به شیعیان نیز توصیه می کردند که در مقام بحث و گفت و گو با مخالفان، به این مطلب استناد کنند و حقانیت امامت امامان معصوم علیه السلام و دروغ بودن ادعای مدعیان را از این راه آشکار کنند:

۱. أبی عبدالله علیه السلام قال فی بنی عمه: لو أنکم إذا سألوکم واحتجوکم بالامر کان أحب إلی أن تقولوا لهم: إنا لسنا کما یبلغکم و لکننا قوم نطلب هذا العلم عند من هو أهله و من صاحبه؟ و هو السلاح عند من هو؟ و هو الجفر عند من هو؟ و من صاحبه؟ فإن یکن عندکم

فانا نبایعکم و إن یکن عند غیرکم فإنا نطلبه حتی نعلم(۱)؛ امام صادق علیه السلام درباره پسرعموهایش فرمود: «وقتی آن ها از شما می پرسند و دلیل می خواهند، مایلم به ایشان بگوئید: آن طور که به شما گفته اند، نیست که ما بی دلیل از کسی بپذیریم؛ ما جست و جو می کنیم و نزد هر کس این علم باشد و دارای مقام امامت باشد، از او پیروی می کنیم. سلاح پیامبر در دست کیست؟ جفر نزد کیست و در اختیار چه کسی است؟ اگر در اختیار شماست، با شما بیعت می کنیم و اگر نزد دیگری است، جست و جو می کنیم تا بدانیم در دست کیست».

۲. ذکر عند أبي عبد الله عليه السلام الكيسانية و ما يقولون في محمد بن علي؛ فقال: الا تسئلونهم عند من كان سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله ان محمد بن علي كان يحتاج في الوصيه أو إلى الشيء فيها فيبعث إلى علي بن الحسين فينسخها له(۲)؛ نزد امام صادق علیه السلام صحبت از کیسانی ها شد و اعتقادی که درباره محمد بن حنفیه دارند. فرمود: «آیا از آنان نمی پرسید سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار چه کسی است؟!» سپس فرمود: «محمد بن علی گاهی احتیاج به وصیت یا مقداری از آن پیدا می کرد، می فرستاد خدمت علی بن الحسین علیه السلام و نسخه برمی داشت».

آگاهی شیعه به این که سلاح، نشانه امامت است

روایات بسیاری که سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشانه امامت می دانستند، در کنار توصیه هایی که پیشوایان معصوم علیه السلام به شیعه در این باره می کردند و به آن ها تعلیم می دادند که در مقام محاجه با مدعیان از این حربه استفاده کنند، باعث شد این مطلب تا حدود زیادی نزد شیعه تثبیت شود؛ لذا در

ص: ۱۱۶

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۷۸.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۸.

گزارش های تاریخی، موارد متعددی وجود دارد که نشان می دهد شیعیان در مواجهه با مدعیان، آنان را با این معیار می آزمودند. برخی از این گزارش ها بدین قرارند:

۱. عن أبي خالد الكابلي، قال: لما قتل أبو عبدالله الحسين صلوات الله عليه و بقيت الشيعة متحيره و لزم علي بن الحسين صلوات الله عليهما منزله، اختلفت الشيعة إلى الحسن بن الحسن و كنت فيمن يختلف إليه و جعلت الشيعة تسأله عن مسأله و لايجب فيها و بقيت لا- أدرى من الامام متحيرا و إنى سألته ذات يوم فقلت له: جعلت فداك، عندك سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله فغضب، ثم قال: يا معشر الشيعة، تعنوننا؟! فخرجت من عنده حزينا كئيبا لا أدرى أين أتوجه...^(۱)؛ ابو خالد کابلی گوید: چون اباعبدالله حسین بن علی به شهادت رسید، شیعیان متحیر شدند و علی بن الحسین خانه نشین شد. شیعیان به سوی حسن بن الحسن رفتند و من نیز با آنان بودم. از او پرسشی کردند و او پاسخ آن را نمی دانست؛ پس شیعیان درباره امام متحیر شدند. روزی از او پرسیدم: فدایت شوم! آیا سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد شماست؟ او گفت: ای جماعت شیعه! آیا ما را به مشقت می اندازید؟ پس ناراحت و مأیوس از نزد او خارج شدم و نمی دانستم به کدام سو بروم....

۲. قال موسى بن عطيه النيشابوري: اجتمع وفد خراسان من أقطارها [، كبارها] و علمائها و قصدوا داري و اجتمع علماء الشيعة و اختاروا إلى ألبابه و طهمان و جماعه شتى و قالوا بأجمعهم: رضينا بكم أن تردوا المدينة، فتسألوا عن المستخلف فيها لنقلده أمرنا، فقد ذكر أن باقر العلم قد مضى ولا ندرى من نصبه الله بعده من آل الرسول من ولد علي و فاطمه _ صلوات الله

ص: ۱۱۷

عليهم أجمعين _ و دفعوا إلينا مائه ألف درهم ذهباً و فضه و قالوا: لتأتونا بالخبر و تعرفونا الامام فتطالبوه بسيف ذى الفقار و القضيب و البرده و الخاتم و اللوح الذى فيه تثبيت الأئمه من ولد على و فاطمه و إن ذلك لا يكون إلا عند إمام، فمن وجدتم ذلك عنده فسلموا إليه المال. فحملنا و تجهزنا إلى المدينه و حللنا بمسجد الرسول صلى الله عليه و آله فصلينا ركعتين و سألتنا: من القوائم فى أمور الناس و المستخلف فيها؟ فقالوا لنا: زيد بن على و ابن أخيه جعفر بن محمد، فقصدنا زيادا فى مسجده و سلمنا عليه، فرد علينا السلام و قال: من أين أقبلتم؟ قلنا: أقبلنا من أرض خراسان لنعرف إمامنا و من نقلده أمورنا. فقال: قوموا و مشى بين ايدينا حتى دخل داره، فأخرج إلينا طعاما. فأكلنا، ثم قال: ما تريدون؟ فقلنا له: نريد أن ترينا ذا الفقار و البرده و الخاتم و القضيب و اللوح الذى فيه تثبيت الأئمه عليه السلام فإن ذلك لا يكون إلا عند إمام... (1)؛ موسى بن عطيه نيشابورى مى گويد: عده اى از مردم نواحى مختلف خراسان، از بزرگان و عالمانشان جمع شده و آهنگ منزل مرا کردند و من، ابولبابه، طهمان و عده اى ديگر را انتخاب کردند و جملگى گفتند: از جانب ما به مدينه برويد و از آن که در آن جا جانشين شده، پرسش کنيد تا از او پيروي کنيم، چراکه چنين خبر رسيده که باقرالعلوم عليه السلام از دنيا رفته و ما نمى دانيم کدام يك از خاندان پيامبر عليه السلام از فرزندان على و فاطمه عليه السلام، از سوى خداوند منصوب شده اند. به ما صدهزار درهم طلا و نقره دادند و گفتند: براى ما از امام خبر بياوريد و به ما، امام را بشناسانيد و از او شمشير ذوالفقار، عصا، عبا، انگشتر و لوحى که در آن نام امامان از نسل على و فاطمه ثبت است و جز نزد امام نيست، مطالبه کنيد؛ پس کسى را که

ص: ۱۱۸

این ها نزد اوست، یافتید، مال را به او تحویل دهید! ما مال را برداشته، به سوی مدینه حرکت کردیم و در مسجدالنبی فرود آمدیم. دو رکعت نماز گزاردیم و پرسیدیم: چه کسی عهده دار امور مردم و جانشین است؟ گفتند: زید بن علی و پسر برادرش جعفر بن محمد. به سوی زید در مسجدش رفتیم و به او سلام کردیم. پرسید: از کجا آمده اید؟ گفتیم: از سرزمین خراسان آمده ایم تا امام خود و کسی را که باید از او پیروی کنیم، بشناسیم. گفت: برخیزید! او پیشاپیش ما حرکت کرد تا داخل خانه اش شد. پس برای ما طعامی آورد و ما خوردیم. سپس پرسید: چه می خواهید؟ گفتیم: ذوالفقار، عبا، انگشتر، عصا و لوحی که در آن اسامی امامان ثبت است و جز نزد امام نیست... .

۳. قلت لعبدالله بن جعفر: أنت إمام؟ فقال: نعم. فقلت: إن الشيعة تروى: أن صاحب هذا الأمر يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله، فما عندك منه؟ فقال: عندي رمحه. ولم يعرف لرسول الله رمحاً (۱)؛ به عبدالله بن جعفر گفتم: تو امام هستی؟ گفت: آری. گفتم: شیعه چنین روایت کرده است که نزد صاحب این امر، سلاح پیامبر خداست. آیا چیزی از آن نزد توست؟ گفت: نیزه آن حضرت نزد من است؛ در حالی که برای آن حضرت، نیزه ای شناخته نشده است.

۴. محمد بن فضیل الصیرفی [قال]: كتبت إلى أبي جعفر عليه السلام كتاباً وفي آخره: هل عندك سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله؟ ونسيت أن أبعث بالكتاب. فكتب إلي بحوائج له وفي آخر كتابه: عندي سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله وهو فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل، يدور معنا حيث درنا [و] هو مع كل إمام (۲)؛ محمد بن فضیل صیرفی می گوید:

ص: ۱۱۹

۱- الإمامه و التبصره، ص ۷۳.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸۷.

نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم و در آخر نامه پرسیدم: آیا اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد شماست؟ ولی فراموش کردم که نامه را بفرستم. حضرت نامه ای به من نوشت و در آن از من چیزهایی خواست و در آخر آن نامه مرقوم فرموده بود: «اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من است و آن در میان ما به منزله تابوت است در میان بنی اسرائیل؛ به هر کجا برویم، آن را با خود می بریم. و این نزد هر امامی موجود است».

۵. ابن اسباط قال: سألت الرضا عليه السلام عن السكينة، فقال: ریح تخرج من الجنة... ثم أقبل علينا فقال: فما تابوتكم؟ قلنا: السلاح، قال: صدقتم هو تابوتكم (۱)؛ ابن اسباط گفت: از حضرت رضا علیه السلام درباره سکینه پرسیدم. فرمود: «بادی است که از بهشت خارج می شود...». امام علیه السلام در این موقع به جانب ما توجه کرده، فرمود: «صندوق شما چیست؟» گفتیم: سلاح. فرمود: «درست گفتید؛ همان سلاح، صندوق و به جای تابوت بنی اسرائیل است».

از روایت اخیر و پاسخی که شیعیان به پرسش امام دادند، به خوبی روشن می شود آنان از جایگاه و کارکرد سلاح به خوبی اطلاع داشتند و از این که سلاح، نشانه امامت است و تابوت در بنی اسرائیل نشانه نبوت بود، آگاه بودند.

در برخی از روایات یادشده به استناد این که نزد فلان مدعی، سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست، اثبات شده است که او امام نیست، اما گاهی مواقع کسانی پیدا می شدند که مدعی می شدند سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد آن هاست و از آن جا که امام نبودن آن ها مسلم بوده، از امام نبودنشان اثبات می شد که آنچه نزد آن هاست، سلاح پیامبر خدا نیست.

أبي الحسن الرضا عليه السلام ذكر سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فقال إنه مصفود الحمائل

ص: ۱۲۰

و قال اتانى اسحق فعظم بالحق و الحرمه السيف الذى اخذه هو سيف رسول الله صلى الله عليه و آله فقلت له و كيف يكون هو و قد قال أبو جعفر عليه السلام إنما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل أينما دار التابوت دار الملك (١)؛ نزد امام رضا عليه السلام سخن از شمشیر پیامبر خدا صلى الله عليه و آله به میان آمد. فرمودند: «شمشیر پیامبر صلى الله عليه و آله، بند و حمایل آن بسته است». اسحاق پیش من آمد. قسم شدید داد به حق و حرمت فلان که: آیا شمشیری که نزد مأمون است، شمشیر پیامبر است؟ گفتم: چطور می تواند شمشیر پیامبر باشد، با این که امام باقر علیه السلام فرمود: «سلاح در میان ما خانواده، مانند تابوت بنی اسرائیل است؛ هر کجا تابوت بود، فرمانروایی آن جاست؟!»

اهتمام پیشوایان معصوم علیه السلام به سپردن سلاح به امام پس از خود

از آن جا که داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه و آله افزون بر این که بر میراث بری دارنده آن از خاتم انبیا و نهایت قرابت با آن حضرت دلالت داشت، نشانه جانشینی از ایشان و امامت بر امت نیز بود، امامان معصوم علیه السلام به محافظت از آن اهتمام کامل داشتند و در نگه داری از آن، تمام تلاش خود را به کار می گرفتند:

عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: السلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله كان خیرهم، لقد حدثني أبي أنه حيث بنى بالثقفیه _ و كان قد شق له فی الجدار _ فنجد البيت، فلما كانت صبيحة عرسه رمى ببصره فرأى حذوه خمسه عشر مسمارا ففزع لذلك و قال لها: تحولى فإني أريد أن أدعو موالى فى حاجه فكشطه فما منها مسمار إلا وجده مصرفا طرفه عن السيف و ما وصل إليه منها شيء (٢)؛ ابی ابراهیم گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

ص: ۱۲۱

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۸ _ ۲۰۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

«اسلحه نزد ما نهاده شده و از آسیب محفوظ است. اگر نزد بدترین مخلوق خدا نهاده شود، بهترین ایشان شود. پدرم به من خبر داد که چون با زوجه ثقفیه خویش عروسی کرد، اتاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند. بامداد شب زفاف، چشمش به دیوار افتاد. در محل شکاف، جای پانزده میخ دید و نگران شد. به عروس گفت: از اتاق بیرون رو که می خواهم غلامان را برای کاری بخوانم! پس شکاف را بررسی کرد و دید سر میخ ها از طرف شمشیر برگشته و به آن برخورد نکرده است».

و از سوی دیگر، همین کارکرد مهم سلاح، اقتضای آن را داشت که پیشوایان معصوم علیه السلام با دقت تمام به تحویل دادن آن به امام پس از خود اهتمام داشته باشند و هر امامی آن را به امام پس از خود بسپارد:

۱. أبی عبدالله علیه السلام قال: لما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله الوفاه دعا العباس بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین علیه السلام فقال للعباس: یا عم محمد تأخذ تراث محمد و تقضی دینه و تنجز عداته؟ فرد علیه فقال: یا رسول الله بأبی أنت و أمی إنی شیخ کثیر العیال قلیل المال من یطیقک و إنت تباری الریح، قال: فأطرق صلی الله علیه و آله هنیئه ثم قال: یا عباس أتأخذ تراث محمد و تنجز عداته و تقضی دینه؟ فقال بأبی أنت و أمی شیخ کثیر العیال قلیل المال و إنت تباری الریح. قال: أما إنی سأعطیها من یأخذها بحقها ثم قال: یا علی یا أبا محمد أنتجز عداة محمد و تقضی دینه و تقبض تراثه؟ فقال: نعم بأبی أنت و أمی ذاک علی و لی، قال: فنظرت إلیه حتی نزع خاتمه من أصبعه فقال: تختم بهذا فی حیاتی، قال: فنظرت إلی الخاتم حین وضعته فی أصبعی فتمنیت من جمیع ما ترک الخاتم. ثم صاح یا بلال علی بالمغفر و الدرع و الرایه و القمیص و ذی الفقار و السحاب و

البرد و الأبرقه و القضيبي قال: فوالله ما رأيتها غير ساعتى تلك _ يعنى الأبرقه _ فجىء بشقه كادت تخطف الابصار فإذا هى من أبرق الجنه فقال: يا على إن جبرئيل أتانى بها و قال: يا محمد اجعلها فى حلقه الدرع و استدف بها مكان المنطقه ثم دعا بزوجى نعال عربيين جميعا أحدهما مخصوف و الآخر غير مخصوف و القميصين: القميص الذى أسرى به فيه و القميص الذى خرج فيه يوم أحد و القلانس الثلاث: قلنسوه السفر و قلنسوه العيدين و الجمع و قلنسوه كان يلبسها و يقعد مع أصحابه. ثم قال: يا بلال على بالبغلتين: الشهباء و الدلدل و الناقتين: العضباء و القصوى و الفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول الله صلى الله عليه و آله يبعث الرجل فى حاجته فيركبه فيركضه فى حاجه رسول الله صلى الله عليه و آله و حيزوم و هو الذى كان يقول: أقدم حيزوم و الحمار عفير فقال: أقبضها فى حياتى. فذكر امير المؤمنين عليه السلام أن أول شىء من الدواب توفى عفير ساعه قبض رسول الله صلى الله عليه و آله قطع خطامه ثم مر يركض حتى أتى بئر بنى خطمه بقباء فرمى بنفسه فيها فكانت قبره(١)؛ امام صادق عليه السلام فرمود: چون وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله درسيد، عباس بن عبد المطلب و امير المؤمنين عليه السلام را طلب کرد و به عباس فرمود: «عموى محمد! قبول مى کنى که ارث محمد را ببرى، قرضش را بپردازى و به وعده هایش وفا کنى؟» او نپذيرفت و گفت: اى رسول خدا! پدر و مادرم قربانت! من پيرمردم، عيالم بسيار و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه گذاشته اى! چه کسى طاقت وصايت تو را دارد؟ حضرت اندکى سر پايين انداخت و سپس فرمود: «عباس! مى پذيرى که ارث محمد را ببرى، قرضش را ادا کنى و وعده هایش را عملى کنى؟» عرض کرد: پدر و مادرم

ص: ۱۲۳

به قربانت! پیرمردی عیال مند و نادارم و تو با باد مسابقه داری. فرمود: «همانا این وصیت به کسی می سپارم که شایسته دریافت آن است». سپس فرمود: «ای علی! ای برادر محمد! قبول داری که وعده های محمد را عمل کنی، قرضش را بپردازی و میراثش را بگیری؟» علی عرض کرد: آری، پدر و مادرم به قربانت! سود و زیانش با من. علی علیه السلام فرمود: به پیغمبر نظر می کردم، دیدم انگشتر خویش از انگشت بیرون کرد و فرمود: «تا من زنده ام، این انگشتر را به دست کن!» چون در انگشتم نهادم، به آن نظر کردم و آرزو بردم که از تمام ترکه آن حضرت، همین انگشتر را داشته باشم. سپس فریاد زد: «ای بلال! آن کلاه خود، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه بُرد، کمر بند و عصا را بیاور!» علی علیه السلام فرماید: من تا آن ساعت آن کمر بند را ندیده بودم. قطعه و رشته ای آورد که چشم ها را خیره می کرد و معلوم شد که از کمر بندهای بهشتی است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! جبرئیل این را برایم آورد و گفت: ای محمد! این را در حلقه های زره بگذار و در جای کمر بند به کمر بند!» سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت و دیگری بی وصله بود و دو پیراهن خواست؛ یکی پیراهنی که با آن به معراج رفته بود و دیگر پیراهنی که با آن به جنگ احد رفته بود و سه کلاه را طلب کرد: کلاه مسافرت، کلاه روز عید فطر و قربان و روزهای جمعه و کلاهی که به سر می گذاشت و با اصحابش مجلس می کرد. سپس فرمود: «ای بلال! دو استر: شهباء و دلدل و دو شتر: عضباء و قصوی و دو اسب، جناح و حیزوم را بیاور!» جناح، اسبی بود که به در مسجد بسته بود و پیغمبر برای کارهای شخصی خود، مردی را می فرستاد که آن را سوار شود و بتازد. و حیزوم، اسبی بود که پیغمبر به او می فرمود: «پیش برو ای حیزوم!» و الاغی را که

عفیر نام داشت، آورد. پیغمبر فرمود: «تا من زنده ام، این ها را دریافت کن!» امیر المؤمنین علیه السلام گوید: نخستین چارپایی که مرد، همان عفیر بود. ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت، افسارش را پاره کرد و می تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی خطمه رسید، خود را در آن افکند و همان چاه گورش گشت.

۲. سلیم بن قیس قال: شهدت وصیه امیر المؤمنین علیه السلام حین أوصی إلى ابنه الحسن علیه السلام و أشهد علی وصيته الحسين علیه السلام و محمدا و جمیع ولده و رؤساء شیعته و أهل بيته، ثم دفع إليه الكتاب والسلاح و قال لابنه الحسن علیه السلام: يا بنی أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن أوصی إليك و إن أدفع إليك کتبی و سلاحی كما أوصی إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و دفع إلى کتبه و سلاحه و أمرنی أن آمرک إذا حضرک الموت أن تدفعها إلى أخیک الحسين علیه السلام، ثم اقبل علی ابنه الحسين علیه السلام فقال و أمرک رسول الله صلی الله علیه و آله أن تدفعها إلى ابنک هذا، ثم أخذ بيد علی بن الحسين علیه السلام ثم قال لعلی بن الحسين: و أمرک رسول الله صلی الله علیه و آله أن تدفعها إلى ابنک محمد بن علی و اقرأه من رسول الله صلی الله علیه و آله و منی السلام (۱)؛ سلیم بن قیس گوید: زمانی که امیر المؤمنین علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم. علی علیه السلام، حسین و محمد (بن حنفیه) علیه السلام و سایر فرزندان را با رؤسای شیعه و اهل بیتش گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد و فرمود: «پسر عزیزم! رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتب و سلاحم را به تو سپارم، چنان که پیغمبر به من وصیت فرمود و کتب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آن ها را به برادرت حسین علیه السلام بسپاری». سپس به پسرش حسین علیه السلام متوجه شد و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو امر

ص: ۱۲۵

فرموده که آن ها را به این پسر بسپاری». سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو امر فرموده است که آن ها را به پسر محمد بن علی بسپاری و از جانب پیغمبر و من به او سلام برسان».

۳. عمر بن ابان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يتحدث الناس أنه دفع إلي أم سلمة صحيفه مختومه فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما قبض ورث علي عليه السلام علمه و سلاحه و ما هناك، ثم صار إلي الحسن ثم صار إلي الحسين عليه السلام، قال: قلت: ثم صار إلي علي بن الحسين، ثم صار إلي ابنه، ثم انتهى إليك، فقال: نعم (۱)؛ عمر بن ابان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آنچه مردم می گویند که نامه مهر شده ای به ام سلمه داده شد، پرسیدم. امام فرمود: «چون پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت، علمش، سلاحش و آنچه از میراث انبیا داشت، به علی علیه السلام به ارث رسید و سپس به حسن و پس از او به حسین علیه السلام رسید». عرض کردم: سپس به علی بن حسین و پس از او به پسرش و سپس به شما رسید؟ فرمود: «آری».

۴. أبي جعفر عليه السلام قال: لما حضر علي بن الحسين عليه السلام الوفاة، قبل ذلك أخرج سفظا أو صندوقا عنده، فقال: يا محمد احمل هذا الصندوق، قال: فحمل بين أربعه، فلما توفي جاء إخوته يدعون [ما] في الصندوق فقالوا: أعطنا نصيبنا في الصندوق فقال: والله ما لكم فيه شيء و لو كان لكم فيه شيء ما دفعه إلي و كان في الصندوق سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و آله (۲)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «پیش از آن که وفات علی بن الحسین علیه السلام فرا رسد، سبد یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را ببر». پس آن را در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند. چون آن

ص: ۱۲۶

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۶.

حضرت وفات کرد، برادران امام باقر علیه السلام آمدند و ادعا کردند که از آنچه در میان صندوق بود، بهره ما را بده! فرمود: «به خدا که از بهره شما چیزی در آن نبود. اگر از بهره شما چیزی در آن می بود، پدرم آن را به من نمی داد. در آن صندوق، سلاح و کتب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود».

۵. سلیمان بن جعفر قال کتبت إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام عندك سلاح رسول الله فكتب إلى بخطه الذي عرفه هو عندی(۱)؛ سلیمان بن جعفر می گوید: به امام رضا علیه السلام نامه ای نوشتم که: آیا سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد شماست؟ آن حضرت با خطی که می شناختم، نوشتند: «آن نزد من است».

تلاش دشمنان برای گرفتن سلاح

از پاره ای گزارش های تاریخی چنین دریافت می شود که به دلیل اهمیت سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دلالت آن بر این که دارنده آن از نسبت ویژه ای با ایشان برخوردار است، برخی خلفای جور تلاش می کردند آن را از امامان معصوم علیه السلام بگیرند و به هر صورت ممکن، آن را تصاحب کنند تا در ذهن مردم، خود را میراث بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و خلفای برحق آن حضرت جلوه دهند! با وجود این، به دلیل اهمیت سلاح و این که سلاح نشانه امامت است، آنان موفق به دست یابی به مقصود خود نشدند.

۱. بلغ عبدالمملک ان سيف رسول الله عند زين العابدين فبعث يستوهبه منه و يسأله الحاجه فأبى عليه فكتب إليه عبد الملك يهدده و إنه يقطع رزقه من بيت المال. فأجابه عليه السلام: اما بعد فان الله ضمن للمتقين المخرج من حيث يكرهون و الرزق من حيث لا يحتسبون و قال جل ذكره ((ان الله لا يحب كل خوان كفور))

ص: ۱۲۷

فانظر أينا أولى بهذه الآية(۱)؛ عبد الملك شنید که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد زین العابدین است. پیغام فرستاد که به او ببخشد. گفت به آن احتیاج دارم. امام امتناع ورزید. عبد الملك نامه ای تهدید آمیز نوشت که حقوقش را از بیت المال حذف خواهد کرد. در پاسخ او نوشت: «خداوند برای پرهیزگاران ضمانت کرده که نجات دهد آن ها را از جایی که دوست ندارند و روزی بخشد از محلی که گمان نمی برند. فرموده است: ((إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ)). بین کدام یک از من و تو، شایسته این آیه هستیم؟!»

۲. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ... فقال عبد الملك: هل تعرف أمرا غير هذا؟ قال: نعم، عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و سيفه و درعه و خاتمه و عصاه و تركته، فاكتب إليه فيه، فان هو لم يبعث [به] فقد وجدت إلى قتله سبيلا. فكتب عبد الملك إلى العامل أن احمل إلى أبي جعفر محمد بن علي ألف درهم و ليعطك ما عنده من ميراث رسول الله صلى الله عليه وآله، فأتى العامل منزل أبي جعفر بالمال و أقرأه الكتاب، فقال: أجلني أياما. قال: نعم. فهياً أبي متاعا مكان كل شيء، ثم حملة و دفعه إلى العامل، فبعث به إلى عبد الملك، فسر به سرورا شديدا، فأرسل إلى زيد فعرض عليه، فقال زيد: والله ما بعث إليك من متاع رسول الله صلى الله عليه وآله بقليل و لا كثير. فكتب عبد الملك إلى أبي: إنك أخذت مالنا و لم ترسل إلينا بما طلبنا. فكتب إليه [أبي]: إني قد بعثت إليك بما قد رأيت و إنه ما طلبت و إن شئت لم يكن. فصدقه عبد الملك... (۲)؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «... عبد الملك گفت: راه دیگری سراغ نداری؟ زید بن الحسن گفت: آری؛ اسلحه، شمشیر، زره، انگشتر، عصا و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اوست (امام محمد باقر علیه السلام). بنویس آن ها را بفرستد؛ اگر نفرستاد،

ص: ۱۲۸

۱- مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۳۰۲_۳۰۳.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۰۰_۶۰۴.

راه برای کشتن او باز می شود. عبدالملک به فرماندار خود نوشت: یک میلیون درهم به محمد بن علی بده و بگو تمام آثاری که از پیامبر مانده، در اختیار بگذارد. فرماندار پیش پدرم آمد و نامه عبد الملک را خواند. پدرم فرمود: چند روز به من مهلت بده! پدرم سلاح و ابزاری تهیه نمود و به فرماندار تحویل داد. او نیز برای عبدالملک فرستاد. عبدالملک بسیار خوش حال شد و از پی زید فرستاد. وقتی زید آن ااث را دید، گفت: به خدا سوگند، از آثار پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی نفرستاده! عبدالملک نامه ای برای پدرم نوشت که تو پول ما را گرفتی، ولی آنچه خواستیم، نفرستادی. پدرم نوشت: آنچه صلاح می دانستم، برای تو فرستادم؛ می خواهی قبول کن، مایل نیستی قبول نکن! پس عبدالملک آن حضرت را تصدیق کرد....

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

به مقتضای آنچه گذشت که سلاح، نشانه امامت است و این که سلاح به منزله تابوت بنی اسرائیل است و هر کجا باشد، امامت نیز همان جاست، هم اکنون سلاح باید نزد مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوازدهمین امام معصوم باشد؛ از این رو، در روایات تأکید شده است که به هنگام ظهور، سلاح همراه آن حضرت خواهد بود. این تأکید هم می تواند از این جهت باشد که این همراهی می تواند نشانه ای از حقانیت امام مهدی علیه السلام باشد و هم از سوی دیگر، نشان دهنده این واقعیت باشد که ایشان میراث دار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سزاوارترین افراد به آن حضرت است و مقصدی جز احیا و پی گیری آرمان های آن حضرت ندارد. برخی از روایات یادشده بدین قرارند:

۱. عن جابر الجعفی قال: قال لی محمد بن علی علیه السلام: یا جابر ان لینی العباس رایه و لغيرهم رایات فیاک ثم إیاک ثلثا حتی تری رجلا من ولد الحسین علیه السلام یبایع له بین الرکن و المقام معه سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

و مغفر رسول الله صلى الله عليه و آله و درع رسول الله صلى الله عليه و آله و سيف رسول الله صلى الله عليه و آله (۱)؛ جابر جعفی می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: «ای جابر! همانا بنی عباس پرچمی دارند و دیگران پرچم هایی». و سه بار فرمودند: «بپرهیز تا این که مردی از نسل حسین را ببینی که با او میان رکن و مقام بیعت می شود، در حالی که سلاح و کلاه خود و سپر و شمشیر پیامبر خدا صلى الله عليه و آله با اوست».

۲. یعقوب السراج قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: متى فرج شيعتكم؟ قال: فقال إذا اختلف ولد العباس و وهى سلطانهم و طمع فيهم من لم يكن يطمع فيهم و خلعت العرب أعتتها و رفع كل ذى صيصيه صيصيته و ظهر الشامى و أقبل اليمانى و تحرك الحسنى و خرج صاحب هذا الامر من المدينة إلى مكة بتراث رسول الله صلى الله عليه و آله . فقلت: ما تراث رسول الله صلى الله عليه و آله قال: سيف رسول الله و درعه و عمامته و برده و قضيبه و رايته و لآحمته و سرجه حتى ينزل مكة فيخرج السيف من غمده و يلبس الدرع و ينشر الرايه و البرده و العمامه و يتناول القضيبي بيده و يستأذن الله فى ظهوره... (۲)؛ يعقوب سراج گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فرج شیعیان شما چه وقت است؟ فرمود: «هنگامی که میان فرزندان عباس اختلاف افتد و پایه های سلطنتشان سست شود، و طمع بندد در سلطنت آنان کسی که طمع در آن ها نداشت و عرب زنجیرهای اسارت خود را پاره کند و هر نیرومندی قدرت خود را آشکار سازد و آن شامی ظهور کند و یمانی بیاید و حسنی جنبش کند و صاحب الامر آنچه را از رسول خدا صلى الله عليه و آله به او ارث رسیده، بردارد و از مدینه به مکه رود». عرض کردم: آنچه از رسول خدا صلى الله عليه و آله به او ارث رسیده، چیست؟ فرمود: «شمشیر، زره، عمامه، بُرد، چوب دستی، پرچم، سلاح و

ص: ۱۳۰

۱-الأصول الستة عشر، ص ۷۹.

۲-الكافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ۲۲۵.

زین مخصوص رسول خداست. آن ها را بردارد تا به مکه درآید؛ پس شمشیر را از غلاف بیرون کشد، زره را بپوشد، پرچم را برافرازد، بُرد و عمامه را در بر کند، چوب دستی مخصوص را به دست گیرد و از خداوند برای ظهور خویش اذن طلبد...».

۳. قال أبو عبدالله عليه السلام: لا يخرج القائم عليه السلام حتى يكون تكمله الحلقه... ثم قال: يا ابامحمد، إنه يخرج موتورا غضبان أسفا لغضب الله على هذا الخلق، يكون عليه قميص رسول الله صلى الله عليه وآله الذي كان عليه يوم أحد و عمامته السحاب و درعه درع رسول الله صلى الله عليه وآله السابغه و سيفه سيف رسول الله صلى الله عليه وآله ذوالفقار... (۱)؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «قائم خروج نخواهد کرد، مگر حلقه سپاه به کمال و تمام رسد... ای ابامحمد! او در حالی که خون مطالبه نشده دارد و خشمگین و متأسف است، به جهت خشم خداوند بر این مردم، خروج خواهد کرد. پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در روز احد به تن داشت، بر تن اوست و نیز عمامه سحاب او و زره بلند رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر او [شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله] ذوالفقار...».

۴. و كان يقول عليه و على آبائه السلام: علمنا غابر و مزبور و نكت في القلوب و نقر في الاسماع؟ و إن عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمه عليها السلام و إن عندنا الجامعه فيها جميع ما يحتاج الناس إليه. فسئل عن تفسير هذا الكلام فقال: ... و أما الجفر الأحمر فوعاء فيه سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و لن يظهر حتى يقوم قائمنا أهل البيت... (۲)؛ و امام صادق عليه السلام می فرمود: «علم ما «غابر» (درباره آینده) است یا «مزبور» (نوشته شده) و یا به صورت افتادن در دل ها و تأثیر کردن در گوش هاست و همانا نزد ماست جفر احمر (سرخ)، جفر ابيض (سفید) و مصحف فاطمه عليها السلام و همانا

ص: ۱۳۱

۱- کتاب الغیبه، ص ۳۱۹_۳۲۱.

۲- الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۶.

در پیش ماست جامعه که در آن است آنچه مردم بدان محتاجند». شرح و توضیح این سخنان را از آن حضرت پرسیدند؟ فرمود: «... جعفر سرخ، آن ظرفی است که در آن اسلحه رسول خداست و بیرون نخواهد آمد تا قائم ما اهل بیت به پا خیزد...».

در مجموعه روایات مربوط به سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، دو دسته روایت وجود دارد؛ مفاد یک دسته این است که زره آن حضرت، اندازه قامت امامان معصوم علیه السلام است و اساساً یکی از نشانه های امام این است که زره آن حضرت، متناسب با قامت ایشان باشد و اگر زره به اندازه کسی نبود، این نشانه آن است که او امام نیست:

۱. عن أبي جعفر عليه السلام قال: للامام عشر علامات: ... و إذا لبس درع رسول الله صلى الله عليه و آله كانت عليه وفقا و إذا لبسها غيره من الناس طويلهم و قصيرهم زادت عليه شبرا... (۱)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «امام ده علامت دارد: ... چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشد، به قامتش رسا باشد و چون دیگری آن را پوشد، کوتاه قد باشد یا دراز قامت، یک و جب بلندتر آید...».

۲. عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للامام علامات... و يستوي عليه درع رسول الله صلى الله عليه و آله... (۲)؛ امام رضا علیه السلام فرمود: «امام نشانه هایی دارد... و زره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اندازه قامتش باشد...».

۳. عبدالرحمن بن الحجاج قال: ... دخلت على جعفر بن محمد عليه السلام في منزله فإذا هو في بيت كذا في داره في مسجد له و هو يدعو و على يمينه موسى بن جعفر عليه السلام يؤمن على دعائه، فقلت له، جعلني الله فداك قد عرفت انقطاعي إليك و خدمتي لك، فمن ولي الناس بعدك؟ فقال: إن موسى قد لبس الدرع و ساوى عليه، فقلت له: لا

ص: ۱۳۲

۱- الكافي، ج ۱، ص ۳۸۸_۳۸۹.

۲- الخصال، ص ۵۲۷_۵۲۸.

أحتاج بعد هذا إلى شيء (۱)؛ ابن حجاج گوید: ... به منزل جعفر بن محمد علیه السلام رفتم. او در فلان اتاق خانه، در محل نمازش بود و دعا می کرد و موسی بن جعفر علیه السلام طرف راستش بود و آمین می گفت. به حضرت عرض کردم: خدا مرا قربانت کند! می دانید که تنها به شما گرویده ام و در خدمت شما بوده ام. بفرمایید صاحب اختیار مردم بعد از شما کیست؟ فرمود: «موسی آن زره را پوشید و به قامتش راست آمد». به حضرت عرض کردم: بعد از این، دیگر به چیزی احتیاج ندارم.

و دسته ای دیگر از روایات بر این مطلب دلالت دارند که زره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تنها بر قامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تناسب دارد و متناسب قامت سایر امامان معصوم علیهم السلام نیست:

۱. أبی عبدالله علیه السلام قال: كان نعل سيف رسول الله صلى الله عليه وآله وقائمه فضه و كان بين ذلك حلق من فضه لبست درع رسول الله صلى الله عليه وآله فكنت أسحبها وفيها ثلاث حلقات فضه من بين يديها و ثنتان من خلفها (۲)؛ امام صادق صلی الله علیه و آله فرمود: «سرِ غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دسته اش نقره بود و میان آن ها هم حلقه های نقره بود. من زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیدم و آن را با خود کشیدم؛ سه حلقه نقره جلوی آن بود و دو حلقه نقره در پشتش».

۲. أبی عبدالله علیه السلام قال: لبس أبی درع رسول الله صلى الله عليه وآله ذات الفضول فخطت و لبستها أنا ففضلت (۳)؛ امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم زره ذات الفضول پیغمبر صلی الله علیه و آله را در بر کرد؛ به زمین کشیده شد. من آن را پوشیدم، از قامت بلندتر بود».

ص: ۱۳۳

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲- الکافی، ج ۶، ص ۴۷۵.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳. كنت عند أبي عبدالله عليه السلام... و مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل، في أي أهل بيت وجد التابوت على أبوابهم أوتوا النبوه و من صار إليه السلاح منا أوتى الإمامه و لقد لبس أبي درع رسول الله (ص) فخطت على الأرض خطيطا و لبستها أنا فكانت و كانت و قائمنا من إذا لبسها ملاها إن شاء الله (۱)؛ نزد امام صادق عليه السلام بودم؛ فرمودند: «... و داستان سلاح در خاندان ما، همان داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می شد، نشانه اعطای نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده برسد، امامت به او داده می شود. همانا پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی به زمین می کشید و من آن را پوشیدم؛ هم چنان بود [گاهی به زمین می کشید و گاهی نمی کشید و اختلاف محسوسی نداشت] و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، به اندازه قامتش باشد؛ ان شاء الله».

۴. أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك اني أريد ان المس صدرك. فقال: افعل. فمسست صدره و مناكبه فقال: ولم يا ابا محمد؟ فقلت: جعلت فداك اني سمعت أباك و هو يقول إن القائم واسع الصدر، مسترسل المنكبين، عريض ما بينهما. فقال: يا محمد ان أبي لبس درع رسول الله صلى الله عليه و آله و كانت تستخب على الأرض و أنا لبستها فكانت و كانت و إنها تكون من القائم كما كانت من رسول الله صلى الله عليه و آله مشمره كأنه ترفع نطاقها بحلقتين و ليس صاحب هذا الأمر من جاز أربعين (۲)؛ ابوبصير می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم! می خواهم دستی روی سینه شما بکشم. فرمود: «مانعی ندارد». من به سینه و دوش های مبارک حضرت دست کشیدم. حضرت فرمود: «ای ابوبصیر! چرا چنین می کنی؟»

ص: ۱۳۴

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲_ ۲۳۴.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۸_ ۲۰۹.

عرض کردم: قربانت گردم! از پدرت شنیدم که می فرمود: «قائم ما سینه ای گشاده و دوش هایی باز و عریض دارد». حضرت فرمود: «ای ابوبصیر! پدرم زره پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشید، برایش بلند بود، به طوری که روی زمین کشیده می شد؛ من هم وقتی آن زره را پوشیدم، به زمین می رسید، ولی چون قائم بیوشد، مثل این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشیده است و دامن آن به زمین کشیده نمی شود؛ گویی اطراف آن را گره زده اند. کسی که عمرش از چهل سال تجاوز کرده است، صاحب الامر نیست».

راه حل تعارض بدوی این دو دسته روایت این است که بگوییم: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دو زره داشتند و یکی از آن دو، به اندازه قامت همه امامان معصوم علیهم السلام بوده است و دیگری فقط به اندازه قامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. علامه مجلسی در این باره چنین می نویسد:

از روایات چنین فهمیده می شود که نزد ائمه علیه السلام دو زره وجود داشته یکی که نشانه امام است به قامت همه امامان علیه السلام بوده است و آن دیگری که نشانه قائم علیه السلام است تنها به اندازه قامت آن حضرت است (۱).

البته عدم تناسب زره پیامبر صلی الله علیه و آله بر قامت غیر امامان معصوم علیه السلام، با این که انسان های بسیاری، قامتی شبیه قامت امامان معصوم علیه السلام داشته اند و نیز تناسب هر دو زره بر قامت امام مهدی علیه السلام بدون تناسب یکی از آن دو بر قامت سایر معصومان، نمی تواند خالی از خرق عادت و اعجاز باشد.

ماهیت سلاح

هم چنان که گذشت، در پاره ای از روایات بیان شده بود که علم، ملازم سلاح است و هر جا سلاح باشد، علم هم هست. این روایات ممکن است

ص: ۱۳۵

موهم این معنا باشد که سلاح همان علم است، چنان که برخی فرقه های انحرافی، چنین احتمالی را مطرح کرده اند؛ یعنی از آن جا که سرکرده این فرقه، مدعی امامت و برخورداری از نشانه های امامت است و از سوی دیگر، نمی تواند مدعی همراه داشتن سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد، مدعی شده است که سلاح همان علم است و از آن جا که به گمان خود دارای علم الهی است، پس سلاح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم در اختیار دارد؛ بر این اساس، این پرسش در این جا قابل طرح است که: ماهیت سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ آیا مقصود از این واژه، همان معنای ظاهری آن، یعنی ابزار جنگ است یا این که مقصود، علم است؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت، ما به حسب قواعد باید از این واژه، همان معنای متفاهم عرفی را فهم کنیم و حمل این لفظ بر معنای دیگر، دلیل می خواهد که در این جا نه تنها چنین دلیلی وجود ندارد، بلکه قرائن متعددی بر این دلالت دارد که مقصود از این واژه، همان معنای عرفی است؛ برای نمونه می توان به این دسته روایات اشاره کرد:

الف) در برخی از این روایات، علاوه بر این که همراه داشتن سلاح، نشانه ای برای امام ذکر شده، از علم هم یاد شده است. روشن است که اگر سلاح همان علم باشد، لازمه آن این است که در این روایات، یک معیار به صورت تکراری بیان شده باشد:

۱. أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: للامام علامات یكون أعلم الناس... و یستوی علیه درع رسول الله صلی الله علیه و آله ... و یكون عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سیفه ذوالفقار...^(۱)؛ امام رضا علیه السلام فرمود: امام را نشانه هایی است: دانشمندترین مردم است... زره رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه قامت اوست... و اسلحه رسول خدا و شمشیر ذوالفقارش نزد اوست...

ص: ۱۳۶

۲. عمر بن ابان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يتحدث الناس أنه دفع إلي أم سلمة - رضي الله عنها - صحيفة مختومه. فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما قبض ورث على عليه السلام علمه و سلاحه و ما هناك، ثم صار إلى الحسن، ثم صار إلى الحسين عليه السلام. قال: فقلت: ثم صار إلى علي بن الحسين، ثم إلى ابنه، ثم انتهى إليك؟ قال: نعم (۱)؛ و عمر بن ابان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه مردم گویند که: به ام سلمه طوماری مَهر کرده سپرده شد؟ حضرت فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، علم و سلاح او و آنچه را در آن جا بود، علی علیه السلام از او به ارث برد. آن ها به حسن علیه السلام و سپس به حسین علیه السلام رسید.» گوید: من به او عرض کردم: سپس به علی بن الحسين علیه السلام رسید؛ آن گاه به فرزندش و سپس به شما رسیده؟ فرمود: «آری».

۳. الحارث بن المغيرة النصري، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بأى شيء يعرف الإمام؟ قال: بالسكينة و الوقار. قلت: و بأى شيء؟ قال: و تعرفه بالحلال و الحرام و بحاجه الناس إليه و لا يحتاج إلى أحد و يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله... (۲)؛ حارث بن مغیره نصری گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: «به سکینه و وقار». عرض کردم: دیگر به چه چیز؟ فرمود: «او را با حلال و حرام می توانی شناسی و به این که همه مردم به او نیازمند باشند و او از همه بی نیاز و اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او باشد...».

مقصود از «تعرفه بالحلال و الحرام» همان دانش امام به حرام و حلال الهی است؛ از این رو، این فقره از روایت در صدد بیان این مطلب است که دانش یکی از نشانه های امام است و در نتیجه، سلاح معیار دیگری خواهد

ص: ۱۳۷

۱- الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- کتاب الغیبه (نعمانی)، ص ۲۴۹.

ب) در برخی روایات، توصیفاتی برای سلاح بیان شده که متناسب با سلاح به معنای عرفی آن است و اگر به معنای علم باشد، بیان چنین توصیفاتی برای آن بی معناست؛ برای نمونه، گاهی ویژگی های مکانی سلاح توصیف شده است؛ مانند قرار گرفتن در دیوار یا قرار داشتن در صندوق و یا پوست:

۱. أبی جعفر علیه السلام قال: لما حضر علی بن الحسین علیه السلام الوفاه، قبل ذلك أخرج سفظاً أو صندوقاً عنده، فقال: یا محمد احمل هذا الصندوق، قال: فحمل بین أربعه، فلما توفی جاء إخوته یدعون [ما] فی الصندوق فقالوا: أعطنا نصیبنا فی الصندوق فقال: والله ما لكم فیہ شیء و لو كان لكم فیہ شیء ما دفعه إلی و كان فی الصندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله (۱)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «پیش از آن که وفات علی بن الحسین علیه السلام فرا رسد، سبد یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را ببر». پس آن را در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند. چون آن حضرت وفات کرد، برادران امام باقر علیه السلام آمدند و ادعا کردند از آنچه در میان صندوق بود، بهره ما را بده. فرمود: «به خدا که از بهره شما چیزی در آن نبود. اگر از بهره شما چیزی در آن بود، پدرم آن را به من نمی داد. در آن صندوق، سلاح و کتب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود».

۲. عنبسه بن مصعب قال: کنا عند أبی عبدالله علیه السلام ... قلت: أصلحك الله و ما الجفر؟ قال: و هو والله مسک ماعز و مسک ضأن ینطق أحدهما بصاحبه فیہ سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و الكتب و مصحف فاطمه اما والله ما أزعم انه قرآن (۲)؛ عنبسه بن مصعب گفت: خدمت امام

ص: ۱۳۸

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۷۴.

صادق علیه السلام ... عرض کردم: خدا یارت باشد! جفر چیست؟ فرمود: «به خدا قسم، پوست بز و میش است که با صاحب خود سخن می گویند. در آن سلاح پیامبر و مصحف فاطمه علیها السلام و کتاب هاست؛ به خدا قسم در آن قرآن وجود ندارد».

۳. محمد بن عبد الملک قال کنا عند أبي عبدالله عليه السلام نحو من ستين رجلا و هو وسطنا فجاء عبد الخالق بن عبد ربه فقال له كنت مع إبراهيم بن محمد جالسا فذكروا انك تقول ان عندنا كتاب على عليه السلام فقال لا والله ما ترك على كتابا و إن كان ترك على كتابا ما هو الا اهابين و لوددت انه عند غلامی هذا فما أبالی عليه قال فجلس أبو عبدالله عليه السلام ثم اقبل علينا فقال ما هو والله كما يقولون انهما جفران مکتوب فيهما لا والله انهما لإهابان عليهما أصوافهما و اشعارهما مد حوسين كتبنا في أحدهما و في الآخر سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و عندنا والله صحيفه طولها سبعون ذراعا ما خلق الله من حلال و حرام الا و هو فيها حتى أن فيها أرش الخدش و قام بظفره على ذراعه فخط به و عندنا مصحف اما والله ما هو بالقرآن(۱)؛ محمد بن عبد الملک گفت: در حدود شصت نفر در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. ایشان وسط ما قرار داشت. در این موقع، عبد الخالق پسر عبد ربه آمد. او به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من نزد ابراهیم بن محمد بودم. صحبت از این شد که شما مدعی هستی: نزد ما کتاب علی است. او گفت: نه؛ به خدا سوگند، علی علیه السلام کتابی باقی نگذاشته. اگر کتابی هم باشد، فقط دو پوستِ تخت است؛ آن قدر بی ارزش که به درد من نمی خورد، به طوری که من علاقه دارم آن را به این غلامم واگذارم. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن این سخن نشست و فرمود: «نه به خدا، آن طور که آن ها می گویند، نیست».

ص: ۱۳۹

دو جفر است که در آن ها نوشته است. نه به خدا قسم، دو پوست است که موی و پشم آن هنوز هست؛ در یکی کتاب هایی است و در دیگری سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله . به خدا قسم، نزد ما صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع. هیچ حلال و حرامی را خدا نیافریده، مگر این که در آن هست؛ حتی جریمه خدشه (با ناخن روی دست خود کشید) و نزد ما مصحف فاطمه است؛ نه، به خدا آن قرآن نیست».

۴. اَبی اِبْرَاهِیمِ عَلِیْهِ السَّلَامُ قَالَ: السَّلَاحُ مَوْضُوعٌ عِنْدَنَا، مَدْفُوعٌ عِنْدَهُ، لَوْ وَضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ كَانَتْ خَيْرَهُمْ، لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ حَيْثُ بَنِيَ بِالثَّقَفِيَّةِ _ وَكَانَ قَدْ شَقَّ لَهُ فِي الْجِدَارِ _ فَنَجَدَ الْبَيْتَ، فَلَمَّا كَانَتْ صَبِيحَةَ عَرَسِهِ رَمَى بِبَصْرِهِ فَرَأَى حَذْوَةَ خَمْسَةِ عَشَرَ مَسْمَارًا فَنَزَعَ لَذَلِكَ وَقَالَ لَهَا: تَحْوَلِي فَاِنِّي اُرِيدُ اَنْ اُدْعُو مَوَالِي فِي حَاجَةٍ فَكَشَطَهُ فَمَا مِنْهَا مَسْمَارٌ اِلَّا وَجَدَهُ مَصْرُفًا طَرَفَهُ عَنِ السَّيْفِ وَ مَا وَصَلَ اِلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ (۱)؛ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْد: «اَسْلِحْهُ نَزْدَ مَا نَهَادَهُ شَدَّةً وَ اَزْ اَسْبَابِ مَحْفُوظِ اسْتِ». اِگَر نَزْدَ بَدْتَرِينَ مَخْلُوقِ خَدَا گِذَارَنْد، بَهْتَرِينَ اِيشَان شُود. پَدْرَم بَه مَن خَبْر دَاد كِه چُون بَا زَوْجَه ثَقْفِيَّة خُوِش عَرُوسِي كَرْد، اِتَاقِي رَا كِه اَسْلِحْه رَا دَر شَكَا ف دِيوَار اَن پَنهَان كَرْدَه بُود، بَرَاي عَرُوسِي زِينَت كَرْدَه بُودَنْد. بَا مَدَاد شَب زَفَا ف، چَشْمَش بَه دِيوَار اِفْتَاد. دَر مَحَل شَكَا ف، جَاي پَانزْدَه مِيخ دِيد وَ نِگَرَان شُد. بَه عَرُوس گِفْت: اَز اِتَاق بِيروُن رُو كِه مِي خَوَاهَم غَلَا مَان رَا بَرَاي كَارِي بَخَوَانَم! پَس شَكَا ف رَا بَرُوسِي كَرْد وَ دِيد سَر مِيخ هَا اَز طَرَف شَمشِير بَر گِشْتَه وَ بَه اَن بَر خُورْد نَكْرَدَه اسْت».

و گاهی ظاهر آن توصیف شده است؛ مانند این که دسته آن چطور است و یا از چه جنسی است:

ص: ۱۴۰

۱. سعید السمان قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزيديه... فقال لي: أتعرف هذين؟ قلت: نعم هما من أهل سوقنا و هما من الزيديه و هما يزعمان أن سيف رسول الله صلى الله عليه و آله عند عبدالله بن الحسن، فقال: كذبا لعنهما الله والله ما رآه عبدالله بن الحسن بعينه و لا بواحدة من عينيه و لا رآه أبوه، اللهم إلا أن يكون رآه عند علي بن الحسين، فإن كانا صادقين فما علامه في مقبضه؟ و ما أثر في موضع مضربه. و إن عندي لسيف رسول الله صلى الله عليه و آله و إن عندي لرايه رسول الله صلى الله عليه و آله و درعه و لامته و مغفره فإن كانا صادقين فما علامه في درع رسول الله صلى الله عليه و آله... (۱)؛ سعید سمان گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب بر آن حضرت وارد شدند... حضرت به من فرمود: «این دو نفر را می شناسی؟» عرض کردم: آری، این ها اهل بازار ما و از طایفه زیدیه هستند و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبد الله بن حسن است، فرمود: «خداوند لعنتشان کند! دروغ می گویند. به خدا که عبد الله بن حسن آن را ندیده؛ نه با یک چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آن را ندیده، جز این که ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد. اگر راست می گویند، چه علامتی در دسته آن است و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آن است؟ همانا شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا پرچم، جوشن، زره و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. اگر راست می گویند، در زره پیغمبر صلی الله علیه و آله چه علامتی است؟..».

۲. أحمد بن عبدالله عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن ذي الفقار سيف رسول الله صلى الله عليه و آله من أين هو قال هبط به جبرئيل من السماء و كانت حلقته من فضه و هو عندي (۲)؛ احمد بن عبدالله گوید از امام رضا علیه السلام پرسیدم: ذوالفقار، شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از

ص: ۱۴۱

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲_ ۲۳۳.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۰.

کجاست؟ فرمودند: «جبرئیل آن را از آسمان فرو آورد و حلقه اش از نقره بود و اکنون نزد من است».

و گاهی توضیح داده شده که سلاح نزد فلان امام بوده و با چشم دیده شده است. روشن است، چنین توصیفی متناسب با تفسیر سلاح به علم نیست:

سلیمان بن هارون قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام ان العجلية يزعمون أن عبدالله بن الحسن يدعى ان سيف رسول الله صلى الله عليه و آله عنده قال والله لقد كذب فوالله ما هو عنده و ما رآه بواحدة من عينيه قط و لا رآه عند أبوه الا أن يكون رآه عنده على بن الحسين... (۱)؛ سلیمان بن هارون گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عجلی ها معتقدند، عبد الله بن حسن مدعی است شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اوست. فرمود: «به خدا قسم، دروغ می گوید. نزد او نیست؛ هرگز با یک چشم خود هم آن را ندیده و نه پدرش، مگر این که نزد علی بن الحسین علیه السلام دیده باشد...».

آنچه گذشت، توصیفاتی بود که برای سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برشمرده شده بود و اخذ به آن، مقتضی این است که سلاح را طبق متفاهم عرفی، به معنای ابزار جنگی معهود بگیریم.

صرف نظر از آنچه گذشت، حتی با دقت در همان روایاتی که بر ملازمت علم با سلاح دلالت داشتند و منشأ بروز احتمال اتحاد سلاح و علم شده بودند نیز می توان دریافت که خود این روایات، دلیل دیگری بر تفاوت سلاح با علم هستند، چراکه محتوای روایات یادشده این بود که هر کجا سلاح باشد، علم نیز همان جاست، هم چنان که هر کجا تابوت وجود داشت، نبوت نیز آن جا بود. هم از تشبیه به کار رفته می توان این مطلب را دریافت، چراکه مسلماً تابوت، صندوقی بود که با نبوت تفاوت داشت و هم از این تعبیر که

ص: ۱۴۲

هر کجا سلاح باشد، علم هم هست می توان دوگانگی را دریافت، چراکه همراهی و ملازمت در فرض دوگانگی معنا دارد و نمی توان چیزی را همراه و ملازم خود دانست. آنچه گذشت، به روشنی بر بطلان این ادعا که سلاح همان دانش است، دلالت دارد.

دامنه مصداقی سلاح

اگر مقصود از سلاح دانش نیست، بلکه همان ابزار جنگی معهود است، این پرسش نیز قابل طرح است که: مقصود از سلاح منحصرأ شمشیر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است یا دیگر ابزارهای جنگی را نیز شامل می شود؟ در پاسخ باید گفت، واژه «سلاح» اسم جامعی است که به تمام ابزارهای جنگی اطلاق می شود: «السلاح: اسم جامع لآله الحرب»^(۱) و به تعبیر دیگر، به تمام ابزارهایی که در جنگ به کار گرفته می شود، اعم از آنچه با آن جنگ می شود و یا با آن دفاع صورت می گیرد، سلاح گفته می شود: «ما یقاتل به فی الحرب و یدافع»^(۲).

در نتیجه، این واژه شامل: شمشیر، نیزه، سپر، کلاه خود، زره و سایر ابزار و ادواتی می شود که در جنگ به کار می رفته است. بنابراین، منظور از این که یکی از نشانه های امامت این است که سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نزد کسی باشد، این است که همه این ابزارها باید نزد امام باشد؛ به همین دلیل، در روایات مختلفی که در این باره وجود دارد، گاه از شمشیر و گاه از سپر به عنوان مصداق سلاح یاد شده و گاه در کنار واژه «سلاح»، از شمشیر و سایر ابزار جنگی نیز یاد شده است. و با توجه به این که واژه «سلاح»، شامل همه ابزارهای جنگی می شود، تمامی این استعمالات درست و مطابق با معنای لغوی است. گفتنی است، در مواردی که بعد از سلاح، از برخی ابزارها نام برده شده، ذکر خاص پس از عام است؛ برای نمونه می توان به این روایات

ص: ۱۴۳

۱- لسان العرب، ج ۲، ص ۴۸۶_ ۴۸۷.

۲- تاج العروس، ج ۴، ص ۹۲.

۱. صفوان: و ذکرنا سیف رسول الله فقال أبا الحسن الرضا عليه السلام: أتاني إسحاق بن جعفر فعظم علي و سألني له بالحق و الحرمة: السيف الذي أخذه هو سيف رسول الله صلى الله عليه و آله؟ قال: فقلت: لا. كيف يكون هذا و قد قال أبو جعفر عليه السلام: مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل حيث ما دار دار الامر (۱)؛ امام رضا عليه السلام فرمود: اسحاق بن جعفر نزد من آمد و مرا قسم شدید داد به حق و حرمتِ فلان که آیا شمشیری که او (مأمون) گرفت، شمشیرِ پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ گفتیم: چطور می تواند شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، با این که امام باقر علیه السلام فرموده است: سلاح در میان ما خانواده، مانند تابوت بنی اسرائیل است؛ هر کجا تابوت بود، فرمانروایی آن جاست؟!»

در این روایت، پرسشِ راوی این است که: آیا آن شمشیری که مأمون از شما گرفت، همان شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ و امام به استناد این که مثل سلاح، مثل تابوت است، راوی را متوجه این مطلب می فرمایند که آنچه مأمون گرفته، نمی تواند شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. این که پرسش از شمشیر بوده و امام به «سلاح» تعبیر می فرمایند، نشان می دهد شمشیر هم مصداق سلاح است. روایت بعد نیز همین گونه است:

۲. اَبی إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السَّلَاحُ مَوْضُوعٌ عِنْدَنَا، مَدْفُوعٌ عَنْهُ، لَوْ وَضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ كَانَتْ خَيْرَهُمْ، لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ حَيْثُ بَنِي بِالْتَفْقِيهِ _ وَ كَانَ قَدْ شَقَّ لَهُ فِي الْجِدَارِ _ فَنَجِدَ الْبَيْتَ، فَلَمَّا كَانَتْ صَبِيحَةَ عَرَسَةِ رَمِي بِبَصْرَةَ فَرَأَى حَذْوَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ مَسْمَارًا فَفَزِعَ لِذَلِكَ وَ قَالَ لَهَا: تَحُولِي فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُو مَوَالِي فِي حَاجَةٍ فَكَشَطَهُ فَمَا مِنْهَا مَسْمَارٌ إِلَّا وَجَدَهُ مَصْرُفًا طَرَفَهُ عَنِ السَّيْفِ وَ مَا

ص: ۱۴۴

وصل إليه منها شيء (۱)؛ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اسلحه نزد ما نهاده شده و از آسیب محفوظ است. اگر آن را نزد بدترین مخلوق خدا گذارند، بهترین ایشان شود. پدرم به من خبر داد که چون با زوجه ثقفیه خویش عروسی کرد، اتاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند. بامداد شب زفاف، چشمش به دیوار افتاد. در محل شکاف، جای پانزده میخ دید و نگران شد. به عروس گفت: از اتاق بیرون رو که می خواهی غلامان را برای کاری بخوانم! پس شکاف را بررسی کرد و دید سر میخ ها از طرف شمشیر برگشته و به آن برخورد نکرده است.

و یا در روایتی که می آید، امام ابتدا به شمشیر، سپر، زره و کلاه خود پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده و می فرمایند: «همه این ها نزد من است». و در انتها وجود سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله نزد کسی را نشانه امامت معرفی می کنند. این تعبیر نشان می دهد همه این ها از مصادیق سلاح به شمار می آیند:

۳. ابي عبدالله عليه السلام: ... و إن عندي لسيف رسول الله صلى الله عليه وآله و إن عندي لراية رسول الله صلى الله عليه وآله و درعه و لامته و مغفره، فإن كانا صادقين فما علامه في درع رسول الله صلى الله عليه وآله؟ و إن عندي لراية رسول الله صلى الله عليه وآله المغلبيه... و مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل، في أي أهل بيت وجد التابوت على أبوابهم أوتوا النبوه و من صار إليه السلاح منا أوتى الإمامه و لقد لبس أبي درع رسول الله صلى الله عليه وآله فخطت على الأرض خطيطا و لبستها أنا فكانت و كانت و قائمنا من إذا لبسها ملاحا إن شاء الله... (۲)؛ امام صادق صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا پرچم، جوشن، زره و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. اگر

ص: ۱۴۵

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲_ ۲۳۳.

راست می گویند، در زره پیغمبر صلی الله علیه و آله چه علامتی است؟ همانا پرچم ظفربخش پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است... و داستان سلاح در خاندان ما، همان داستان تابوت در بنی اسرائیل است؛ بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می شد، نشانه اعطای نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده رسد، امامت به او داده می شود. همانا پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی به زمین می کشید و من آن را پوشیدم، هم چنان بود و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، به اندازه قامتش باشد؛ ان شاء الله».

کیفیت نگه داری از سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و اعجاز آن

از پاره ای روایات چنین برداشت می شود که سلاح مورد نظر در ظرفی است که از آن به «جفر» یاد می شود و جفری که ظرف سلاح است، قرمز است و در مقابل، جفر سفید است که کتاب های متعلق به ائمه در آن نگه داری می شود:

۱. الحسين بن أبي العلاء قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عندى الجفر الأبيض، قال: قلت: فأى شيء فيه؟ قال: زبور داود و توراہ موسی و إنجیل عیسی و صحف إبراهيم عليه السلام و الحلال و الحرام و مصحف فاطمه، ما أزعج أن فيه قرآنا و فيه ما يحتاج الناس إلینا و لا نحتاج إلى أحد حتى فيه الجلد و نصف الجلد و ربع الجلد و أرش الخدش. و عندى الجفر الأحمر، قال: قلت: و أى شيء فى الجفر الأحمر؟ قال: السلاح و ذلك إنما يفتح للدم يفتحه صاحب السيف للقتل، فقال له عبد الله ابن أبى يعفور: أصلحك الله أيعرف هذا بنو الحسن؟ فقال: إى والله كما يعرفون الليل أنه ليل و النهار أنه نهار و لكنهم يحملهم الحسد و طلب الدنيا على الجحود و الإنكار

و لو طلبوا الحق بالحق لكان خيرا لهم(۱)؛ حسین بن ابی العلاء گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «همانا جفر سفید نزد من است». عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: «زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم، حلال و حرام و مصحف فاطمه علیها السلام _ و معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد _، در آن است. آنچه مردم به ما احتیاج دارند _ و ما به کسی احتیاج نداریم _ و حتی مجازات یک تازیانه، نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و جریمه خراش در آن هست و جفر سرخ هم نزد من است». عرض کردم: در جفر سرخ چیست؟ فرمود: «اسلحه است و آن تنها برای خون خواهی گشوده می شود و صاحب شمشیر (امام قائم علیه السلام) آن را برای کشتن باز می کند».

۲. قال أبو عبدالله عليه السلام: إن في الجفر الذي يذكرونه لما يسوؤهم، لأنهم لا يقولون الحق و الحق فيه، فليخرجوا قضايا علي و فرائضه إن كانوا صادقين و سلوهم عن الخالات و العمات و ليخرجوا مصحف فاطمه عليها السلام، فإن فيه وصيه فاطمه عليها السلام و معه سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله: إن الله عز و جل يقول: ((فأتوا بكتاب من قبل هذا أو آثاره من علم إن كنتم صادقين)) (۲)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا در جفری که (پیشوایان زیدیه) یاد می کنند، چیزهایی است که ایشان را ناپسند آید، زیرا آن ها به حق قائل نیستند، در صورتی که حق در آن جفر است و باز اگر راست می گویند، قضاوت های علی علیه السلام و احکام میراثی را که فرموده است (و در جفر نوشته است) بیرون آورند، درباره میراث خاله ها و عمه ها از ایشان پرسید، مصحف فاطمه علیها السلام را که وصیتش در آن و سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز همراه آن است، بیرون آورند. خداوند می فرماید: "اگر راست می گوید، کتابی پیش از

ص: ۱۴۷

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۴۰ _ ۲۴۱.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

این قرآن یا اثری از علم برای من بیاورید".

۳. و كان يقول عليه و على آباءه السلام : علمنا غابر و مزبور و نكت في القلوب و نقر في الاسماع؟ و إن عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمه عليها السلام و إن عندنا الجامعه فيها جميع ما يحتاج الناس إليه. فسئل عن تفسير هذا الكلام فقال: ... و أما الجفر الأحمر فوعاء فيه سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و لن يظهر حتى يقوم قائمنا أهل البيت و أما الجفر الأبيض فوعاء فمه توراہ موسی و إنجیل عیسی و زبور داود و كتب الله الأولى... (۱)؛ و امام صادق علیه السلام می فرمود: «علم ما "غابر" (درباره آینده) است یا "مزبور" (نوشته شده) و یا به صورت افتادن در دل ها و تأثیر کردن در گوش هاست. همانا نزد ماست جفر احمر (سرخ)، جفر ابيض (سفید) و مصحف فاطمه (س). همانا نزد ماست جامعہ، که در آن است آنچه مردم بدان محتاجند». پس شرح و توضیح این سخنان را از آن حضرت پرسیدند. فرمود: «... و اما جفر سرخ، آن ظرفی است که در آن اسلحه رسول خداست و بیرون نخواهد آمد تا قائم ما خانواده به پا خیزد. و جفر سفید، آن ظرفی است که در آن تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داود و کتاب های پیشین است».

و از پاره ای دیگر از روایات چنین استفاده می شود که جنس این دو جفر، از پوست بز و گوسفند است:

۱. عن بنه بن مصعب قال كنا عند أبي عبدالله عليه السلام فائني عليه بعض القوم حتى كان من قوله و أخرى الله عدو له من الجن و الأانس فقال أبو عبدالله لقد كنا و عدونا كثير و لقد أمسينا و ما أحد اعدى لنا من ذوى قراباتنا و من ينتحل حبا انهم ليكذبون علينا في

ص: ۱۴۸

الجفر قال قلت أصلحك الله و ما الجفر قال و هو والله مسك ماعز و مسك ضأن ينطق أحدهما بصاحبه فيه سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و الكتب و مصحف فاطمه اما والله ما أزعم انه قرآن(۱)؛ عنبسه بن مصعب گفت: خدمت امام صادق عليه السلام بودیم. یکی از حاضران، آن جناب را ستود. از جمله حرف هایش این بود که خدا دشمنانت از جنّ و انس را خوار کند! امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا دشمنان ما زیادند. هم اکنون احدی دشمن تر با ما، از خویشاوندانمان نیست و کسانی که مدعی محبت مايند، ما را درباره جفر تکذیب می کنند». عرض کردم: خدا یارت باشد! جفر چیست؟ فرمود: «به خدا قسم، پوست بز و میش است. در آن، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب هاست و مصحف فاطمه علیها السلام که به خدا قسم، در آن قرآن وجود ندارد».

۲. محمد بن عبد الملك قال كنا عند أبي عبدالله عليه السلام نحو من ستين رجلا و هو وسطنا فجاء عبد الخالق بن عبدربه فقال له كنت مع إبراهيم بن محمد جالسا فذكروا انك تقول ان عندنا كتاب على عليه السلام فقال لا والله ما ترك على كتابا و إن كان ترك على كتابا ما هو الا اهابين و لوددت انه عند غلامی هذا فما أبالی عليه قال فجلس أبو عبدالله عليه السلام ثم اقبل علينا فقال ما هو والله كما يقولون انهما جفران مکتوب فيهما لا والله انهما لإهابان عليهما أصوافهما و اشعارهما مد حوسين كتبنا في أحدهما و في الآخر سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و عندنا والله صحيفه طولها سبعون ذراعا ما خلق الله من حلال و حرام الا و هو فيها حتى أن فيها أرش الخدش و قام بظفره على ذراعه فخط به و عندنا مصحف اما والله ما هو بالقرآن(۲)؛ محمد بن عبد الملك گفت: حدود شصت نفر در خدمت امام صادق عليه السلام بودیم.

ص: ۱۴۹

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۷۴.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۷۱.

ایشان وسط ما قرار داشتند. در این موقع، عبد الخالق پسر عبد ربه آمد. او به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من نزد ابراهیم بن محمد بودم. صحبت از این شد که شما مدعی هستی: نزد ما، کتاب علی علیه السلام است. او گفت: نه به خدا، علی علیه السلام کتابی باقی نگذاشته. اگر کتابی هم باشد، فقط دو پوستِ تخت است؛ آن قدر بی ارزش که به درد من نمی خورد، به طوری که علاقه دارم آن را به این غلامم واگذارم. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن این سخن نشست و فرمود: «نه به خدا، آن طور که آن ها می گویند، نیست. دو جفر است که در آن نوشته است. نه به خدا قسم، دو پوست است که موی و پشم آن هنوز هست؛ در یکی کتاب هایی است و در دیگری، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله. به خدا قسم، نزد ما صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع؛ هیچ حلال و حرامی را خدا نیافریده، مگر این که در آن هست، حتی جریمه خدشه (با ناخن روی دست خود کشید)، و نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است؛ نه به خدا، آن قرآن نیست.

چگونگی شناسایی سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله

در این جا این پرسش قابل طرح است که: اگر همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نشانه امامت است، کسانی که معاصر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نبوده و سلاح آن حضرت را مشاهده نکردند و از ویژگی ها و علائم آن بی اطلاع هستند، چگونه می توانند آن را از میان سلاح های مشابه بازشناسی کنند؟ و آیا این امکان وجود ندارد که مدعیان شیاد، ادعای همراه داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را بکنند و سلاحی معمولی را به عنوان سلاح آن حضرت، به مردم عرضه کنند؟

پاسخ این است که چیزی که نشانه امامت است، حتماً ویژگی ها و نشانه هایی دارد که آن را منحصر به فرد کرده و از مشابهات و نظایرش متمایز می کند و این مطلبی روشن و بدیهی است، چراکه اگر نشانه مورد نظر

منحصر به فرد نباشد، اساساً نمی تواند دلیل بر چیزی باشد؛ بنابراین، وقتی سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نشانه امامت معرفی شده است، باید ویژگی هایی در آن باشد که آن را از نظایرش متمایز کند. در این باره که آن ویژگی ها کدام است، در روایات به تفصیل سخن گفته نشده، اما گاه اشاراتی به این مسئله شده است که نشان می دهد، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله سلاحی عادی نیست؛ برای نمونه می توان به این روایات اشاره کرد:

۱. داود بن کثیر الرقی، قال: كنت يوما عند أبي جعفر عليه السلام و كان عبدالله بن علي بن عبدالله بن الحسن يدعي أنه إمام، إذ أتى وفد من خراسان اثنان و سبعون رجلا معهم المال و التحف، فقال بعضهم: من [أين] لنا أن نفهم منهم الأمر فيمن هو، فأتاهم رسول من عند عبدالله بن علي بن عبدالله بن الحسن فقال: أجيئوا صاحبكم. فمضوا إليه و قالوا له: ما دلالة الامام؟ قال: درع رسول الله صلی الله علیه و آله و خاتمه و عصاه و عمامته. قال: يا غلام علي بالصندوق. فأتى بصندوق ما بين غلامين فوضع بين يديه ففتحه و استخرج درعا فلبسها و عمامه فتعمم بها و عصا فتوكأ عليها ثم خطب، فنظر بعضهم إلى بعض و قالوا: نوافيك غدا إن شاء الله تعالى. قال داود: فقال لي أبو جعفر عليه السلام: امض إلى باب عبدالله، فقم على طرف الدكان فسيخرج إليك اثنان و سبعون رجلا من وفد خراسان، فصح بكل واحد منهم باسمه و اسم أبيه و أمه. قال داود: فوقف على طرف الدكان فسميت كل واحد منهم باسمه و اسم أبيه و أمه، فتعجبوا فقلت: أجيئوا صاحبكم. فأتوا معي فأدخلتهم على أبي جعفر عليه السلام فقال لهم: يا وجوه خراسان أين يذهب بكم؟ أوصياء محمد صلی الله علیه و آله، أكرم على الله من أن يعرف عن أمتهم أين هي. ثم التفت إلى أبي عبدالله عليه السلام و قال: يا ولدي ائتنی بخاتمی الأعظم فأتاه بخاتم فصه عقيق، فوضعه أمامه فحرك شفتيه و أخذ الخاتم فنفضه، فسقط منه درع رسول الله صلی الله علیه و آله و العمامه و العصا، فلبس الدرع

و تعمم بالعمامة و أخذ العصا بيده، ثم انتفض فيها نفذه فتقلص الدرع، ثم انتفض ثانياه فجرها ذراعا أو أكثر، ثم نزع العمامه و وضعها بين يديه و الدرع و العصا، ثم حرك شفتيه بكلمات، فغاب الدرع في الخاتم. ثم التفت إلى أهل خراسان و قال: إن كان ابن عمنا عنده درع رسول الله صلى الله عليه و آله و العمامه و العصا في صندوق و يكون عندنا في صندوق فما فضلنا عليه؟! يا أهل خراسان ما من إمام إلا و تحت يده كنوز قارون، إن المال الذي نأخذه منكم محبه لكم و تطهيرا لرؤوسكم فأدوا إليه المال و خرجوا من عنده مقرين به امامته (1)؛ داود بن كثير رقی می گوید: روزی نزد امام باقر عليه السلام بودم و برخی گمان می کردند عبدالله بن علی بن عبدالله بن حسن امام است. در این هنگام ۷۲ مرد که با خود اموال و هدایایی همراه داشتند، وارد شدند. برخی از آنان گفتند: از کجا بدانیم امام کیست؟ فرستاده ای از سوی عبدالله نزد آن ها آمد و گفت: دعوت مولايتان را اجابت کنید! نزد او رفته و پرسیدند: نشانه امام چیست؟ گفت: زره رسول خدا صلى الله عليه و آله و انگشتر، عصا و عمامه اش. سپس گفت: ای غلام! صندوق را بیاور. دو غلام صندوق را آوردند و مقابلش نهادند. او آن را باز کرد و زرهی را درآورد و پوشید، عمامه ای درآورد و به سر نهاد و عصایی بیرون آورد و به آن تکیه داد و سپس خطبه ای خواند. در این حال، برخی از آنان به یکدیگر نگریستند و گفتند: ان شاء الله فردا نزد تو بازمی گردیم. داود می گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: «نزد خانه عبدالله برو و کنار ایوان بایست. ۷۲ مرد که از خراسان آمده اند، به سوی تو خواهند آمد. هر يك از آنان را با نام و نام پدر و مادر بخوان!» داود می گوید: چنین کردم و آن ها متعجب شدند. گفتم: مولايتان

ص: ۱۵۲

را اجابت کنید! با من همراه شدند و آنان را نزد امام باقر علیه السلام بردم. آن حضرت فرمودند: «ای بزرگان خراسان! به کجا برده می شوید؟ اوصیای محمد نزد خدا، گرامی تر از آن هستند که از امتش شناخته شوند». سپس متوجه امام صادق علیه السلام شدند و فرمودند: «فرزندم! انگشتر بزرگ مرا بیاور». آن حضرت انگشتری را که نگینش عقیق بود، آوردند. امام باقر علیه السلام آن را مقابل خود قرار داده، لبان مبارکشان را تکان دادند و انگشتر را برداشته و تکان دادند. پس از آن، زره، عمامه و عصای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد؛ زره را به تن کرده، عمامه را بر سر نهادند و عصا را به دست گرفتند. سپس آن را تکان دادند و زره را جمع کردند. باز آن را تکان دادند و آن را به اندازه یک ذراع یا بیشتر کشیدند. سپس عمامه را برداشته و همراه با زره و عصا مقابل خود نهادند و لب ها را تکان دادند؛ به ناگاه زره در انگشتر پنهان شد. آن گاه رو به اهل خراسان کرده، فرمودند: «اگر زره، عمامه و عصای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در صندوقی نزد پسرعموی ما باشد و نزد ما نیز در صندوقی باشد، فضیلت ما بر او چیست؟ ای اهل خراسان! هیچ امامی نیست، مگر این که گنج های قارون زیر دست اوست. اموالی که ما از شما می ستانیم، از سر محبت به شما و برای پاکي شماست». پس اهل خراسان، اموال را به آن حضرت تحویل داده و در حالی که به امامت ایشان معترف بودند، از نزد آن حضرت خارج شدند.

۲. قال موسى بن عطيه النيشابوري: اجتمع وفد خراسان من أقطارها [، كبارها] و علمائها و قصدوا داري و اجتمع علماء الشيعة و اختاروا إلى أبا لبابه و طهمان و جماعه شتى و قالوا بأجمعهم: رضينا بكم أن تردوا المدينة، فتسألوا عن المستخلف فيها لنقلده أمرنا، فقد ذكر أن باقر العلم قد مضى و لا ندري من

نصبه الله بعده من آل الرسول من ولد علي و فاطمه _ صلوات الله عليهم أجمعين _ و دفعوا إلينا مائه ألف درهم ذهباً و فضه و قالوا: لتأتونا بالخبر و تعرفونا الامام فتطالبوه بسيف ذى الفقار و القضيب و البرده و الخاتم و اللوح الذى فيه تثبيت الأئمه من ولد علي و فاطمه و إن ذلك لا يكون إلا عند إمام... فمضينا نريد جعفر بن محمد عليه السلام... ثم قال: يا موسى بن عطيه و يا أيها الوافدون [من خراسان]، أرسلكم أهل بلدكم لتعرفوا الامام و تطالبوه بسيف الله ذى الفقار الذى فضل به رسول الله صلى الله عليه و آله و نصر به امير المؤمنين عليه السلام و أيد به و أخرج لكم [زيد] ما رأيتموه. قال: ثم أوماً بيده إلى فص خاتم [له] فقلعه، فقال: سبحان الله الذى أودع الذخائر و ليه و النائب عنه فى خليفته... ثم أخرج لنا من وسط الخاتم البرده و القضيب و اللوح الذى فيه تثبيت الأئمه عليه السلام ثم قال: سبحان الذى سخر للامام كل شىء و جعل له مقاليد السماوات و الأرض... (1)؛ موسى بن عطيه نيشابورى مى گوید: عده ای از مردم خراسان، از نواحى مختلف آن، از بزرگان و عالمانشان جمع شده و آهنگ منزل مرا کردند و من، ابولبابه، طهمان و عده ای ديگر را انتخاب کردند و جملگی گفتند: از جانب ما به مدينه برويد و از آن که در آن جا جانشين شده، پرسش کنید تا از او پیروی کنیم، چرا که چنین خبر رسیده که باقرالعلوم عليه السلام از دنیا رفته و ما نمی دانیم کدام يك از خاندان پیامبر صلى الله عليه و آله، از فرزندان علي و فاطمه، از سوى خداوند منصوب شده اند. به ما صد هزار درهم طلا و نقره دادند و گفتند: برای ما از امام خبر بیاورید و به ما امام را بشناسانید و از او شمشير ذوالفقار، عصا، عبا، انگشتر و لوحی که در آن نام امامان از نسل علي و فاطمه ثبت است و جز نزد امام نیست،

ص: ۱۵۴

مطالبه کنید!... ما به سوی جعفر بن محمد روانه شدیم... سپس فرمود: «ای موسی بن عطیه و ای کسانی که از خراسان آمده اید! هم وطنان شما، شما را فرستادند تا امام را شناسایی کنید و از او شمشیر خدا، ذوالفقار را که خداوند آن را به پیامبرش تفضل فرمود و امیر المؤمنین علیه السلام با آن یاری و تأیید شد، مطالبه کنید و زید آنچه را دیدید، برایتان بیرون آورد». سپس با دستشان به نگین انگشتر اشاره کردند، آن را کردند و فرمودند: «منزه است خداوندی که ذخایر را نزد ویش و نایش در میان مخلوقاتش به ودیعت نهاد...». سپس از وسط انگشتر، عبا، عصا و لوحی را که نام ائمه علیه السلام در آن ثبت است، بیرون آورد و فرمود: «منزه است خدایی که همه چیز را مسخر امام قرار داد و کلیدهای آسمان ها و زمین را نزد او قرار داد...».

از گزارش های یادشده چنین برداشت می شود که مکان نگه داری سلاح، صورتی عادی نداشته، بلکه خارق العاده بوده است و همین، راه را بر کسانی که احیاناً با نشان دادن سلاحی معمولی می خواستند، داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را ادعا کنند، می بندد و یا از روایتی که در پی می آید، چنین برداشت می شود که سلاح از جنبه ای دیگر نیز خارق العاده بوده است:

... فقال (علی بن الحسین) للجاریه: إبعثی إلی بالسفط _ سبد _ أخرجت إلیه سفطاً مختوماً، ففرض خاتمه و فتحه، ثم قال: هذه درع رسول الله صلی الله علیه و آله ثم أخذها و لبسها، فإذا إلی نصف ساقه. قال: فقال لها: اسبغی فإذا هی تنجر فی الأرض. ثم قال: تقلصی فرجعت إلی حالها. ثم قال صلوات الله علیه: إن رسول الله صلی الله علیه و آله إذا لبسها قال لها هكذا و فعلت هكذا مثله (۱)؛ ... (امام سجاد علیه السلام) به کنیز فرمودند: «سبد را برای من بیاور!» و او سبیدی مهرشده را آورد.

ص: ۱۵۵

آن حضرت مَهر آن را شکستند و آن را باز کردند. سپس فرمودند: «این زره پیامبر خداست» و آن را گرفتند و پوشیدند و تا نصف ساق پای آن حضرت بود. آن گاه فرمودند: «بزرگ شو!» ناگاه زره به اندازه ای شد که روی زمین کشیده می شد! باز فرمودند: «جمع شو!» پس به حال نخستش باز گشت. سپس فرمودند: «چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را می پوشیدند، به آن این چنین می فرمودند و من مانند آن حضرت کردم».

و یا در روایتی دیگر چنین می خوانیم:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : إن الله تبارک و تعالی أعطانی ذا الفقار، قال: یا محمد خذہ و أعطه خیر أهل الأرض، فقلت: من ذلک یا رب؟ فقال: خلیفتی فی الأرض علی بن أبی طالب علیه السلام . و إن ذا الفقار کان ینطق مع علی علیه السلام و یحدثه حتی أنه هم یوما یکسره فقال: مه یا امیر المؤمنین إنی مأمور و قد بقی فی أجل المشرک تأخیراً(۱)؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به من ذوالفقار را عطا کرد و فرمود: "ای محمد! این را بگیر و آن را به بهترین اهل زمین بده." گفتم: ای پروردگار من! او کیست؟ فرمود: "جانشین من در زمین، علی بن ابی طالب است." همانا ذوالفقار پیوسته با علی علیه السلام سخن می گفت و با او حدیث می کرد، تا آن جا که روزی تصمیم گرفت آن را بشکند. پس ذوالفقار گفت: ای امیرمؤمنان! دست نگه دار. من مأمورم و اجل مشرکان به تأخیر افتاده است».

به هر تقدیر، گرچه ممکن است از روایات یادشده به صورت شفاف، کیفیت شناسایی سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بیان نشده باشد، اما دست کم این مطلب قابل استنباط است که: اولاً، نمی تواند سلاحی عادی باشد که هر کس بتواند مدعی آن شود و ثانیاً، کیفیت خارق العاده ای دارد که آن را از نظایر

ص: ۱۵۶

خود متمایز می کند.

از آنچه گذشت به روشنی می توان دریافت، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله _ که همان ابزار جنگی آن حضرت است _ از نشانه های امام است و مدعی امامت باید آن را همراه داشته باشد و البته باید بتواند انتساب آن به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را با دلیل متقنی اثبات کند و این که برخی مدعیان دروغین به دلیل این که ادعای داشتن سلاح پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برایشان ممکن نبود، مدعی شدند سلاح همان دانش است، ادعایی بی اساس و مخالف روایات است.

ص: ۱۵۷

۱. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامه و التبصره، قم، مدرسه الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۰۴.
۲. ابن نعمان، محمد بن محمد، الإرشاد، بیروت، بی جا، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم مصری انصاری، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۴. احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات انصار الامام المهدي، چاپ اول ۱۴۳۱.
۵. _____، الجواب المنير عبر الاثير، اصدارات الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۷. بحرانی، سید هاشم، مدینه المعجز، مؤسسه المعارف الاسلامیه چاپ اول ۱۴۱۳.
۸. _____، ینایع المعاجز، قم، بی جا، بی تا .
۹. جعفریان، رسول، مهدیان دروغین، تهران، نشر علم ۱۳۹۱ش.
۱۰. حلی (علامه)، حسن بن یوسف، قواعد الأحکام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۱. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه ال البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۲. حنفی، محب الدین، تاج العروس، بیروت دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۳. خاوری، اشراق، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، تهران، لجنه ملی نشر اثار امری، ۱۳۲۸ش.

- ١٤.الديراوى، عبدالرزاق الرد الاحسن فى الدفاع عن احمدالحسن، اصدارات انصار الامام المهدي، چاپ اول، ١٤٣٣ق.
- ١٥.راوندى، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه الامام المهدي، ١٤٠٩ق.
- ١٦.صدوق، محمد بن على بن حسي_ن، الخصال، قم، منشورات جماعه المدرسين، ١٤٠٣ق.
- ١٧._____، علل الشرائع، نجف، المكتبه الحيدريه، ١٣٨٥ق.
- ١٨._____، عيون أخبار الرضا عليه السلام، بيروت، مؤسسه العلمى للمطبوعات، ١٤٠٤ق.
- ١٩._____، كمال الدين و تمام النعمه، تحقيق: على اكبر غفارى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
- ٢٠._____، معانى الأخبار، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٣٧٩ق.
- ٢١.صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تهران، منشورات العلمى، ١٤٠٤ق.
- ٢٢.طبرى، محمد بن جرير، نوادر المعجزات، قم، مدرسه الامام المهدي، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- ٢٣.طوسى، ابن حمزه محمد بن على، الثاقب فى المناقب، قم، مؤسسه انصاريان، چاپ دوم، ١٤١٢ق.
- ٢٤.طوسى، محمد بن حسن، الأمالى، قم، دارالثقافه، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- ٢٥._____، الغيبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، چاپ اول، ١٤١١ق.
- ٢٦.عده من الرواه، الأصول الستة عشر، قم، دارالشبستري، چاپ دوم، ١٤٠٥ق.
- ٢٧.فيض كاشانى، محسن، الوافى، اصفهان، كتابخانه امام اميرالمؤمنين عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
- ٢٨.كلىنى، محمد بن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ سوم، ١٣٦٧ش.
- ٢٩.مازندرانى، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، نجف، المكتبه الحيدريه،

۳۰. مازندرانی، محمد صالح، شرح أصول الكافي، بيروت، داراحياء التراث راث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

۳۱. مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

۳۲. _____، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۳۳. _____، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۷۰ش.

۳۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

۳۵. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه ال البيت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

